



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

صدای
شهزادی

و شهبازی کبریا

تألیف
آیت الله العظمی بکری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهدای صدر اول اسلام و شهدای کربلا

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

نوید اسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
شهدای صدر اول اسلام و شهدای کربلا	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
فهرست مطالب	۱۵
مقدمه	۱۷
شهدای اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله	۱۹
در مکه معظمه، دو شهید	۲۰
شهدای بدر، چهارده نفر	۲۱
شهدای جنگ اُحد، ۷۰ نفر	۲۶
در بنی قَینُقاع، یک شهید	۳۵
یک شهید در مریسج	۳۶
یک شهید در بنی قریظه	۳۶
شهدای بئر معونه، (چاه معونه ۴۰ نفر)	۳۷
شهدای رجیع، شش شهید	۴۰
شهدای جنگ خندق، شش شهید	۴۴
دو شهید در جنگ ذی قَرْد	۴۵
شهدای جنگ خیبر، بیست شهید	۴۶
شهدای جنگ موته، سیزده شهید	۴۸
فتح مکه، دو شهید	۵۲
جنگ حنین، چهار شهید	۵۲
شهدای جنگ طائف، دوازده نفر شهید	۵۳
سخن ابوسعید خُدَری	۵۵
آن ها چه کسانی بودند؟	۵۶
اشاره	۵۶

٦٦	١-حسين بن علي صلوات الله عليه
٧٠	٢- علي بن الحسين عليه السلام
٧٦	٣-عبدالله بن الحسين
٧٨	٤-عباس بن علي عليه السلام
٧٩	امان
٧٩	اشاره
٨٣	٥- عبدالله بن اميرالمؤمنين عليه السلام
٨٤	٦- جعفر بن اميرالمؤمنين عليه السلام
٨٥	٧- عثمان بن اميرالمؤمنين عليه السلام
٨٦	٨- ابوبكر بن امير المؤمنين عليه السلام
٨٦	٩- عمر بن اميرالمؤمنين يا (محمد بن اميرالمؤمنين) عليه السلام
٨٧	١٠- عون بن امير المؤمنين عليه السلام
٨٨	١١-عبدالله بن اميرالمؤمنين عليه السلام
٨٨	١٢- قاسم بن الحسن عليه السلام
٩١	١٣-عبدالله بن الحسن عليه السلام
٩٣	١٤-ابوبكر بن الحسن عليه السلام
٩٣	١٥- محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب
٩٤	١٦-عون به عبدالله بن جعفر
٩٥	١٧-عبدالله بن مسلم بن عقيل
٩٦	١٨-محمد بن مسلم بن عقيل
٩٦	١٩-جعفر بن عقيل بن ابي طالب
٩٧	٢٠-عبدالرحمن بن عقيل بن ابي طالب
٩٨	٢١-محمد بن ابي سعيد بن عقيل
٩٩	٢٢-ابراهيم بن حصين آزدي
٩٩	٢٣- ابوالحتوف
١٠٠	٢٤-ابوتمامه ي صائدي

- ۲۵- ابو عامر نهشلی ۱۰۲
- ۲۶- احمد بن محمد هاشمی ۱۰۲
- ۲۷- ادهم بن امیه ی عبدی ۱۰۳
- ۲۸- اسلم ترکی (مسلم بن کثیر) ۱۰۳
- ۲۹- امیه بن سعد الطائی ۱۰۴
- ۳۰- ام وهب ۱۰۵
- ۳- انس بن حارث کاهلی ۱۰۵
- ۳۲- انیس بن معقل اصبحی ۱۰۶
- ۳۳- بریر بن خُضیر همدانی ۱۰۶
- ۳۴- بشر بن عُمر حضرمی ۱۰۹
- ۳۵- بکر بن حی تیمی ۱۱۰
- ۳۶- جابر بن حارث سلمانی ۱۱۱
- ۳۷- جابر بن حجاج تیمی ۱۱۱
- ۳۸- جبلة بن علی شیبانی ۱۱۲
- ۳۹- جبلة بن عبدالله ۱۱۲
- ۴۰- جُنادة بن حارث انصاری ۱۱۳
- ۴۱- جُنادة بن کعب انصاری ۱۱۳
- ۴۲- جندب بن حجر کندی ۱۱۴
- ۴۳- جون غلام ابوذر ۱۱۴
- ۴۴- جوین بن مالک تمیمی ۱۱۶
- ۴۵- حارث بن امرء القیس ۱۱۶
- ۴۶- حارث بن نيهان ۱۱۷
- ۴۷- حباب بن حارث ۱۱۷
- ۴۸- حباب بن عامر شعبی ۱۱۸
- ۴۹- حبشی بن قاسم نهمی ۱۱۸
- ۵۰- حبیب مظاهر اسدی ۱۱۹

- ۵۱- حجاج بن زيد سعدی ۱۲۳
- ۵۲- حجاج بن مسروق ۱۲۳
- ۵۳- حرّ بن یزید ریاحی ۱۲۴
- ۵۴- خلّاس بن عمرو راسبی ۱۲۸
- ۵۵- حنظله بن اسعد شبامی ۱۲۸
- ۵۶- خالد بن عمرو بن خالد ۱۳۰
- ۵۷- رافع غلام مسلم ازدی ۱۳۰
- ۵۸- رمیث بن عمرو ۱۳۱
- ۵۹- زاهر بن عمر اسلمی ۱۳۱
- ۶۰- زهیر بن بشر خثعمی ۱۳۲
- ۶۱- زهیر بن سلیم ازدی ۱۳۲
- ۶۲- زهیر بن سائب ۱۳۳
- ۶۳- زهیر بن سلمان ۱۳۳
- ۶۴- زهیر بن قین ۱۳۳
- ۶۵- زیاد بن عریب صائدی ۱۳۹
- ۶۶- زید بن ثبیت قیسی ۱۳۹
- ۶۷- زید بن معقل جعفی ۱۴۰
- ۶۸- سالم غلام عامر بن مسلم ۱۴۰
- ۶۹- سالم مولی بنی مدینه الکلبی ۱۴۰
- ۷۰- سعد بن حرث ۱۴۱
- ۷۱- سعد بن حرث خزاعی ۱۴۱
- ۷۲- سعد بن حنظله ی تمیمی ۱۴۲
- ۷۳- سعد بن عبد الله غلام عمرو بن خالد عبدالله ۱۴۳
- ۷۴- سعید بن عبدالله حنفی ۱۴۳
- ۷۵- سلمان بن مُضارب ۱۴۶
- ۷۶- سلیم غلام امام حسین علیه السلام ۱۴۶

- ۷۷- سلیمان غلام امام حسین علیه السلام ۱۴۶
- ۷۸- سوار بن منعم نهمی ۱۴۷
- ۷۹- سوید بن عمرو خثعمی ۱۴۸
- ۸۰- سیف بن الحارث ۱۴۸
- ۸۱- سیف بن مالک عبدی ۱۴۹
- ۸۲- شبيب عبدالله نهشلی ۱۴۹
- ۸۳- شوذب آزاد کرده ی شاکر ۱۵۰
- ۸۴- ضرغامۃ بن مالک ۱۵۱
- ۸۵- عائذ بن مجمع عائذی ۱۵۱
- ۸۶- عابس بن ابی شبيب شاکری ۱۵۲
- ۸۷- عامر بن حسان بن شریح ۱۵۵
- ۸۸- عامر بن مسلم عبدی ۱۵۵
- ۸۹- عتاد بن مهاجر جهنی ۱۵۶
- ۹۰- عبد الاعلی بن یزید کلبی ۱۵۷
- ۹۱- عبد الرحمن بن عبدالله ارحبی ۱۵۷
- ۹۲- عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری ۱۵۸
- ۹۳- عبدالرحمن بن عروه ی غفاری ۱۶۱
- ۹۴- عبدالرحمن بن عبدالله یزنی ۱۶۳
- ۹۵- عبدالرحمن ابن مسعود تیمی ۱۶۴
- ۹۶- عبدالله بن ابی بکر بن ابی قحافه ۱۶۵
- ۹۷- عبد الله بن بشر خثعمی ۱۶۵
- ۹۸- عبدالله بن عروه غفاری ۱۶۶
- ۹۹- عبد الله بن عمیر کلبی ۱۶۶
- ۱۰۰- عبدالله بن یزید بن ثبیت ۱۶۸
- ۱۰۱- عبید الله یزید بن ثبیت ۱۶۹
- ۱۰۲- عقبۃ بن سمعان ۱۶۹

- ۱۰۳-عقبه بن صلت جهنی ۱۷۰
- ۱۰۴-عمار بن حسان طائی ۱۷۰
- ۱۰۵-عمار بن ابی سلامه دالانی ۱۷۱
- ۱۰۹-عمرو بن جناده انصاری ۱۷۴
- ۱۱۰-عمرو بن خالد ازدی ۱۷۵
- ۱۱۱-عمرو بن ضَبِيعه ی ضَبِيعی ۱۷۶
- ۱۱۲-عمرو بن عبدالله جندعی ۱۷۷
- ۱۱۳-عمرو بن قرظۀ بن کعب انصاری ۱۷۸
- ۱۱۴-عمرو بن مطاع جَعْفی ۱۸۰
- ۱۱۵-عمر بن خالد صیداوی ۱۸۱
- ۱۱۶-عمیر بن عبدالله المذحجی ۱۸۳
- ۱۱۷-غلام ترکی از غلامان امام علیه السلام ۱۸۴
- ۱۱۸-غلام ترک حر بن یزید ۱۸۴
- ۱۱۹-قارب غلام امام علیه السلام ۱۸۵
- ۱۲۰-قاسط بن زهیر تغلبی ۱۸۵
- ۱۲۱-قاسم بن حبیب ازدی ۱۸۶
- ۱۲۲-قره بن ابی قره ی غفاری ۱۸۶
- ۱۲۳-قعب بن عمرو نمیری ۱۸۷
- ۱۲۴-کردوس (کَرش) بن زهیر ۱۸۸
- ۱۲۵-کنانه بن عتیق تغلبی ۱۸۸
- ۱۲۶-مالک بن انس کاهلی ۱۸۹
- ۱۲۷-مالک بن دودان ۱۹۰
- ۱۲۸-مالک بن عبد بن سُریع جابری ۱۹۰
- ۱۲۹-مُجمَع بن عبدالله عائذی مَذحجی ۱۹۰
- ۱۳۰-مسعود بن الحجاج و پسرش ۱۹۱
- ۱۳۱-مسلم بن عوسجه ۱۹۲

۱۳۲- مسلم بن كثير آزدي	۱۹۵
۱۳۳- منجج بن سهم غلام امام حسين عليه السلام	۱۹۶
۱۳۴- نافع بن هلال جَمَلِي	۱۹۷
۱۳۵- نعمان بن عمرو راسبي	۱۹۹
۱۳۶- نُعيم بن عجلان انصاري	۲۰۰
۱۳۷- وهب بن عبدالله كلبى	۲۰۰
۱۳۸- يحيى بن سليم مازنى	۲۰۲
۱۳۹- يزيد بن حصين همدانى	۲۰۲
۱۴۰- يزيد بن زياد بن مهاصر ابوالشعثاء	۲۰۳
۱۴۱- يزيد بن مغفل جعفى	۲۰۵
۱۴۲- يزيد بن ثبيط عبدى	۲۰۶
آنان كه بر جسد شريف امام عليه السلام اسب تاختند	۲۰۸
آنانى كه در كوفه شهيد شدند	۲۱۱
۱- قيس بن مسهر صيداوى	۲۱۱
۲- عبدالله بن يقطر	۲۱۳
۳- مسلم بن عقيل بن ابى طالب عليه السلام	۲۱۴
۴- هانى بن عروه	۲۱۹
زيارت ناحيه ى مقدسه	۲۲۰
درباره مركز	۲۳۰

شهدای صدر اول اسلام و شهدای کربلا

مشخصات کتاب

سرشناسه : قرشی ، علی اکبر

عنوان و نام پدیدآور : شهدای صدر اول اسلام و شهدای کربلا/ تالیف علی اکبر قرشی .

مشخصات نشر : قم: نوید اسلام، 1385.

مشخصات ظاهری : 212ص.

شابک : 15000 ریال: 964-7907-61-3

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : عنوان دیگر: شهدای صدر اسلام و شهدای کربلا.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : شهدای صدر اسلام و شهدای کربلا.

شماره کتابشناسی ملی : 1147092

ص: 1

قرشی، علی اکبر، 1307 -

شهدای صدر اسلام و شهدای کربلا / تألیف علی اکبر قرشی - قم: نوید اسلام، 1385

212 ص.

15000 ریال 3 - 61 - 7907 - 964 ISBN:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه بصورت زیر نویس

1. شهیدان مسلمان - از آغاز تا 41 ق. 2 واقعه کربلا، 61 ق - شهیدان - 3 شهیدان - سرگذشتنامه الف. عنوان.

/BP 28/6

297/94

نشانی قم: خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقه همکف، پلاک 111 - تلفن: 7743462

*شهدای صدر اسلام و شهدای کربلا *

مولف: آیه الله حاج سید علی اکبر قرشی

نوبت چاپ: دوم

شمارگان: 5000 نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نوید اسلام قم

تاریخ انتشار: پاییز 1386

ناشر: دفتر نشر نوید اسلام قم

شابک 3 - 61 - 7907 - 964

قیمت: 28000 ریال

«حق چاپ برای مؤلف محفوظ است»

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 2

مقدمه...1

شهدای اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله...3

شهدای مکه...4

شهدای بدر...5

شهدای اُحد...10

یک شهید در بنی قینقاع...19

شهدای چاه معونه...21

شهدای رجیع...24

شهدای خندق...28

شهدای ذی قَرَد...29

شهدای خیبر...30

شهدای موته...32

ص: 3

شهدای فتح مکه...36

شهدای حنین...36

شهدای طائف...37

شهدای کربلا...40

آنان که بر جسد شریف امام علیه السلام اسب تاختند...192

آنان که در کوفه شهید شدند...195

زیارت ناحیه ی مقدسه...204

ص: 4

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين

کتاب حاضر شرح حال و شرح نام دو گروه از شهدای فضیلت و قربانیان راه توحید و اسلام است گروه اول شهدای صدر اول اسلام است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به مصداق (بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) در جوار حق آرمیده و به اسلام و قرآن عزت و عظمت بخشیده اند.

گروه دوم: شهدای بزرگوار کربلاست که در رکاب ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه شهید شده و در معیت آن انسان مافوق حماسه جاودان کربلا را به وجود آورده و به مقام «أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» رسیده اند.

دانستن حال هر دو گروه که به انسانیت درس سعادت و آزادگی و آزاده زیستن را داده اند لازم است تا بدانیم اوج فراز ایمان و اخلاص به کجاها منتهی می شود مخصوصاً، احوال و عظمت شهدای کربلا که به نظرم تا به حال آن چنان که شاید و باید و به طور کامل معرفی نشده اند.

این کتاب در شرح حال شهدای کربلا به کتاب «ابصار العین» مرحوم محمد سماوی که توسط حضرت حجة الاسلام بخشایشی ترجمه شده و کتاب «انصارالحسین» تألیف محمد مهدی شمس الدین رجحان دارد و در عین حال در تألیف این کتاب از آن دو کتاب بهره برده ام، خداوند به هر دو

در این کتاب از کتاب های: ارشاد مفید، بحار مجلسی، مناقب ابن شهر آشوب، مقتل ابی مخنف، نفس المهموم محدث قمی، لهوف سید بن طاووس، اعیان الشیعه سید محسن امین، تنقیح المقال مامقانی، مقاتل الطالیین ابوالفرج، مقتل خوارزمی، سیره ابن هشام، مغازی واقدی و غیره استفاده شده است و در آخر کتاب زیارت ناحیه مقدسه را نقل کرده ایم، که حضرت مهدی صلوات الله علیه در آن زیارت به هشتاد و یک نفر از شهدای کربلا سلام فرموده و به شرح حال بعضی از آن ها اشاره کرده است، [\(1\)](#) و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

ارومیه

سید علی اکبر قرشی

1383/12/15

ص: 2

1- در این نسبت مطلبی هست که در نقل «زیارت ناحیه» و شهداء کربلا خواهد آمد.

هجرت و بقیّه بعد از هجرت شهید شده اند اسامی مبارک آن ها و محل های شهادتشان به قرار ذیل است.

شهادت و شهید شدن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت آن حضرت شروع گردید در مکه فقط دو نفر «سمیه» و «یاسر» مادر و پدر عمار، زیر شکنجه شهید شدند، اصحاب آن حضرت هر گاه در مکه اجازه دفاع و مقاومت می خواستند در جواب می فرمود: (انی لَمْ أُؤْمَرْ بِالْقِتَالِ) (1) من فعلاً به جنگ مأمور نشده ام، و چون به مدینه هجرت فرمودند و آیه 39 از سوره حج نازل گردید که (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) و حضرت اذن جهاد از خداوند دریافت کرد آن گاه جن گها آغاز گردید.

آن حضرت در عرض ده سال بعد از هجرت حدود شصت و دو (62) درگیری با کفار داشته که در سی و شش تای آن ها خودش حضور نداشته و به صورت «سریّه» بوده اند و در بیست و شش دفعه شخصاً حضور داشته است خواه جنگی واقع شده و یا نشده باشد. (2)

بنا بر تحقیقی که انجام داده ایم مجموع شهداء اسلام در زمان آن حضرت صد و نود و شش (196) نفر بوده اند که دو نفر در مکه قبل از

ص: 3

1- در مجمع البیان ذیل آیدی 39 از سوره حج آمده که حضرت به اصحاب فرمودند: (اصْبِرُوا فَإِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ بِالْقِتَالِ)

2- تفسیر مجمع البیان ج 2 ص 499 ذیل آیه 126 سوره آل عمران

عمار بن یاسر در مکه بعد از رفت و آمد مکه بعد از رفت و آمد به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله اسلام آورد و به دفاع از اسلام پرداخت، او توانست در مدت کمی پدرش «یاسر» و مادرش «سمیه» را نیز مسلمان کند، آن دو نفر نیز اسلام را قبول کرده و به دفاع از اسلام برخاستند، کفار قریش به فکر برگرداندن مستضعفین از اسلام، شروع به شکنجه آنان کردند اولین شهید از آنان «سمیه» مادر عمار بن یاسر بود که به دست ابوجهل لعین به وضع فجیعی زیر شکنجه شهید شد که زبان از گفتن آن عاجز و شرمنده است و سپس «یاسر» پدر عمار را شهید کردند.

عمار چون به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت: (يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَلَغَ الْعَذَابُ مِنْ أُمِّي كُلَّ مَبْلَغٍ) ای رسول خدا شکنجه مادرم به حدّ غیر قابل تصور رسید، حضرت فرمود: (صَبْرًا يَا أَبَا الْيَقْظَانِ اَللّٰهُمَّ لَا تُعَذِّبْ أَحَدًا مِنْ آلِ يَاسِرٍ) صبر کن عمار، خدایا هیچ کسی از آل یاسر را به عذاب آخرت مبتلا نکن. (1)

ص: 4

شهدای بدر، چهارده نفر

«بدر» دشت وسیعی است در جنوب غربی مدینه که با مدینه در حدود صد و پنجاه و شش (156) کیلومتر فاصله دارد، جنگ تاریخی و سرنوشت ساز «بدر» در سال دوم هجرت در آن جا واقع شد و به پیروزی قوای توحید و شکست نیروی شرک انجامید، در هفده ماه رمضان جنگ آغاز گردید و هفتاد نفر از مشرکان کشته شده و هفتاد نفر اسیر گردیدند و بقیه فرار کردند در آن جنگ چهارده نفر از مسلمانان شهید شدند که اسامی مبارکشان به قرار ذیل است به ترتیب چنین است:

حارثه بن سُراقه

رافع بن معلی

سعد بن خَیْثَمَه

صفوان بن بیضاء

عاقل بن ابی بُکیر

عُبَیدة بن حارث

عُمیر بن ابی وقاص

عُمیر بن عبد

عُمیر بن حُمام

ص: 5

عوف بن عفراء

مُبَشِّر بن عبد المنذر

مُعَوِّذ بن عفراء

مُهَجَّع غلام عمر

یزید بن حارث

اینک شرح حال آن بزرگواران که ترتیب در آن مراعات نشده است.

1: عُبَیدة بن حارث بن عبدالمطلّب، عموزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله که شیبۀ بن ربیعہ او را از پایش زخمی کرد و او به وقت برگشتن به مدینه شهید شد و در وادی «صفراء» دفن گردید (1) شیبہ را نیز عبیده زخمی کرد علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه سیدالشهداء او را به جهنم واصل کردند.

2: عُمیر بن ابی وقاص برادر سعد بن ابی وقاص که عمرو بن عبدود او را شهید کرد، او شانزده سال داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از شرکت در جنگ منع فرمود ولی او به قدری گریه کرد تا حضرت را راضی نمود پدرش می گوید: حمایل ششیر او را از کمی سنّ، من می بستم.

3: عمیر بن عبد عمرو ملقب به «ذوالشمالین» که به دست ابواسامه جُثَمی شهید شد.

4: عاقل بن ابی بکیر، او به وقت شهادت سی و چهار سال داشت و

ص: 6

1- همان جا که بعدها ابوذر نیز در آن جا در تبعید از دنیا رفت و دفن گردید.

اولین کسی است که در خانه ارقم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد و او بدست مالک بن زهیر شهید گردید.

5: مِهْجَع غلام عمر بن الخطاب، گویند او اولین شهید از مهاجرین است و آن در صورتی است که بگوئیم: او در میدان شهید شده و عبیده بن حارث به وقت برگشتن به مدینه چنان که گذشت شهید گردیده است.

6: صفوان بن بیضاء او را طعیمه بن عدی شهید کرد، طعیمه را نیز حمزه سیدالشهداء به جهنم واصل نمود، این ها شهدای مهاجرین اند.

7: آنسه غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کنار منزل حضرت می ایستاد و به مراجعین اجازه می داد عده ای عقیده دارند که او نیز در «بدر» شهید شد، واقدی آن را از ابن عباس نقل کرده است. (1)

8: مُبَشِّر بن عبدالمنذر، او به دست ابو ثور شهید شد که از فراریان جنگ «بدر» بود.

9: سَعْد بن خَيْثَمَه، قاتل او عمرو بن عبدود است که در خندق به دست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کشته شد.

10: حارثة بن سراقه که حَبَّان بن عَرَقَه مشرک تیری انداخت که به حلق او اصابت کرد و شهید شد.

11: عوف بن عفراء، او را ابوجهل شهید کرد، ابوجهل نیز به وسیله

ص: 7

1- آنسه و مُعَاذ بن ماعص از شهدای بدر نیستند در آخر گفته خواهد شد.

او و برادرش مَعُوذ زخمی شد و به دست ابن مسعود کشته شد.

12: عُمیر بن حُمَام بن جُمُوح. او همان است که خرما می خورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدائی که روح محمد در دست اوست، هیچ کس امروز با کفار نمی جنگد که رو به آن ها کرده و فرار نکند و از برای خدا بجنگد، مگر آن که خدا را داخل بهشت کند، عمیر گفت: به به، فاصله من با بهشت آن است که کَفَّار مرا بکشند، این بگفت، خرما را به زمین انداخت و با شمشیر بر کفار حمله کرد و جنگید تا شهید شد، قاتل او خالد بن اعلم از فراریان مشرکان در جنگ «بدر» بود.

13: رافع بن مَعْلَى او را عِکْرَمَة بن ابی جهل شهید کرد، عکرمه بعداً اسلام آورد، حضرت اسلام او را قبول فرمود و نقل است که در غزوات شام شهید شد.

14: یزید بن حارث بن فُسْحَم. قاتل او نوفل بن معاویه دیلی بود.

15: مَعُوذ بن عَفْرَاء که ابوجهل شهیدش، کرد او نیز ابوجهل را زخمی نمود که در بالا گفته شد.

16: مُعَاذ بن مَاعِص که به نقل واقدی در «بدر» مجروح گردید و در مدینه به شهادت رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شهدای بدر نماز خواند که در آن روز نماز میّت تشریع شده بود ولی آن ها را غسل نداد که در میدان

ص: 8

ناگفته نماند: شهدای «بدر» را مشهور چهاره نفر گفته اند شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار «آنسه» غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن ها نشمرده اند زیرا فقط از ابن عباس نقل شده که او در «بدر» شهید شد. ابن اثیر در اسدالغابه نقل کرده که در «بدر» حاضر بود ولی کشته نشد و در زمان ابی بکر از دنیا رفت.

درباره «مُعَاذ مَا عَصَ» نیز گفته اند در «بدر» مجروح شد و در مدینه از دنیا رفت و به قولی در «بدر» و «احد» حاضر بود و در «بئر معونه» شهید گردید (اسدالغابه) و هابیان بدبخت آثاری از «بدر» نگذاشته و فقط به اطراف میدان جنگ دیوار مختصری در «بدر» کشیده اند و نام شهداء را در ستونی در چهارراه شهر بدر نوشته اند، خداوند و هابیّت را از بین ببرد تا برای شهداء «بدر» قبر و زیارتگاه تهیه شود و مردم به زیارت آن ها را بروند و آن روز تاریخی را در نظر آورند من در سال 1382 شمسی به زیارت «بدر» رفتم چیزی جز آن چه گفته شد نیافتم.

ص: 9

«أُحُد» کوهی است در شش کیلومتری مدینه منوره و چون از کوه های دیگر بریده و تنهاست به آن علت «أُحد» نامیده شده که معنی یکتائی دارد کفار مکه که در جنگ بدر» از مسلمانان شکست خورده و شب و روز به فکر انتقام بودند و غرامت هفتاد نفر اسیر که با پرداخت دویست و پنجاه هزار درهم آزاد شدند کفار را بسیار ناراحت کرده بود، از این روی سال بعد با سه هزار نفر مرد جنگی و با عزمی راسخ راه مدینه را در پیش گرفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه بعد از خواندن نماز جمعه با هزار نفر از مدینه به طرف کوه «أُحد» حرکت فرمود، در وسط راه، سیصد نفر از آن ها به همراه عبدالله بن ابی منافق به مدینه برگشتند، عبدالله گفت: رأی من آن بود که در مدینه بمانیم و در آن جا بجنگیم ولی فلانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) رأی مرا قبول نکرده و نظر کودکان را قبول نمود و از مدینه خارج شد این جنگ فائده ای ندارد.

حضرت با هفتصد نفر به «أُحُد» رسیدند و در میان کوه اُحد که به شکل نیم دایره است پشت به کوه و رو به مدینه موضع گرفتند، در رو بروی کوه «أُحد» تپه ای بود به نام کوه «عینین» احتمال بود سواره نظام دشمن از پشت آن حمله کرده و مسلمانان را در محاصره قرار دهند لذا رسول خدا

صلی الله علیه و آله مردی به نام عبدالله بن جبیر را با پنجاه نفر تیرانداز در بالای آن تپه قرار داد و با اصرار عجیب فرمود: اگر دیدید ما دشمن را شکست داده و تعقیب کرده تا مکه رساندیم شما از جای خود حرکت نکنید و اگر دیدید آن ها ما را شکست داده و تعقیب کرده تا داخل مدینه نمودند باز شما از این جا حرکت نکنید و در موضع خود محکم بایستید.

از آن طرف ابوسفیان به خالد بن ولید که فرمانده سواره نظام بود دستور داد چون جنگ شروع شد شما از پشت این تپه به مسلمانان حمله کنید موقع شروع جنگ هشت نفر از پرچمداران قریش یکی پس از دیگری به دست علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند بعد لشکر اسلام حمله را آغاز کردند تنور جنگ شعله ور شد کفار پا به فرار گذاشتند، خالد بن ولید حمله را از پشت شروع کرد تیراندازان مسلمان از بالای کوه وی را ناگزیر به برگشت نمودند.

در آن وقت مسلمانان شروع به غنیمت گرفتن اموال کفار کردند تیراندازان تپه به فرمانده خود گفتند: ما هم برای غنیمت گرفتن برویم عبدالله گفت: از خدا بترسید موضع خود را رها نکنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ما در هر حال باید این جا بمانیم گفتند: فرمان حضرت تا وقتی بود که دشمن شکست نخورده باشد حالا که دشمن شکست خورده و همه مشغول غنیمت گرفتن هستند ما چرا عقب بمانیم آن ها به تدریج رفتند، فقط دوازده نفر با عبدالله بن جبیر ماندند، خالد بن ولید از فرصت استفاده کرده

بار دیگر حمله کرد عبدالله با آن دوازده نفر نتوانست جلو حمله او را بگیرد در نتیجه خود و یارانش شهید شدند

با آغاز حمله خالد، مسلمانان به محاصره افتادند، وضع میدان عوض شد مسلمانان پا به فرار گذاشتند، حضرت چون وضع را چنان دید کلاه جنگی را از سر مبارکش برداشت و با صدای بلند فرمود: من رسول خدایم از خدا و رسول او به کجا فرار می کنید؟! «انا رسول الله این تقرون من الله ورسوله»

ولی همه فرار کردند جز تنی چند با آن حضرت نماندند، دشمن در این جنگ حتی از سنگ اندازی استفاده کرد یکی از آن سنگ ها به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله اصابت نمود دندان های مبارک جلو دهانش شکست و حلقه های آهنین زره در استخوان مبارک صورتش فرو رفت یکی از صحابه که حلقه ها را با دندان خود از استخوان آن حضرت بیرون می کشید دندان هایش شکست، حضرت چند روزی وضوی جبیره انجام می داد.

از وقت چاشت تا عصر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوذر جانه توانستند آن حضرت را از گودالی که افتاده بود بیرون آورده و پس از جنگ و گریزهای متوالی به غاری در بالای کوه «أحد» برسانند که از تیراندازان و سنگ اندازان دشمن در امان باشد، عده ای از فراریان که به کوه فرار کرده، بودند در اطراف آن حضرت گرد آمدند و در آن روز جبرئیل میان زمین و آسمان صدا زد: (لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ وَلَا فِتْنَى إِلَّا عَلِيٌّ) مسلمانان از رسول

خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند این چه صدائی است؟ فرمود صدای جبرئیل است. دشمن مسلمانان را در کوه اُحد تعقیب نکرد، ابوسفیان به اردوگاه خود برگشت و به سوی مکه حرکت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اطمینان از رفتن دشمن از کوه پائین آمد، در این جنگ بنا بر مشهور هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند، چهار نفر از مهاجرین و شصت و شش نفر از انصار، بیست و دو نفر نیز از مشرکان به قتل رسیدند، اسامی مبارک شهداء به ترتیب حروف، طبق نقل سیره ابن هشام به قرار زیر است، اول شهداء مهاجرین را می آوریم.

1: حمزة بن عبد المطلب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله که او را وحشی غلام جبیر بن مطعم شهید کرد.

2: عبدالله بن جحش که به دست ابوالحکم بن احنس شهید شد.

3: شمّاس بن عثمان قاتل او اُبی بن خلف بود

4: مُصَّعب بن عمیر همان جوانی که قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و مدینه را برای هجرت آن حضرت آماده کرد، قاتل او ابن قَمِیْهه بود و شهداء انصار عبارت بودند از:

5: ابوایمن غلام عمرو بن جموح

6: ابو حَیَّه ابن خَیْثَمَه

ص: 13

7: ابوسفیان بن حارث او چند تا دختر داشت گفت: بجنگم بعد پیش دخترانم روم

8: ابو هُبیره بن حارث

9: انس بن نصر بن ضَمَضَم، قاتل سفیان بن عویف بود.

10: انیس بن قتاده به دست ابوالحکم بن آخنس شهید شد

11: اوس بن ارقم

12: اوس بن ثابت بن منذر

13: اوس بن ثابت برادر حسان بن ثابت

14: ایاس بن اوس بن عتیک

15: ایاس بن عدی

16: ثابت بن عمرو بن زید

17: ثابت بن وقش

18: ثعلبة بن سعد بن مالک

19: ثقف بن فروه

20: حارث بن انس بن رافع

21: حارث بن اوس بن معاذ

22: حارث بن عدی

23: حباب بن قیظی

24: حُسَیل بن جابر پدر حذیفه که مسلمانان او را به اشتباه کشتند

25: حنظلة بن ابی عامر که بعد از شب عروسی جنب به میدان آمد و شهید شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ملائکه را دیدم که میان آسمان و زمین حنظله را غسل می دادند لذا به «غسیل الملائکه» معروف شد: (رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يَغْسِلُونَ حَنْظَلَةَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بِمَاءِ الْمُرْنِ)

26: حبیب بن یزید بن تیم یا «قیم»

27: خارجه بن زید

27: خلاد بن عمرو بن جموح

29: خيثمه : ابوسعد بن خيثمه واقدی خيثمه ابوسعد گفته است

30: ذكوان بن عبد قيس

31: رُفاعة بن عمرو

32: رفاعة بن وقش

33: سُبيح بن حاطب بن حارث

34: سعيد بن سُويد

35: سعد بن ربيع، رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را در پی او فرستاد، او زخمی بود، به آن مرد گفت رسول خدا زنده است؟ گفت: آری. فرمود: سلام مرا به او برسان و به مردم بگو اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت نکنید پیش خدا مسئول هستید.

ص: 15

36: سلمة ثابت بن وقش

37: سليم بن حارث

38: سليم بن عروة بن حديد

39: سهل بن قيس

40: صيفي بن قيطي

41: ضمرة حليف بن جهميه

42: عامر بن مخلد

43: عبّاد بن سهل

44: عبادة بن حسحاس

45: عبّاس بن عبادة

46: عبدالله بن عمرو بن حرام

47: عبدالله بن جبیر فرمانده تیراندازان در کوه عینین

48: عبدالله بن سلمه

49: عبدالله بن عمرو بن وهب

50: عبید بن تیهان

51: عبید بن معلی بن لوزان

52: عمارة بن زیاد بن سکن

53: عمرو بن معاذ بن نعمان

54: عمرو بن ثابت بن وقش

55: عمرو بن قيس

56: عمرو بن مَطْرَف

57: عمرو بن جموح بن زيد

58: عمرو بن اياس

59: عنتره غلام سليم

60: قيس بن عمرو

61: قيس بن مخلد

62: كيسان

63: مالك بن سنان پدر ابوسعید خُدری

64: مالك بن اياس

65: مالك بن غيله

66: مُجَذَّر بن زياد

67: نعمان بن مالك

68: نُعمان بن عمرو

69: نوفل بن عبدالله

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شهداء أحد نماز خواند و آن ها را بدون غسل با لباس ها و خون های خودشان دفن کرد مردم عده ای از شهدای خود را از «أحد» به مدینه آورده و در «بقیع» دفن کردند، ولی حضرت از آن نهی فرمود لذا بقیّه از جمله حضرت حمزه در «أحد» دفن شدند. اولین کسی که حضرت بر او نماز خواند حمزه سیدالشهداء بود گویند یک یک آن ها را کنار حمزه می گذاشتند و حضرت نماز می خواند تا نماز برای حمزه به هفتاد بار رسید و نقل شده، نه نفر نه نفر، کنار جنازه حمزه می گذاشتند که به ده نفر نماز می خواند آن نه نفر را بر می داشتند ولی جنازه حمزه می ماند و درباره آن ها فرمود: (زَمِّلُوهُمْ بِدِمَائِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ كُلِّمٍ يُكَلِّمُ فِي اللَّهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدْمِي، لَوْنُهُ لَوْنُ الدِّمِّ وَرِيحُهُ رِيحُ الْمَسْكِ)

و نیز فرمود: دو نفر و سه نفر را در یک قبر بگذارید و هر که قرآن بسیار می داند او را در اول بگذارید بقیه را در پشت سر او قرار دهید و حتی شش نفر را در یک قبر گذاشتند حضرت چون به زیارت آن ها می آمد، به آن ها سلام می کرد و به اصحاب خود می فرمود آیا سلام نمی دهید به قومی که جواب سلام شما را می دهند؟! فاطمه زهرا علیها السلام در هر دو روز و سه

ص: 18

1- سیره ابن هشام ج 3 ص 129-133 واقعی در مغازی ج 1 ص 300 به بعد فقط نام 61 نفر از آن ها را آورده است.

روز به زیارت آن ها می آمد و در آن جا گریه می کرد. (1)

در بنی قینقاع، یک شهید

یهود «بنی قینقاع» در یکی از محلات مدینه ساکن بودند و شغل زرگری داشتند می شود گفت: اقتصاد مدینه در دست آن ها بود رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن ها پیمان عدم تعرض بسته بود که بر «له» یا «علیه» یکدیگر کاری نکنند و چون پیمان شکنی پیشه قدیمی یهود بود، پیوسته به فکر براندازی اسلام بودند.

یک نفر زن مسلمان در کنار دکان زرگر یهودی نشسته بود یهودی ها خواستند آن زن صورت خود را باز کند زن امتناع کرد زرگر گوشه پیراهن زن را به پشت او سنجاق نمود زن به وقت برخاستن عورتش آشکار شد، یهودی ها شروع به خنده کردند زن فریاد کشید و از مسلمانان کمک خواست مردی از مسلمانان شمشیر کشید و زرگر را کشت یهود نیز آن مسلمان را شهید کردند در نتیجه طرفین آماده پیکار شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر این جریان یهود بنی قینقاع را از مدینه و حجاز اخراج نمود. (2)

ص: 19

1- مغازی واقدی ج 1 ص 310-313.

2- سیره ابن هشام ج 3 ص 51.

یک شهید در مریس

مُریس آبی بود برای قبیله خزاعه، رئیس آن قبیله مردی بود به نام حارث بن ابی ضرار او قشون جمع کرد و به فکر حمله به مدینه بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماجرا باخبر شد و به محل آن ها لشکر کشید در جنگی که میان طرفین واقع شد ده نفر از کفار کشته شدند و بقیه اسیر گردیدند غنائم زیادی نصب مسلمانان شد از مسلمانان فقط یک نفر در آن جنگ شهید شد واقدی در مغازی گوید: «و ما قتل احد من المسلمین الا رجل واحد» (1)

یک شهید در بنی قریظه

یهود بنی قریظه که عهد خود را شکسته و با مشرکان در خندق به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، پس از رفتن مشرکان مکه قلعه های آن ها از طرف مسلمانان محاصره شد و بعد از حکم سعد بن معاذ رحمه الله یهود قتل عام شدند در آن جنگ فقط یک نفر از مسلمانان به نام «خَلاد بن سُوید» شهید شد که زنی از یهود به نام «نُبّاته» دستاسی از بالای قلعه به سر او انداخت و شهیدش کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خلاد پاداش دو شهید دارد سپس آن حضرت «نُبّاته» را به عنوان قصاص اعدام کرد. (2)

ص: 20

1- مغازی ج 1 ص 47

2- مغازی واقدی ج 2 ص 529

چهار ماه بعد از جنگ «احد» مردی به نام ابوالبراء عامر بن مالک بن جعفر، محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، دو تا اسب و دو تا شتر برای حضرت هدیه آورده بود آورده بود آن بزرگوار فرمود هدیه مشرک را قبول نمی کنم آن حضرت اسلام را بر او عرضه کرد او قبول نمود و رد هم نکرد و: گفت یا محمد (صلی الله علیه و آله) من کار تو را کار خوبی می دانم قوم من در پی منند، اگر جمعی از اصحاب خود را با من بفرستی امید آن دارم که آن ها دعوت تو را قبول کرده و مسلمان شوند.

حضرت فرمود: من از اهل «نجد» نسبت به اصحابم می ترسم. او در جواب گفت: نترس، من به آن ها امان و پناه می دهم از این که کسی از اهل «نجد» متعرض آن ها شود حضرت چهل نفر از اصحاب خود را آماده کرد و منذر بن عمرو ساعدی را فرمانده آن ها نمود و نامه ای خطاب به «عامر بن طفیل» رئیس بنی عامر نوشت در این جریان چهل نفر از مسلمانان شهید گردید ولی از آن بزرگواران فقط نام شانزده نفر معلوم است، اسامی دیگران را تاریخ ضبط نکرده است و آن ها عبارتند از: (1)

منذر بن عمرو ساعدی امیر القوم

عامر بن فهیره

ص: 21

حَكَم بن كيسان

نافع بن بدیل بن ورقاء

معاذ بن معص

حرام بن ملحان

سُلیم بن ملحان

حارث بن صمّه

سهل بن عامر بن سعد

طفیل بن سعد

انس بن معاویة بن انس

ابوشیخ اُبیّ بن ثابت

عطیّه بن عبد عمرو

شهدای چاه معونه

کعب بن زید که زنده ماند و در خندق شهید شد

عروة بن صلت

مالك بن ثابت

به هر حال: آن چهل نفر از مدینه حرکت کرده و در سرزمین «نجد» به «بئر معونه» (چاه معونه) رسیدند و آن در میان دیار بنی عامر و سنگلاخ بنی سُلیم واقع بود آن ها در آن جا اردو زده و اسبان و شتران خود را به «عمرو بن امیّه» و «حارث بن صمّه» سپردند تا بچرانند، آن گاه حرام بن ملحان

را با نامه حضرت پیش عامر بن طفیل فرستادند عامر به نامه حضرت نگاه نکرد و حرام بن ملحان را کشت و آن گاه از مردان «بنی عامر» خواست که جمع شده و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند، آن ها گفتند: ابوالبراء به آن ها امان داده عهد او را نخواهیم شکست.

عامر بن طفیل (ملعون) از قبائل عَصَیّه و بنی سلیم و رِعل و ذکوان خواست که آن ها را بکشند آن ملعون ها قبول کرده و سلاح بدست به طرف اصحاب آن حضرت رفتند، آن ها بی خبر از همه جا ناگاه دیدند که دشمن آن ها را احاطه کرده است آن بزرگواران شمشیر کشیده و آماده پیکار شدند و بعد از ساعتی همه شان به دست آن اشقیاء شهید گردیدند فقط کعب بن زید در میان کشتگان ماند که بعداً در خندق به شهادت رسید.

آن دو نفر که مشغول چرانیدن اسبان و شتران بودند دیدند به اردوگاه آن ها پرندگان رفت و آمد می کنند از این جریان ظنین شده و به اردوگاه بازگشتند و دیدند همه یاران آن ها شهید شده اند و دشمن هنوز آن محل را ترک نکرده است، حارث به عمرو بن امیه گفت: چه کار کنیم؟ او جواب داد محضر رسول خدا برگردیم و جریان را بگوئیم حارث گفت: من از محلی که منذر بن عمر و ساعدی کشته شده کنار نمی روم هر دو پیش دشمن آمدند، حارث دو نفر از آن ها را کشت خودش نیز شهید شد.

عمرو بن امیه به دست آن ها اسیر گردید عامر بن طفیل گفت: مادرم نذری داشت که بنده ای را آزاد کند تو را به جای آن آزاد کردم بعد موی

پیشانی او را برید و گفت: آزادی او به وقت برگشتن به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نفر از بنی کلاب را برای خون یاران خودش کشت، حضرت فرمود: اشتباه کرده ای، و خون بهای آن ها را داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هیچ پیشامدی مانند پیشامد بئر معونه غمگین نشد و فرمود این کار ابوالبراء بود من از اول این کار را خوش نداشتم آن حضرت برای قاتلان آن ها پانزده روز به قولی چهل روز در نماز صبح تفرین می کرد. [\(1\)](#)

شهدای رجیع، شش شهید

رجیع آبی بود برای قبیله «هذیل» در ناحیه حجاز میان عُسفان و مکه معظمه که جریان آن به شهادت شش نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله انجامید، ماجرا به قرار زیر بود:

بعد از جنگ «أُحد» گروهی از قبیله ی «عَصَل» و «قَارَه» محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: مردم ما اسلام را قبول کرده اند چند نفر از مسلمانان را بفرست تا به ما دین یاد بدهند و قرآن بیاموزند و احکام دین تعلیم نمایند. حضرت شش نفر از یاران خویش را با آن ها فرستاد که عبارت بودند از:

ص: 24

1- مغازی واقدی ج 1 ص 346 به بعد سیره ابن هشام ج 3 ص 193 به بعد

مَرْتَد بن أَبِي مَرْتَد غَنَوِي

خالد بن بكير لثي

عاصم بن ثابت

خُبيب بن عدِيّ

زيد بن دَثَنَه

عبدالله بن طارق

آن حضرت مرتد و به قولی عاصم را برای آن ها فرمانده کرد، آن ها از مدینه خارج شده و به سوی قبیله ی «عَصَل» و «قاره» به راه افتادند و چون به رجیع رسیدند، آن گروه از راه حيله مردم قبیله ی «هذیل» را به جنگ آن ها دعوت کردند آن شش نفر تا چشم باز کردند، دیدند صد نفر کماندار و شمشیر به دست در کنار آن ها حاضرند یاران حضرت شمشیر کشیده و آماده ی جنگ شدند.

دشمنان گفتند: به خدا قسم ما نمی خواهیم شما را بکشیم بلکه می خواهیم شما را اسیر گرفته و به اهل مکه بدهیم و از آن ها پول بگیریم با شما عهد و پیمان خدائی می بندیم که در صورت تسلیم شدن شما را نکشیم.

مَرْتَد و عاصم و خالد گفتند: ما به هیچ وجه پیمان مشرک را قبول نداریم و با مشرک پیمان نمی بندیم این بگفته و شروع به جنگ کرده و هر سه شهید شدند (پس از آن که عده ای از آن ها را کشته و زخمی کردند)

ص: 25

اما سه نفر باقی تسلیم شدند کفار آن ها را به طرف مکه بردند تا از کفار مکه پول دریافت کنند در نزدیکی های «ظهران» عبدالله بن طارق طناب را از دست های خود باز کرد و شمشیر به دست گرفت و آماده ی جنگ شد، کفار از دور او را سنگباران کرده و شهید نمودند قبرش در «ظهران» است.

اما حُبیّب بن عدیّ و زید بن دثنه را به مکه آوردند، حجیر بن ابی آهاب (از مشرکان) حبیب را به هشتاد مثقال طلا خرید تا به برادرزاده اش عُقبه بن حارث بدهد و او حبیب را برای پدرش که در «بدر» کشته شده بود، بکشد و زید بن دثنه را صفوان بن امیه به پنجاه مثقال طلا خرید تا به عوض پدرش امیه بن خلف که در «بدر» کشته شده بود بکشد.

حبیب در زندان مشغول قرآن خواندن بود و با خواندن قرآن شب زنده داری می کرد به وقت شهادت او را به «تنعیم» آوردند و خواستند او را دار بزنند گفت: بگذارید دو رکعت نماز بخوانم اجازه دادند نماز خواند، بعد او را به چوب بستند و گفتند از اسلام برگرد تا آزادت کنیم گفت: به خدا قسم اگر تمام دنیا را به من بدهند از اسلام بر نمی گردم گفتند آیا دوست داری که محمد (صلی الله علیه و آله) به جای تو بود و تو در خانه ات راحت می نشستی؟ گفت: به خدا قسم حتی راضی نیستم خاری در بدنش فرو رود و در عوض من در خانه ام باشم.

راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش نشسته بود که او را خواب مانند گرفت دیدند فرمود: «وعلیه السلام ورحمة الله» بعد فرمود: این

جبرئیل است که سلام خُبیب را به من می رساند، آن گاه مشرکان، پسران مشرکانی را که در «بدر» کشته شده بودند خواندند تا چهل نفر شدند گفتند: این خبیب همان است که پدران شما را در «بدر» کشته است، آن ها همه نیزه های خود را به آن مظلوم زدند و نیزه ی عقبه بن حارث او را شهید کرد.

اما زید بن دثنه را صفوان بن امیه با غلامش به «تنعیم» فرستاد تا در بیرون از حرم کشته شود عده ای از جمله ابوسفیان در وقت شهادت او حاضر بودند، ابوسفیان گفت: زید تو را به خدا آیا دوست می داری که الان به جای تو محمد (صلی الله علیه و آله) در دست ما بود و او را به جای تو می کشتیم و تو در خانه ات راحت بودی؟ گفت: به خدا قسم دوست ندارم حتی خاری به پای او رود و من در خانه ام راحت باشم او را مانند خبیب شهید کرده و به دار زدند اجازه گرفت و نماز خواند گفتند اگر از اسلام برگردی آزادت می کنیم فرمود نه به خدا از اسلام دست بر نمی دارم، تا نسطاس غلام صفوان او را شهید کرد رحمهم الله تعالی. (1)

ص: 27

1- سیره ابن هشام ج 3 ص 178 به بعد، مغازی واقدی ج 1 ص 354 به بعد

جنگ خندق به نقل یعقوبی در سال ششم هجرت و به نقل ابن هشام در سال پنجم هجرت در ماه شوال بوده است کفار مکه به قصد از بین بردن اسلام به مدینه لشکر کشیدند بسیاری از مشرکان قبائل دیگر با آن ها همداستان شده و حدود ده هزار نفر شدند یهود «بنی قریظه» نیز پیمان خود را شکسته و به مشرکین ملحق گردیدند سه طرف مدینه نخلستان بود و جنگ در آن جاها امکان نداشت، فقط یک طرف آن باز بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشورت سلمان فارسی توسط اصحاب خود خندقی در طرف خالی مدینه کردند، به طول پنج هزار و پانصد متر و به عرض ده متر و به عمق پنج متر.

کفار مکه چون به آن جا رسیدند در ماندند، به نقل واقدی پانزده روز طرفین یکدیگر را سنگباران و تیرباران می کردند روز پنجم پنج نفر یعنی عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، نوفل بن عبدالله بن مغیره، ضرار بن الخطاب، هبیره بن ابی وهب، با اسبان خود از خندق به طرف مدینه گذشتند، عمرو بن عبدود را امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کشت، دیگران فرار کردند و از خندق گذشتند ولی نوفل بن عبدالله را اسبش به زمین زد امام علیه السلام او را نیز کشت، به قولی او به خندق افتاد مسلمانان با سنگ کارش را ساختند به دنبال آن خداوند با فرستادن طوفان و ملائکه آن ها را به ضعف کشاند تا

همه برگشتند در این جنگ شش نفر از مسلمانان شهید شدند.

1. سعد بن معاذ رحمه الله، که حَبَّان بن عَرَفَه تیری به پای او زد، و بعد از جریان بنی قریظه زخمش منفجر شد و از دنیا رفت.

2. انس بن اوس بن عتیک که تیر خالد بن ولید به او اصابت کرد و شهید شد

3. عبدالله بن سهل اشهلی که تیری به او رسید و شهید شد

4. طفیل بن نعمان که توسط وحشی شهید گردید

5. ثعلبة بن غَنَمَه که هیبره بن ابی وهب شهیدش کرد

6. کعب بن یزید که در «بئر معونه» زخمی شده بود و ضرار بن الخطاب او را در خندق شهید کرد، ظاهراً همه با تیر دشمن شهید شده اند.
رضوان الله علیهم اجمعین.

دو شهید در جنگ ذی قَرَد

مردی به نام «عُیَیْنَة بن حصین فَزَّاری» بر چراگاه مسلمانان در «غابه» شیخون زد و شتران و حیوانات اهل مدینه به را غارت برد رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از مسلمانان آن ها را تعقیب کرد و در محلی به نام «ذی قَرَد» به آن ها، رسید مقداری از چهارپایان را آزاد کردند یکی از مسلمانان گفت یا رسول الله اگر مرا با صد نفر بفرستی همه شتران را آزاد می کنم و چون آن ها به طرف قبیله ی «غطفان» رفتند، حضرت تعقیب را

صلاح ندید و به مدینه برگشت در این جنگ دو نفر از مسلمانان شهید شدند یکی به نام «محرز بن نضله» و دیگری «وقاص بن مُجَرِّز» (به نقل ابن هشام)

مردی به نام صالح بن کیسان گوید: محرز بن نضله یک روز قبل از شهادت خود گفت: در خواب دیدم آسمان باز شد من از آسمان دنیا گذشته تا به سدره المنتهی رسیدم محلی را در آن جا نشان داده و گفتند این منزل توست خواب را به یک نفر نقل کردم، گفت: مژده باد تو را که شهید خواهی شد. (1)

شهدای جنگ خیبر، بیست شهید

در جنگ «خیبر» که به شکست یهود و سقوط قلعه های آن ها انجامید نود و سه (93) نفر از یهود کشته شدند ولی شهدای مسلمانان در این جنگ به قولی هیجده نفر و به قولی بیست نفر بودند آن ها به نقل سیره ابن هشام عبارتند از:

1. ربیعة بن اکثم

2. ثقف بن عمرو

3. رفاعه بن مسروح

ص: 30

4. عبدالله بن هُبَيْب

5. بشر بن براء بن معرور که از خوردن گوشت مسموم و شهید شد

6. فضیل بن نعمان

7. مسعود بن سعد بن قیس

8. محمود بن مَسْلَمَة بن خالد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به برادرش محمد بن مسلمه فرمود: خداوند خون برادرت محمود را خواهد گرفت.

9. ابوضیاح بن ثابت

10. حارث بن حاطب

11. عروة بن مُرَّة بن سُرَّاقه

12. أوس بن القائد

13. انیف بن حبيب

14. ثابت بن أثله

15. طلحة بن یحیی بن ملیل

16. عُمارة بن عَقَبَه

17. عامر بن الأكوع

18. اسلم، اسود الراعی (چوپان سیاه)

19. مسعود بن ربیعہ

ص: 31

ناگفته نماند: مسلمانان در کنار از قلعه ها اردوگاه زده بودند هر روز یکی از قلعه ها حمله می کردند قلعه ها به تدریج سقوط می کردند و در آن حمله ها عده ای شهید شده و به جوار حق پیوستند رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن ها نماز خواند و دفنشان فرمود.

درباره «اسود راعی» یعنی چوپان سیا، ابن هشام نقل می کند او چوپان یکی از یهود بود، اسلام آورد و شروع به جنگ با یهود کرد، سنگی از بالا بر سر او انداختند شهید شد در حالی که یک رکعت هم نماز نخوانده بود جنازه را محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند حضرت به جنازه رو کرد و سپس روی برگردانید گفتند: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) چرا چنین کردید؟ فرمود: دو نفر «حوری» زوجه ی او با او بودند لذا روی برگرداندم. (2)

شهدای جنگ موته، سیزده شهید

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجرت به پادشاه «بُصری» نامه ای فرستاد و اهل آن دیار را به اسلام دعوت فرمود، آن جا سرزمین عرب نشین و از متصرفات امپراطوری روم شرقی بود نماینده ی آن حضرت

ص: 32

1- سیره ابن هشام ج 3 ص 357-358

2- همان مصدر

که «حارث بن عمیر» نام داشت برای بردن نامه ی حضرت وارد «موته» شد (که امروز جزء مملکت اردن است).

حارث بن شَرَحْبِيل غسانی نماینده ی آن حضرت را گرفت و گفت: قصد کجا داری؟ فرمود: به شام می روم، گفت: شاید تو فرستاده ی محمد (صلی الله علیه و آله) باشی؟ گفت آری من فرستاده ی رسول خدایم، حارث دستور دارد او را به زنجیر کشیدند، سپس گردنش را زد گویند، در تمام دوران حضرت فقط یک نفر فرستاده ی حضرت را کشته اند و آن هم همین است چون خبر شهادت او به حضرت رسید حضرت بسیار غمگین شد، مردم را جمع کرد و شهادت حارث را به آن ها خبر داد و از مردم خواست تا برای جنگ آماده شوند. (1)

سه هزار نفر آماده جنگ شدند حضرت زید بن حارثه را برای آن ها فرمانده کرد و فرمود اگر او شهید شود، فرماندهی به عهده ی جعفر بن ابی طالب است و اگر او نیز به شهادت رسد، عبدالله بن رواحه فرمانده خواهد بود و اگر او نیز شهید گردد خودتان شخصی را برای خود فرمانده کنید آن ها چون به «معان» از سرزمین شام رسیدند خبر رسید که هرقل امپراتور روم با صد هزار نفر وارد «مأب» شده و از قبائل آن جا صد هزار نیز به او ملحق شده اند (صد هزار بودن بسیار بعید است)

مسلمانان دو روز در «معان» مانده و در وضع خود فکر می کردند،

ص: 33

گفتند: مطلب را به مدینه بنویسیم و از حضرت کمک بخواهیم یا کمک بفرستد و یا دستور دیگری بدهد عبدالله بن رواحه مردم را تشجیع به جنگ کرد و گفت ما با اسلام جنگیده ایم نه با نفرات برویم یا غالب می شویم و یا شهید می گردیم مسلمانان حرف او را پذیرفته و حرکت کردند تا به «موت» که روستائی بود از روستاهای شام رسیدند و در آن جا جنگ با سپاه روم در گرفت سه نفر فوق و عده ای شهید شدند خالد بن ولید که فرمانده شده بود دستور عقب نشینی داد، مسلمانان دست از جنگ کشیده و به مدینه برگشتند و شهداء عبارت بودند از:

1. حارث بن عمیر فرستاده ی حضرت که به دست «شُرَحِبیل» شهید شد.
2. جعفر بن ابی طالب که دو دستش بریده شد، خداوند به او دو بال سبز داد که با ملائکه پرواز می کند (فرمانده دوم)
3. زید بن حارثه غلام زاده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانده اول
4. مسعود بن اسود بن حارثه
5. وهب بن سعد بن ابی سرح
6. عبدالله بن رواحه سردار سپاه و فرمانده سوم
7. عبّاد بن قیس
8. حارث بن نعمان بن آساف

9. سراقه بن عمرو بن عطیه

10. ابوکلیب بن عمرو بن زید

11. جابر بن عمرو بن زید

12. عمرو بن سعد بن حارث

13. عامر بن سعد بن حارث

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه به اصحابش فرمود زید بن حارثه پرچم را به دست گرفت جنگید و شهید شد بعد فرمود: جعفر بن ابی طالب پرچم را به دست گرفت و جنگید و شهید شد، بعد حضرت سکوت کرد، چهره های انصار متغیر شد (زیرا که عبدالله بن رواحه) از انصار بود و حضرت چیزی نفرمود بعد حضرت فرمود عبدالله بن رواحه پرچم را به دست گرفت و جنگید و شهید شد بعد فرمود: هر سه نفر را در بهشت به من نشان دادند که در روی تخت طلا نشسته بودند ولی تخت عبدالله بن رواحه تا حدی کج بود گفتم: چرا تخت عبدالله کج است؟ گفتند: دو نفر اوّل شهید شدند عبدالله تا حدی مردد شد بعد جنگید و به شهادت رسید ناگفته نماند «معان» امروز شهری است در «اردن» دارای نود هزار جمعیت و قبور شهدای «موتّه» در بیرون شهرک «گرک» قرار دارد.

ص: 35

فتح مکه، دو شهید

آن دو شهید در جریان فتح مکه در میان لشکریان اسلام بودند که راه را گم کرده و از لشکریان جدا شده و در دست کفار شهید گردیدند به نام های:

گُرز بن جابر فهری

خالد الاشعر الخزاعي

واقعی در مغازی ج 3 ص 875 آن ها را ذکر کرده و ابن اثیر در «اسدالغابه» شرح حال آن ها را نوشته است.

جنگ حنین، چهار شهید

پس از فتح از فتح مکه و تسلیم شدن بزرگان قریش از روی میل و یا اکراه فکر می شد که دیگر جنگی به وجود نخواهد آمد ولی بر خلاف انتظار، قبیله هوازن و بنی ثقیف که در طائف بودند به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده شدند، حضرت بعد از اطلاع در سال هشتم ماه شوال از مکه به طرف آن ها حرکت کرد و با آن حضرت ده هزار نفر از اهل مدینه و دو هزار نفر از اهل مکه بودند و در «حُنین» که بیابانی است میان مکه و طائف و به طائف نزدیک تر است، جنگ در گرفت مسلمانان در وهله ی اول فرار کردند و فشار عجیبی بر حضرت وارد شد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عده ای

ص: 36

از مهاجران و انصار پایداری کردند تا فراریان دوباره برگشتند، سرانجام دشمن گریخت و زن و بچه‌ی آن‌ها که در پشت جبهه بودند همگی اسیر شدند، در این جنگ چهار نفر از مسلمانان شهید شدند که عبارت بودند از:

ایمن بن عبید، پسر ام ایمن از زنان مشهور اسلام

سُرَاقَة بن حارث از انصار

رقیم بن ثابت بن ثعلبّه

ابو عامر اشعری

چنان که واقدی در مغازی ج 3 ص 922 گفته است در سیره ابن هشام ج 4 ص 101 به جای رقیم بن ثابت «یزید بن زمعة بن اسود» آمده است.

شهدای جنگ طائف، دوازده نفر شهید

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شکست کفار در «حُنین» به طرف طائف حرکت کرد قبیله‌ی ثقیف که در «حنین» منهزم شده بودند وارد طائف شده و دروازه‌های آن را بستند حضرت بیست و چند روز طائف را در محاصره داشت و حتی در فتح آن جا از منجنیق و آتش انداز استفاده کرد، سپس از محاصره‌ی شهر منصرف شده و به طرف «جعران» که غنائم قبیله‌ی هوازن در آن جا بود عقب نشینی فرمود، در محاصره طائف دوازده نفر از مسلمانان توسط تیراندازان طائف که از بالای حصار شهر، تیراندازی کردند

ص: 37

شهید شدند واقدی و ابن هشام هر دو شهداء را دوازده نفر دو شهداء را دوازده نفر گفته اند بدین قرار:

1- سعید بن سعید بن امیه

2- عُرْفَطَه بن حباب بن بن حبيب

3- یزید بن زمعة بن اسود اسبش او را در کنار حصار طائف به زمین انداخت و شهیدش کردند

4- عبدالله بن ابی بکر بن ابی قحافه وی در آن جا تیر خورد و در مدینه به شهادت رسید و در آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود.

5- عبدالله بن ابی امیه که تیر دشمن به او اصابت کرد و به شهادت رسید

6- عبدالله بن عامر بن ربیعہ

7- سائب بن حارث بن قیس

8- عبد الله بن حارث، برادر سائب

9- جُلَيْحَة بن عبدالله بن محارب

10- ثابت بن جَدْع

11- حارث بن سهل بن ابی صعصعه

12- منذر بن عبدالله بن نوفل

ص: 38

در سیره ی ابن هشام به جای «یزید بن زمعه»، «رُقَیم بن ثابت بن ثعلبه» آمده است. (1)

سخن ابوسعید خُدَری

از صحابی مشهور ابوسعید خُدَری نقل شده که گفته: از انصار در محل های معین هفتاد هفتاد شهید شده اند در روز «أُحد» هفتاد نفر در روز

بئر معونه هفتاد نفر، در روز یمامه هفتاد نفر در روز جسر ابی عبید هفتاد نفر از انس بن مالک نیز نقل شده که گفته بود: «یا رب سبعین من الانصار یوم بئر معونة» (2)

ناگفته نماند: هفتاد نفر از انصار در «أُحد» صحیح است ولی در بئر معونه چهل نفر ثابت است، جنگ یمامه نیز بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کشتن «مسلیمه ی کذاب» بوده است «روز جسر ابی عبید» هر چه باشد بعد از آن حضرت بوده است پس از همه ی «هفتادها» فقط یکی در زمان حیات آن بزرگوار حتمی است.

ص: 39

1- سیره ابن هشام ج 4 ص، 129 مغازی واقدی ج 3 ص 938

2- مغازی واقدی ج 1 ص 350

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

درباره ی شهدای کربلا که در رکاب ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه شهید شده و در معیت آن حضرت حماسه بی نظیر کربلا را به وجود آوردند دو مطلب باید بررسی شود، اول آن که آن ها چه کسانی بودند و تا چه حد اخلاص و ایمان و ولایت و توان روحی داشتند که امام علیه السلام اجازه داد بروند ولی نرفتند و در خدمت حجت پروردگار ماندند و از روی احساس تکلیف و آگاهی شهید شدند دوم آن ها چند نفر بودند؟

آن ها چه کسانی بودند؟

اشاره

اولین چیزی که درباره ی آن ها قابل دقت است جریان از جان گذشتگی آن هاست اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام قابل مقایسه با اصحاب امام حسین علیه السلام نیستند، چون آن ها با علم به این که کشته خواهند شد از امام علیه السلام دست نکشیدند، حضرت در شب عاشورا به آن ها فرمود: فردا من کشته می شوم شما هم همگی کشته می شوید و احدی از شما باقی نمی ماند.

در جواب گفتند: خدا را حمد می کنیم که با یاری کردن به تو ما را کرامت بخشید و با کشته شدن در رکاب تو ما را شرافتمند کرد، پسر رسول

الله آیا راضی نیستی که فردای قیامت با تو و در درجه ی تو باشیم؟! فرمود: خدا به شما جزای خیر بدهد.

(يَا قَوْمِ إِنِّي غَدًا أُقْتَلُ وَ تُقْتَلُونَ كُلُّكُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَحَدٌ فَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنُصْرَتِكَ وَ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ أَوْ لَا تَرْضَى أَنْ نَكُونَ مَعَكَ فِي دَرَجَتِكَ يَا ابْنَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُمْ خَيْرًا وَ دَعَا لَهُمْ) (1)

این منطق کسانی بود که یقین داشتند چند ساعت بعد طعمه ی شمشیرها خواهند شد.

به نظر من بالاترین چیز، ایمان و اخلاص و احساس تکلیف و توان روحی آن ها بود که از جان گذشتگی را بر آن ها آسان نمود و با ذوق و شوق به طرف شهادت رفتند و زنده ماندن را در پای عقیده و ایمان قربانی کردند و همین است که امام صلوات الله علیه آن ها را از اصحاب جدش و پدرش و برادرش برتر و بالاتر دانست و فرمود: (فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَحَدًا حَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَحَدٍ حَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبَرَّ وَلَا أَوْصَالَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي...) (2)

ابن ابی الحدید گوید: به کسی که با عمر بن سعد در کربلا بود گفتند: وای بر شما ذریه ی رسول خدا را کشتید؟! گفت: زیر سنگ ها خرد

ص: 41

1- نفس المهموم ص 123

2- نفس المهموم ص 121.

خرد شوی، اگر تو هم در کربلا بودی مانند ما می کردی، گروهی مانند شیر خشمگین به ما حمله کردند، دست ها در قبضه ی شمشیر سواران ما را به چپ و راست می ریختند کشته شدن را به جان می خریدند، نه از ما امان قبول می کردند و نه پیشنهاد مال را اعتنا می کردند هیچ باکی از کشته شدن نداشتند. اگر کمی دست نگه می داشتیم همه ی لشکریان را نابود می کردند بی مادر چکار می توانستیم بکنیم؟! اینک متن عربی:

(قِيلَ لِرَجُلٍ شَهِدَ يَوْمَ الظَّفِّ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: وَيَحْكُ!... أَقْتَلْتُمْ ذُرِّيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: عَصَدْتُ بِالْجَنْدَلِ إِنَّكَ لَوْ شَهِدْتَ مَا شَهِدْنَا لَفَعَلْتَ مَا فَعَلْنَا، ثَارَتْ عَلَيْنَا عَصَابَةٌ، أَيْدِيهَا فِي مَقَابِضِ سُدُوفِهَا كَالْأَسْوَدِ الضَّارِيَةِ، تَحْطِمُ الْفُرْسَانَ يَمِينًا وَشِمَالًا، وَتُلْقِي أَنْفُسَهَا عَلَى الْمَوْتِ؛ لَا تَقْبَلُ الْأَمَانَ، وَلَا تَرْغَبُ فِي الْمَالِ، وَلَا يَحُولُ حَائِلٌ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْوُرُودِ عَلَى حِيَاضِ الْمَنِيِّ، أَوِ الْإِسْتِيلَاءِ عَلَى الْمُلْكِ؛ فَلَوْ كَفَفْنَا عَنْهَا رُوَيْدًا لَأَتَتْ عَلَى نَفُوسِ الْعَسْكَرِ بِحَذَافِيرِهَا فَمَا كُنَّا فَاعِلِينَ لَا أُمَّ لَكَ؟) (1)

بعضی ها به اشتباه گفته اند: شب عاشورا امام علیه السلام چون به آن ها اجازه ی رفتن داد متفرق شده و رفتند ولی این سخن اشتباه است و اگر صحت داشت آن را امثال شیخ مفید و ابوالفرج و ابن اثیر و دیگران

ص: 42

می نوشتند، آری عده ای در راه کوفه از دور امام علیه السلام پراکنده شدند و رفتند آن در وقتی بود که آن حضرت جریان کوفه و شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را خبر داد ولی آن هائی که به کربلا آمده بودند، بعد از کلام امام صلوات الله علیه همه اظهار اطاعت کرده و از رفتن امتناع نمودند حضرت در شب عاشورا به آن ها فرمود:

من می دانم که فردا با این گروه روبرو و در نبرد خواهیم بود من به همه ی شما اجازه دادم بروید بی آن که پیمانی از من داشته باشید تاریکی شب شما را در برگرفته آن را به خودتان مرکب بدانید، هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا گرفته و بروید به محل ها و شهرهای خودتان تا خدا به شما فرج بدهد.

این دشمنان فقط مرا می خواهند و اگر به من دست یافتند با دیگران کاری ندارند:

(أَلَا وَإِنِّي لَأَظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ، أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّْي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ ثُمَّ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَ مَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ فَإِنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونِي وَ لَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَلَّهُوَ عَنْ طَلَبِ غَيْرِي).

در آن وقت برادران و برادرزادگان و پسران عبدالله بن جعفر، گفتند: برویم تا بعد از تو در دنیا زنده بمانیم؟!!! خدا چنین روزی را پیش نیاورد

این سخن را اول برادرش عباس بن علی شروع کرد و دیگران بعد

از او نظیر همین کلام را گفتند امام صلوات الله علیه خطاب به فرزندان عقیل و مسلم فرمود: مسلم بن عقیل که از شما کشته شد کافی است شما بروید، اجازه دادم گفتند... والله نخواهیم رفت بلکه خودمان را و اموال و خانواده ی مان را فدای تو خواهیم کرد تا ما هم به جای تو برویم، خدا نابود کند، آن زندگی را که بعد از تو باشد.

(... والله لا نفعل ولكن نفديك بانفسنا و اموالنا و اهلينا و نقاتل معك حتى نرد مؤردك فقبَّحَ اللهُ أَلْعِيشَ بَعْدَكَ)

در آن بین مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: آیا ما تو را تنها بگذاریم پس چه عذری در ادای حق تو در پیشگاه خدا خواهیم داشت؟! به خدا قسم نمی روم تا با این نیزه ام سینه های آن ها را سوراخ کنم و با این شمشیرم تا قبضه اش در دست من است آن ها را بکوبم و اگر سلاحی نداشته باشم آن ها را سنگباران می کنم به خدا قسم تو را تنها نمی گذاریم تا خدا بداند که ما در غیاب رسول خدا از تو حمایت کرده ایم

به خدا قسم اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده گشته و سوزانده می شوم، سپس ... خاکسترم را به باد دهند و هفتاد بار با من چنین کنند از تو جدا نمی شوم تا در کنار تو کشته شوم چطور چنین نکنم، حال آن این جا همه یک کشته شدن است و سپس کرامت و بهشتی که پایان ندارد.

(وَقَامَ إِلَيْهِ مُسَدِّ لِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ فَقَالَ: أَنْحُنُ نُخَلِّي عَنْكَ؟ وَبِمَا نَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ فِي آدَاءِ حَقِّكَ؟ أَمَّا وَاللَّهِ حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمَحِي وَ أَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا

ثَبَّتَ قَائِمُهُ فِي يَدَيَّ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَفَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَاللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِهِ فِيكَ
وَاللَّهِ لَوْ قَدْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَى ثُمَّ أُحْرَقُ... ثُمَّ أُذَرَّى يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً، مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ
ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِصَاءَ لَهَا أَبَدًا)

آن وقت زهیر بن قین (رحمة الله علیه) بپا خاست و گفت: واللہ من دوست دارم کشته بشوم و بعد زنده شده و کشته شوم و هزار بار چنین شوم در عوض خداوند کشته شدن را از تو و این جوانان بردارد، دیگران نیز نظیر این سخنان را گفتند و اظهار وفاداری کردند امام صلوات الله علیه به آن ها دعای خیر کرد و به خیمه ی خود بازگشت. (1) این ها سخنان کسانی بود که با مرگ و کشته شدن چند ساعت بیشتر فاصله نداشتند حقا که یاران امام علیه السلام مردان مافوق بودند و باید برای بیان شخصیت بی مانند آن حساب دیگری باز کرد.

از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده که روز عاشورا امام صلوات الله علیه به یارانش فرمود: صبر کنید ای پسران بزرگواران مرگ پلی است که شما را از گرفتاری و ضرر به بهشت های وسیع و پر نعمت و ابدی وارد می کند کدام

ص: 45

یک از شما خوش ندارد که از زندان آزاد شده و به کاخی قدم نهد؟! ولی مرگ برای دشمنان شما مانند رفتن از کاخ به زندان است پدرم مرا از جدم رسول خدا خبر داد که فرموده دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است مرگ پل یاران من است به بهشت و پل دشمنان من است به جهنم نه من دروغ می گویم و نه به من دروغ خبر داده شده است.

(فَقَالَ لَهُمُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالْضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ حِصْرٌ هَؤُلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَحِصْرٌ هَؤُلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ)

(1)

آن ها چند نفر بودند؟

درباره ی تعداد شهدای کربلا دو قول وجود دارد اول همان قول مشهور است که آن ها هفتاد و دو نفر بودند سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده، دوم آن که صد و چهل و پنج نفر بودند چهل و پنج سوار و صد نفر پیاده.

شیخ مفید در ارشاد فرموده: صبح عاشورا بعد از نماز صبح امام علیه السلام یاران خودش را آماده کرد و با او سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بود، (وَأَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَبَّاءُ أَصْحَابُهُ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَكَانَ مَعَهُ اثْنَانِ

ص: 46

يعقوبی در تاریخ خود گفته است: با امام حسین علیه السلام از اهل بیت و اصحابش شصت و دو و یا هفتاد و دو نفر بودند: (و كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اثْنَيْنِ وَ سِتِّينَ ، أَوْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابِهِ) (2)

خوارزمی در مقتل خود گفته: با آن حضرت سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده بودند: (و كَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ فَارِسًا وَ أَرْبَعُونَ رَاجِلًا) (3) مرحوم شیخ مفید در حساب دیگری می نویسد: عمر بن سعد روز عاشورا سر مبارک حسین علیه السلام را با «خولی بن یزید» و «حمید بن مسلم» به عبیدالله بن زیاد فرستاد و گفت: سرهای شهداء دیگر را قطع کنند که مجموعاً هفتاد و دو سر بودند و آن ها را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج به کوفه فرستاد.

(وَسَرَّحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ، وَهُوَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُءُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُظِّفَتْ وَ كَانَتْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَأْسًا وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرِو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا

ص: 47

1- ارشاد مفید ص 216

2- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 176.

3- مقتل خوارزمی ج 2 ص 4.

حَتَّى قَدِمُوا بِهَا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ. (1)

قول دوم از حضرت باقر صلوات الله عليه نقل شده که فرمود: یاران آن حضرت چهل و پنج نفر سوار و صد نفر پیاده بودند، سید بن طاووس در لهوف فرموده: (رَوِيَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا) (2)

مجلسی رحمه الله آن را در بحار ج 45 ص 4 از لهوف نقل کرده و آن همان روایت: «عمّار دهنی» در تاریخ طبری است که به امام عرض کرد: از مقتل حسین علیه السلام به من خبر ده که گویا در آن جا بوده ام. (3)

تفحص در روایات و تاریخ نشان می دهد که عدد «هفتاد و دو» قابل قبول نیست و شهداء یقیناً بیشتر از آن بوده اند مثلاً در زیارت ناحیه ی مقدسه که سید بن طاووس آن را در فصل 14 کتاب «اقبال» نقل کرده و مجلسی در بحار ج 45 ص 73-65 آن را آورده جمعا هشتاد و یک نفر نام برده شده است و سید با سند خودش از عبدالمنعم بن نعمان نقل کرده که در تاریخ دویست و پنجاه و دو (252) توسط شیخ محمد بن غالب اصفهانی زیارتی از ناحیه ی مقدسه خارج شد که بسم الله الرحمن الرحيم چون خواستی شهداء رضوان الله علیهم را زیارت کنی در پائین پای امام حسین علیه السلام بیایست که آن جا قبر علی بن الحسین است و شهداء در آن جا

ص: 48

1- ارشاد ص 227

2- لهوف ص 59

3- تاریخ طبری ج 5 ص 389

مجلسی رحمه الله در قسمت مزار بحار بار دیگر آن زیارت را نقل کرده و گوید: بدان که در تاریخ خبر اشکالی هست و آن چهار سال قبل از ولادت امام زمان علیه السلام است (که ولادت آن حضرت در 255 بوده است) و شاید آن دویست و شصت و دو (262) بوده «لعلها کانت اثنین وستین و مأتین» و یا از ناحیه امام حسن عسکری صلوات الله علیه صادر شده است. (1)

به هر حال: ما اسامی مبارک شهداء را مستنداً نقل می کنیم که نزدیک به صد و چهل نفر می باشد گذشته از آن که در مناقب فرموده ده نفر از غلامان امام حسین علیه السلام و دو نفر از غلامان امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا شهید شدند (2) که جز نام یکی دو نفر اسامی بقیه معلوم نیست.

ناگفته نماند در ذکر اسامی شهداء اگر شاهی از زیارت ناحیه نقل شود از بحار ج 45 ص 65-73 است و اگر از زیارت رجبیه نقل شود از بحار ج 98 ص 341 - 339 است و اگر گفتیم: از شهدای حمله ی اول است از مناقب، ج 4 ص 113 نقل شده است اینک در اسامی مبارک شهداء، اول اهل بیت علیهم السلام را نقل می کنیم و سپس به ترتیب حروف بقیه نقل خواهد شد و از اهل بیت علیهم السلام جمعاً بیست و یک نفر نام برده شده است.

ص: 49

1- بحار ج 98 ص 274

2- مناقب ج 4 ص 113.

1- حسین بن علی صلوات الله علیه

آن امام بزرگوار در شجاعت و بی باکی و استقامت و صلابت بی نظیر بود و شخصیت آن حضرت در شجاعت بدنی، شجاعت روحی قوت قلب، ایمان کامل به خدا و رسول و اسلام، صبر و تحمل عجیب، رضا و تسلیم به خدا، حفظ تعادل در مصائب، کرم و بزرگواری و گذشت و فداکاری و فدادادن خلاصه می شود تا جائی که امام زمان علیه السلام فرماید: (قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ) (1) جَدًّا یا حسین از صبر و استقامت تو ملائکه ی آسمان ها در شگفت شدند

آن حضرت روز عاشورا در حماسه ی خود فرمود: (أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ : بَيْنَ السَّلَامَةِ وَالذِّلَّةِ؛ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ! يَا بِيَّ اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهُرَتْ وَأُتُوفُ حَمِيَّةً وَنُفُوسٌ آيَّةٌ مِنْ أَنْ تُؤْثِرَ طَاعَةَ اللَّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا! وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذَا الْأَمْرِ مَعَ قَلَّةٍ الْعَدَدِ وَ خَذَلَةِ النَّاصِرِ.) (2)

بدانید حاکم کوفه آن زنازاده و پسر زنازاده درباره ی من میان دو چیز ایستاده است شمشیر و ذلّت ولی محال است که ذلت اختیار کنم نه خدا به ذلّت من راضی است و نه رسول خدا و نه اهل ایمان و نه آن دامن پاک

ص: 50

1- بजार ج 98 ص 322 زیارت ناحیه

2- لهوف ص 59

پیامبر و علی و فاطمه که مرا تربیت کرده اند و نه انسان های غیرتمند و اهل مناعت، که رضا نمی دهند طاعت فرومایگان را بر قتلگاه مردان آزاده ترجیح دهیم، بدانید من با این یارانم با شما خواهم جنگید، هر چند تعدادشان اندک است و دیگران مرا تنها گذاشته اند.

نه تسلیم می شوم و نه فرار می کنم

امام صلوات الله علیه با آن که مرگ را جلو چشم خود می دید و به اسارت اهل بیتش یقین داشت چون به او پیشنهاد کردند که با یزید بیعت کند، و تسلیم آنان شود تا از آن معرکه مخوف جان سالم به در برد با کمال شهامت و مردانگی فرمود:

(لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ) (1)

به خدا قسم چون یک فرد ذلیل دستم را بدست شما نمی دهم و همچون بردگان از پیش شما فرار نمی کنم.

آن گاه که در حمله ی اول پنجاه نفر از یارانش به خاک و خون افتادند و شهادت یافتند فرومایگان کوفه فکر کردند شاید روحیه ی خود را از دست بدهد و دست تضرع به سوی آن ها دراز کند، امام علیه السلام فرمود:

(أَمَّا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِّمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي) (2)

ص: 51

1- ارشاد مفید ص 218

2- نفس المهموم ص 133.

به خدا قسم به هیچ وجه تسلیم این ها نمی شوم تا خدای خودم را ملاقات کنم در حالی که به خون خودم آغشته ام، آب را بر روی او و یارانش بستند شاید تسلیم شود و سه روز تمام جگرش و جگر یاران و اهل بیت اش سوخت ولی تسلیم نشد برای تشنگی و بی آبی آن حضرت و یارانش باید فصلی دیگر باز شود.

بعضی گویند: او علی اصغر علیه السلام را به دست خود گرفت و به اشقیا فرمود: اگر به من رحم نمی کنید به این طفل شیر خوار رحم کنید : (إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ الرَضِيعَ) این سخن و این عمل از ساحت حسین علیه السلام به دور است امام حسن صلوات الله علیه با آن مناعتی که داشت ناممکن بود که این چنین به دشمن التماس کند، مرحوم شهید مطهری در حماسه ی حسینی فرموده خیلی گشتم که بدانم آیا آن حضرت در روز عاشورا از کسی آب خواسته است پیدا نکردم فقط در مقتل این هست «وَرَكِبَ وَهُوَ يَطْلُبُ الْمَاءَ» سوار شد و می خواست آب به دست آورد، منظور از آن هم آب آوردن از فرات است نه آب خواستن از آن فرومایگان، حقیقت همان است که مرحوم مفید در ارشاد فرموده امام صلوات الله علیه در کنار خیمه ایستاده بود که آن طفل شیرخوار را بدستش دادند و در همان جا تیری حرمه لعین او را شهید کرد.

بعضی از حاضران در آن جا گفته است به خدا قسم من آدم گرفتاری را که فرزند و اصحاب و اهل بیتش کشته شده باشد با قدرت تر از او ندیده ام مردم به سوی او هجوم می کشیدند و او به آن ها حمله می کرد از او فرار می کردند او آن ها را که عددشان به سی هزار نفر می رسید پراکنده می کرد و به جای خود بر می گشت و می گفت: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)

(قَالَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أَرْبُطَ جَأْشًا مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنْ كَانَتِ الرِّجَالُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيِّفِهِ فَتَنَكِّشُ عَنْهُ... وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ ، وَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا ، فَيَنْهَزُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَتْهُمْ الْجَرَادُ الْمُتَشِيرُ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) (1)

آن امام معصوم و آن حجت پروردگار صلوات الله و سلامه علیه در طول روز عاشورا با کمال استقامت ایستاد، خودش را نباخت و به دشمن التماس نکرد تمام یارانش یک به یک در مقابل او شهید شدند و او با کمال قدرت تحمل کرد، و تعادل خودش را از دست نداد، هر کس غیر از او می بود، حتماً به دشمن پناه می آورد عجز و الحاح می کرد، بدادم برسید می گفت، حتی در شهادت پسرش علی بن الحسین و شهادت برادرش عباس، تن به ذلت نداد و آخر خودش نیز مردانه جنگید و برای جهانیان درس فراموش نشدنی داد و به لقاء الله رسید. بهتر است این قصه را با

ص: 53

اشعار اقبال لاهوری به آخر برسانیم.

خاست آن سر جلوه ی خیر الامم *** چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت *** لاله در ویرانه ها کارید و رفت

سر ابراهیم و اسماعیل بود *** یعنی آن اجمال را تفصیل بود

خون او تفسیر این اسرار کرد *** ملّت خوابیده را بیدار کرد

رمز قرآن از حسین آموختیم *** ز آتش او شعله ها افروختیم

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز *** زنده از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا ای پیک دور افتادگان *** اشک ما بر خاک پاک اورسان

روز تاسوعا که شمر بن ذی الجوشن با نامه ی شدیدالحنی از حاکم کوفه به کربلا آمد عمر بن سعد به او گفت: خدا روی تو را سیاه کند تو فکر این زیاد را عوض کردی و الله حسین تسلیم نمی شود، روح پدرش در بدن اوست: (وَاللّٰهُ لَا يَسْتَسْلِمُ حُسَيْنٌ اِنَّ نَفْسَ اَبِيهِ لَبَيْنَ جَنَبِيْهِ) (1)

2- علی بن الحسین علیه السلام

علی بن الحسین (مشهور به علی اکبر) او در کربلا نوزده ساله بود (2) با پدرش از مدینه به مکه رفت و به کربلا آمد عقبه بن سمعان گوید: امام

ص: 54

1- ارشاد ص 213

2- ارشاد مفید ص 224. در نفس المهموم فرموده علی هذا او از امام سجاد علیه السلام کوچک تر بود به قولی او بیست و پنج سال داشت بنابراین از امام سجاد بزرگ تر بود صحیح تر و مشهورتر همین است، مادرش لیلا دختر ابی قره ثقفی بود.

حسین علیه السلام در راه کربلا- بالای اسب خوابش گرفت و چون چشم باز کرد فرمود: (أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) این را دو دفعه یا سه دفعه تکرار کرد.

پسرش علی بن الحسین گفت: پدر جان چرا حمد گفתי و استرجاع کردی؟! امام جواب داد: پسر مرا مختصر خواب در ربود دیدم اسب سواری می گوید این کاروان می رود مرگ ها نیز به طرف آن ها می آید، دانستم که آن ارواح ماست که به ما خبر مرگ می دهد.

(فَخَفَقَ وَهُوَ عَلَى ظَهْرِ فَرَسِهِ خَفَقَةً ثُمَّ انْتَبَهَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَفَعَلَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: مِمَّ حَمِدْتَ اللَّهَ وَاسْتَرْجَعْتَ، قَالَ: يَا بُنَيَّ إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَهُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنَايَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ، فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيثُ إِلَيْنَا)

علی بن الحسین گفت: پدر جان خدا «بد» پیش نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم؟! امام فرمود: آری به خدائی که بازگشت همه به سوی اوست ما بر حقیم، گفت پس در این صورت از مرگ باک نداریم که در راه حق بمیریم امام علیه السلام فرمود خدا به تو جزای خیر بدهد خیری که از پدری به پسری داده است.

(فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتَاهُ لَا- أَرَأَيْكَ اللَّهُ سُوءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ قَالَ: بَلَى وَاللَّهِ الَّذِي مَرْجِعُ الْعِبَادِ، قَالَ: فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّقِينَ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ):

او هم در صورت و هم در سیرت و هم در سخن گفتن، شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، امام صلوات الله علیه وقتی که او را به میدان می فرستاد، با یأس و حسرت تمام به او نگاه کرد و اشک چشمش جاری شد، محاسن شریفش را به آسمان بلند کرد و گفت خدایا بر این قوم گواه باش جوانی به طرف آن ها می رود که در خلقت و سیرت و سخن گفتن شبیه ترین مردم به رسول توست ما هر وقت مشتاق پیامبر تو می شدیم به چهره ی او نگاه می کردیم.

خدایا برکات زمین را از این قوم بگیر، آن ها را پراکنده کن و تکه تکه گردان فرمانروایانشان را از آن ها راضی نگردان که آن ها ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند و الآن برگشته و با ما می جنگند.

سپس با صدای بلند فرمود: ای عمر بن سعد خدا رَحْمَت را قطع کند و کارت را بر تو مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط کند که سر تو را بر روی بساطت قطع کند، چنان که تو رحم مراقطع کردی و به فرزند رسول خدا بودنم احترام نگذاشتی.

(اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ أَمْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ

ص: 56

الْأَرْضِ، وَفَرَّقَهُمْ تَفْرِيقًا، وَمَزَّقَهُمْ تَمْزِيقًا، وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدًا، وَلَا تُرْضِ الْوَلَاءَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوُنَا لِنَنْصُرُونََا ثُمَّ عَدُوا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا)

(ثُمَّ صَاحَ الْحَسَدُ بْنُ بَعْمَرَ بْنِ سَعْدٍ: مَا لَكَ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ وَتَلَى: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)) آن گاه آن جوان دلاور به کوفیان حمله کرد و چنین می گفت

انا على بن الحسين بن علي *** نحن وبيت الله اولى بالنبي

تالله لا يحكم فينا ابن الدعي *** اضرب بالسيف احامي عن ابي

ضرب غلام هاشمی قرشی (1)

من علی بن الحسین هستم، قسم به کعبه ما به رسول خدا از همه نزدیک تریم قسم به خدا ابن زیاد زنازاده را اطاعت نمی کنیم شما را با این شمشیر می زنم و از پدرم حمایت می کنم ضربتی که از جوان هاشمی و قرشی است.

او در حمله ی خودش عده ای را کشت و جراحاتی برداشت و نزد پدرش برگشت و گفت: پدر جان تشنگی مرا کشت از عطش سوختم سنگینی زره طاقتم را برد آیا می توانی جرعه ای آب به من بدهی تا برای جنگیدن با دشمن قوت گیرم؟

ص: 57

(فَقَالَ: يَا أَبَاهُ! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَثِقُلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرِبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقْوَى بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؟)

امام صلوات الله عليه گریست و فرمود: واغوثا پسر عزیزم مقداری نیز جنگ کن نزدیک است جدت محمد مصطفی را ملاقات کنی و او تو را با کاسه ی خودش سیراب کند که دیگر تشنه نشوی.

(فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: وَاغُوثَاهُ يَا بُنَيَّ مِنْ أَيْنَ أَتَى بِالْمَاءِ، قَاتِلٌ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَهُ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا)

جوان با آن حال عطش به میدان برگشت و به شدت می جنگید، کوفیان را حیف می آمد که او را بکشند، ظالمی به نام «مره بن منقذ عبدی» نیزه ای از پشت به او زد جوان به زمین افتاد آن گاه کوفیان هجوم کشیده و او را پاره پاره کردند (فَاعْتَرَضَهُ مُرَّةٌ بْنُ مُنْقِذٍ، وَطَعَنَهُ فَصْدَرَهُ، وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ، فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ)

و چون به زمین افتاد با صدای بلند گفت: پدر جان خداحافظ این است جدّم رسول خدا مرا از کاسه ی خود سیراب کرد و دیگر تشنه نمی شوم به تو سلام می رساند و می گوید عجله کن در آمدن به طرف ما و آن گاه روح از بدنش پرواز کرد (ثم نادى يا اُبتاه! هذا جدّى رسولُ الله، قد سقانى بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى أَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا، وَهُوَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ عَجِّلِ الْقُدُومَ إِلَيْنَا، وَشَهَقَ شَهَقَةً فَارَقَ الدُّنْيَا)

امام صلوات الله عليه بالای سرش آمد و فرمود: خدا بکشد قومی را که تو

را کشتند پسر عزیزم این ها چقدر به خدا و هتک حرمت رسول خدا جری شده اند اشک چشمان حضرت جاری شد و فرمود: «بعد از تو خاک بر سر دنیا»

(فَجَاءَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ وَانْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُّمِّ. ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا)

زینب کبری به سرعت بر بالین علی اکبر آمد و خودش بر نعش او انداخت و با ناله می گفت ای برادرم، ای پسر برادرم امام علیه السلام زینب از سر جنازه بلند کرد و به خیمه برگردانید و به جوانان هاشمی فرمود: برادران را از این جا بردارید آن ها جنازه را برداشته و در کنار خیمه به زمین گذاشتند (وَأَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ احْمِلُوا أَخَاكُمْ، فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ) (1)

امام عصر صلوات الله علیه (2) در زیارت ناحیه فرموده:

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ، مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ، مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ، إِذْ قَالَ فِيكَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا) آن وقت در زیارت، اشعار او و حالات او و قاتلش چنان که نقل گردید آمده است و بعد

ص: 59

1- ارشاد مفید ص 222-223، بحار ج 45 ص 44، نفس المهموم ص 164-166

2- بنا بر آن چه زیارت ناحیه از آن حضرت باشد نه از حضرت عسکری علیه السلام

فرموده: (وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ) (1) در زیارت رجبیه تقریباً همان طور است. (2)

3- عبدالله بن الحسین

معروف به (علی اصغر) همان است که در آغوش اباعبدالله علیه السلام در کنار خیمه با تیر حرمله بن کاهل اسدی (لعنه الله) شهید شد در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرِّضِيِّ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيحِ الْمُتَشَدِّحِ دَمًا الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبِيهِ لَعَنَ اللَّهُ رَأْمِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ) (3)

امام صلوات الله علیه در جلو خیمه نشست و به خواهرش زینب فرمود: پسر صغیرم را پیش من بیاور تا با او خدا حافظی کنم. حضرت او را در آغوش گرفت، لب های مبارکش را پائین آورد تا او را ببوسد همان لحظه حرمله بن کاهل اسدی تیری انداخت که به حلق آن طفل شیرخوار رسید و گلوی او را برید امام صلوات الله وسلامه علیه آن طفل مظلوم را به دست زینب داد و دو دستش را زیر گلوی او گرفت و چون از خون پر شد، آن را به طرف آسمان انداخت و فرمود: این بر من آسان است زیرا که خدا به این منظره تماشاگر است.

ص: 60

1- بحار ج 45 ص 65

2- بحار ج 89 ص 339

3- بحار ج 45 ص 66

(فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنَ إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ، وَقَالَ لَزَيْنَبَ: نَاوِلِينِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُودِعَهُ، فَأَخَذَهُ وَأَوْمِي إِلَيْهِ لِيُقْبِلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بَنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيِّ (لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ) بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ، فَقَالَ لَزَيْنَبَ: خُذِيهِ ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ، فَلَمَّا امْتَلَأْنَا رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِثَ اللَّهُ) (1) شاعر گوید:

«وَمُنْعَطِفٌ أَهْوَى لِيُقْبِلَ طِفْلِهِ *** فَقَبَّلَ مِنْهُ قَبْلَهُ السَّهْمُ مَنَحَرًا»

از هاتف صدا رسید: یا حسین او را به زمین گذار، او را شیردهی است در بهشت. (فَنَوْدِي مِنَ الْهَوَاءِ: دَعَا يَا حُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ مُرَضِعًا فِي الْجَنَّةِ) حضرت جنازه ی آن طفل مظلوم را در کنار کشتگان اهل بیت گذاشت و گویند با غلاف شمشیر خود قبری کند و او را به خون خود آغشته کرده و دفن نمود.

(ثُمَّ حَمَلَهُ فَوَضَعَهُ مَعَ قَتْلَى أَهْلِ بَيْتِهِ ... وَقَالَ آخِرُ: فَنَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ وَحَفَرَ لِلصَّبِيِّ بِجَفْنٍ سَيْفِهِ وَرَمَلَهُ بِدَمِهِ وَدَفَنَهُ) (2)

عقبه بن بشیر اسدی گوید: روزی امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای قبیله ی بنی اسد ما در گردن شما خونی داریم گفتیم: خدا شما را رحمت کند من چه گناهی دارم؟ و آن خون کدام است؟ فرمود: روز عاشورا طفل

ص: 61

1- لهوف ص 69

2- نفس المهموم ص 185

صغیری را به آغوش جدم حسین دادند یکی از شما بنی اسد تیری انداخت و او را در آغوش آن حضرت ذبح کرد امام خون او را در دو دست گرفت و آن را به زمین پاشید.

(قَالَ: أَتَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَبِيٍّ لَهُ، فَهُوَ فِي حِجْرِهِ، إِذْ رَمَاهُ أَحَدُكُمْ يَا بَنِي أَسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ، فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ، فَلَمَّا مَلَأَ كَفَّيْهِ صَبَّهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: رَبِّ، إِنْ تَكُ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ) (1)

4-عباس بن علی علیه السلام

عباس علیه السلام و سه برادرش عبدالله و جعفر و عثمان از ام البنین زوجه ی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و برای هر چهار برادر در زیارت ناحیه ی مقدسه و برای سه نفر بدون «عثمان بن امیرالمؤمنین» در زیارت رجبیه سلام آمده است، او در روز عاشورا سی و چهار سال داشت.

در زیارت ناحیه فرموده: (السَّامِ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُوَاسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْآخِذِ لِعَدِهِ مِنْ أُمِّهِ، الْفَادِي لَهُ الْوَاقِي، السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ الْجُهَنِّيَّ وَ حَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِيَّ) (2)

امام صادق علیه السلام فرموده: (كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صَلَبَ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا) (3)

ص: 62

1- نفس المهموم ص 185.

2- بحار ج 45 ص 66

3- نفس المهموم ص 176

عموی ما عباس بن علی (علیه السلام) دارای بصیرت نافذ و ایمان قوی بود، در رکاب ابی عبدالله علیه السلام جهاد کرد و امتحان خوبی داد و شهید از دنیا رفت.

عقیل بن ابی طالب برادر امیرالمؤمنین به نَسَب های عرب و اخبار آن ها آگاهی داشت، امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود زنی را در نظر بگیر که از مردان شجاع و دلیر متولد شده باشد تا من با او ازدواج کنم و برای من فرزندی شجاعی به وجود آورد عقیل گفت: ام البنین کلابیه را به زنی بگیر در عرب شجاع تر از پدران او نیست، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه او را به زنی گرفت و از او عباس و برادرانش متولد شدند. (1)

امان

اشاره

عبدالله بن ابی المحلّ برادر زاده ی امّ البنین علیها السلام در نزد ابن زیاد در کوفه بود او به ابن زیاد گفت: عمه زاده های من عباس، عبدالله جعفر و عثمان در کربلا پیش حسین هستند، اگر امانی برای آن ها بدهی که از پیش حسین برگردند بهتر خواهد بود ابن زیاد قبول کرد و برای آن ها امانی نوشت و شمر بن ذی الجوشن که با «ام البنین» هم قبیله بود آن را به کربلا آورد به علت هم قبیله بودن امّ البنین را خواهر و آن چهار برادر را خواهرزاده خطاب کرد)

شمر بن ذی الجوشن (علیه لعائن الله) به کنار یاران امام علیه السلام آمد و گفت: «این بنو اختنا»؟ خواهرزاده های ما کجا هستند جوابی نشنید

ص: 63

حرف خود را تکرار کرد امام علیه السلام فرمود: به او جواب دهید هر چند مرد فاسقی است عباس و بردارانش گفتند: حرفت چیست؟ و چه می گویی؟ شمر گفت: خواهرزاده هایم شما در امان هستید خودتان را با حسین به کشته شدن ندهید و به طاعت یزید درآئید.

(يَا بَنِي أُخْتِي أَنْتُمْ آمِنُونَ فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ وَالزُّمُورَ طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ) عباس علیه السلام فرمود: خدا تو را لعنت کند و امان تو را لعنت کند، آیا به ما امان می دهی ولی به فرزند رسول خدا امان نیست و می خواهی برادرمان و ولیمان حسین بن فاطمه را رها کرده و به طاعت ملعون ها و پسران ملعون ها درآئیم؟! «فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ لَعْنُكَ اللَّهُ وَلَعْنُ أَمَانِكَ اتُّمَنَّا وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ» (1) و در تاریخ کامل آمد که به شمر گفتند: اگر دانی ما هستی لعنت خدا بر تو و بر امان تو بما امان می دهی حال آن که فرزند رسول خدا را امانی نیست: «فَقَالُوا لَهُ: لَعْنُ اللَّهِ وَلَعْنُ أَمَانِكَ لَنْ كُنْتَ خَالِنَا، اتُّمَنَّا وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ» (2) بدین طریق هر چهار برادر که خون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در بدن آن ها جاری بود عزت را بر ذلت اختیار کردند در محضر امام علیه السلام ماندند.

آدمی تا به مرگ خود یقین نکند وزیر چوبه ی دار نرود و شمشیر برنده را بالای سرش نگاه ندارند نمی تواند لذت امان و خلاص شدن را

ص: 64

1- لهوف ص 54، تاریخ کامل ج 3 ص 284

2- همان

پیش خود مجسم کند و اهمیت آن را در نظر آورد، حَقّاً که استقامت و طاقت مافوق آنان که به امان اهمیت نداده و در راه عقیده دست از جان می‌شوند اعجاب آور است از این جاست که اصحاب امام حسین علیه السلام را نمی‌توان در ردیف مردمان عادی به حساب آورد بلکه باید آن‌ها را انسان مافوق دانست.

ابو الفضل علیه السلام جوانی خوش سیما و بلند قامت بود و او را قمر بنی هاشم (ماه بنی هاشم) می‌گفتند روز عاشورا پرچم اباعبدالله علیه السلام در دست او بود و از امام اجازه ی میدان خواست و گفت: «یا اخی هل من رخصة؟» امام حسین علیه السلام با صدای بلند گریه کرد و فرمود برادر تو صاحب پرچم من هستی.

(فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ يَا أَخِي أَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِي) عباس عرض کرد: «سینه ام تنگ شده است و از زندگی سیر گشته ام می‌خواهم انتقام خودم را از این منافقین بگیرم» امام صلوات الله علیه که ناله العطش اطفال طاقش را برده بود فرمود: برای این اطفال مقداری آب تهیه کن.

(فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا ظَلَبَ لَهُوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلاً مِنَ الْمَاءِ...) عباس علیه السلام نیزه به دست گرفته و مشک آب را به دوش انداخت و به میدان رفت و به اشقیاء حمله می‌کرد و می‌گفت:

لأرهب الموت اذا الموت رقا *** حتى أوارى فى المصاليت رقى

نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا *** انى انا العباس اغدوا بالسقا

و لا اخاف الشر يوم الملتقى

محافظان شریعه ی فرات او را تیرباران کردند او با کمال قدرت آن ها را عقب زد و وارد شریعه شد و از عطش می سوخت، کفی آب برداشت و خواست بنوشد، در آن وقت عطش ابا عبدالله علیه السلام و اهل بیت را یاد آورد و آب را نخورد و به زمین ریخت، مشک را پر از آب کرد و از شریعه بیرون آمد.

«فلما اراد أن يشرب عُرفَةً من الماء ذَكَرَ عطش الحسين عليه السلام و اهل بيته فَرَمَى الماءَ وَمَلَأَ القربةَ وحملها على كتفه الايمن و توجه الى الخيمة وقال:

يا نفس من بعد الحسين هونى *** و بعده لا كنت ان تكونى

هذا حسين وارد المنون *** و تشربين بارد المعين

تالله ما هذا فعال دینی» (1)

آن گاه به طرف خیمه ها راه افتاد اشقیا راه را بر او بستند و از هر طرف او را در میان گرفتند، زید بن ورقاء (یارقاد) برای او پشت درخت خرمائی کمین کرد حکیم بن طفیل سنبسی در این کمین او را یاری کرد، و او شمشیر به دست راست آن حضرت زد که دستش قطع شد با چالاکی

ص: 66

تمام شمشیر را به دست چپ گرفت و می جنگید و می گفت:

والله ان قطعتموا يميني *** الى احامي ابداً عن ديني

و عن امام صادق اليقين *** نجل النبي الطاهر الامين

جنگید تا ضعف بر او عارض شد، حکیم بن طفیل از کمین بیرون آمد و شمشیری بر دست چپش زد، ملعون دیگری عمودی بر سر مبارکش

نواخت و بر زمین افتاد و شهید گردید امام حسین علیه السلام در قتل او فرمود: الان کمرم شکست و چاره ام از دست رفت: (الآن انكسرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي) (1)

5- عبدالله بن امير المؤمنين عليه السلام

او یکی از برادران ابوالفضل علیه السلام و مادرش امّ البنین بود در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَيَّ عَبْدَاللهِ بْنِ اميرالمؤمنين، مَبْلَى الْبَلَاءِ، وَ الْمَنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ، الْمَضْرُوبُ مُقْبِلًا وَ مَدِيرًا، لَعَنَ اللهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنُ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيِّ) (2) او در کربلا بیست و پنج سال داشت.

عباس علیه السلام به او گفت: به میدان برو تا جنگیدن تو را ببینم و تو را پیش خدا ذخیره خود گردانم، او قدم به میدان گذاشت و گفت:

انا بن ذی النجدة و الافضال *** ذلك على الخير ذوالفعال

سيف رسول الله ذوالنكال *** فى كل قوم ظاهر الاھوال

ص: 67

1- بحار ج 45 ص 40 و 41 و 42.

2- بحار ج 45

او در رجز از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام یاد کرد و او را «سیف رسول الله» خواند او با کمال قدرت جنگید و چنان که در زیارت آمده بدست هانی بن ثبیت حضرمی لعنه الله شهید گردید، (1) مرحوم شیخ طوسی در رجال فرموده: (عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُمُّهُ أَيْضًا أُمُّ الْبَنِينَ أَيْضًا، (مثل العباس) قُتِلَ مَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) او را نیز از ابن زیاد امان آمد ولی نپذیرفت و در راه عقیده اش شهید گردید.

6- جعفر بن امیرالمؤمنین علیه السلام

او برادر دیگر ابوالفضل علیه السلام است شیخ در رجال فرموده: «جعفر بن علی اخو الحسین علیه السلام قُتِلَ مَعَهُ، أُمُّهُ أُمُّ الْبَنِينَ» در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا، وَالتَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلنَّزَالِ، الْمَكْثُورِ بِالرَّجَالِ. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ) او در کربلا نوزده سال داشت.

در بحار فرموده جعفر بن علی که مادرش ام البنین بود به میدان قدم گذاشت و رجز خواند و در حماسه ی خود چنین گفت:

انی انا جعفر ذو المعالي *** ابن علی الخیر ذوالنوال

حسبی بعمی شرفاً و خالی *** احمی حسیناً ذی الندی المفضال

او با شدت تمام به جنگ ادامه داد خولی بن یزید اصبحی تیری به طرف او انداخت که از شقیقه و یا چشمش اصابت کرد و شهید شد
رضوان

ص: 68

7- عثمان بن امیر المؤمنین علیه السلام

او نیز برادر ابوالفضل علیه السلام و مادرش ام البنین بود و در کربلا بیست و یک سال داشت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود: او را با نام برادر عثمان بن مظعون نامگذاری کرده ام در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَمِيَّ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصَبَجِيِّ الْأَيْدِي وَالْأَبَانِيَّ الدَّارِمِيَّ) (2) او را نیز از ابن زیاد لعنه الله امان آمد اما عزت شهادت را با ذلت و خواری عوض نکرد و در راه عقیده اش و در رکاب امام معصوم علیه السلام شهید شد او چون قدم به میدان گذاشت چنین گفت:

انی انا عثمان ذوالمفاخر *** شیخی علی ذو الفعال الظاهر

و ابن عم للنبي الطاهر *** اخي حسين خيرة الاخير

وسيد الكبار و الاصاغر *** بعد الرسول والوصي الناصر

او به شدت می جنگید که خولی بن یزید اصبحی تیری به او انداخت و از پیشانی اش اصابت کرد و از اسب به زمین افتاد کافری از بنی ابان بن دارم سر مبارکش را قطع کرد. (3)

ص: 69

1- بحار ج 45 ص 38.

2- بحار ج 45 ص 67 یعنی مردی از بنی ایان بن دارم.

3- بحار ج 45 ص 37.

8- ابوبکر بن امیر المؤمنین علیه السلام

نامش عبیدالله، مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد تمیمی بود، در بحار و مقتل خوارزمی آمده: اولین کسی که از برادران اباعبدالله علیه السلام به میدان آمد ابوبکر بن علی و نامش عبیدالله و مادرش لیلی ... بود او به میدان آمد و رجز خواند و چنین گفت:

شیخی علی ذوالفخار الاطول *** من هاشم الصديق الکریم المفضل

هذا حسین بن النبی المرسل *** عنه نجاشی بالحسام المصقل

تقدیه نفسی من اخ میجل

او به شدت می جنگید تا ظالمی به نام زحر بن بدر نخعی ... او را شهید کرد، از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مردی از قبیله ی همدان او را شهید کرد. (1)

9- عمر بن امیر المؤمنین یا (محمد بن امیر المؤمنین) علیه السلام

آن بزرگوار به میدان آمد و قاتل برادرش «زحر بن بدر» را کشت و بعد از کشتن او به کفار حمله کرد و به شدت می جنگید و می گفت:

می خلّوا عُدَاةَ اللَّهِ خلّوا عن عُمر *** خلّوا عن اللیث العبوس المکفهر

یضربکم بسیفه و لا یفرّ *** و لیس فیها کالجبان المنجحر (2)

ظاهراً آن همان محمد بن امیر المؤمنین علیه السلام است که در زیارت

ص: 70

1- بحار ج 45 ص 36 و 37

2- همان مصدر

10- عون بن امیر المؤمنین علیه السلام

مجلسی در بحار فرموده: امیرالمؤمنین علیه السلام از اسماء بنت عمیس دو تا پسر داشت به نام یحیی و عون، (2) در تنقیح المقال آمده: ارباب تاریخ و مقاتل گفته اند: عون بن امیرالمؤمنین علیه السلام اولین شخص از برادران امام علیه السلام بود که به میدان رفت و شهید شد او از آن حضرت اجازه میدان خواست امام علیه السلام گریست و فرمود برادر جان آیا آماده کشته شدن هستی؟ گفت چگونه آماده نباشم که می بینم کمک و یاری نداری امام علیه السلام فرمود: برادر خدا تو را جزای خیر بدهد در رفتن به میدان مجازی، او وارد کارزار شد و رجز خواند و به شدت جهاد می کرد، اشتیاق از هر طرف احاطه کرده و او را به شهادت رساندند.

(أنه لما رأى كثرة القتلى من اصحاب اخيه و اهل بيته تقدم امامه و استأذنه فلما نظر اليه الحسين عليه السلام بكى و قال : يا أخى استسلمت للموت؟! فقال: كيف لا استسلم و قد اراك وحيداً فريداً لا ناصر لك و لا معين فقال عليه السلام: جزاك اخ خيراً تقدّم يا أخى فبرز اليهم و هو يرتجز و لم يزل يقاتل حتى أثخن بالجراح فعطفوا عليه من كل جانب حتى قتلوه في حومة الحرب رضوان الله عليه) (3)

ص: 71

1- بحار ج 45 ص 67.

2- بحار ج 42 ص 74 فصل اولاد و ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام.

3- تنقیح المقال: عون

11- عبدالله بن امیرالمؤمنین علیه السلام

او و برادرش ابوبکر بن علی مادرشان لیلی دختر مسعود بن خالد تمیمی بود، مرحوم مفید در میان اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام دو تا عبدالله نقل کرده یکی عبدالله برادر عباس علیه السلام که مادرش ام البنین بود، دیگری عبدالله برادر ابوبکر که مادرشان لیلی دختر مسعود بود. (1)

12- قاسم بن الحسن علیه السلام

از شهدای اهل بیت علیهم السلام سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بودند، قاسم بن الحسن عبدالله بن الحسن و ابوبکر بن الحسن علیه السلام.

شب عاشورا ابا عبدالله علیه السلام به یارانش فرمود: فردا من و شما همگی کشته خواهیم شد و احدی از ما زنده نخواهد ماند، گفتند: حمد خدا را که ما را به یاری تو کرامت بخشید و با کشته شدن با تو شرافت داد یابن رسول الله آیا راضی نمی شوی که فردای قیامت در درجه ی تو و با تو باشیم، فرمود: خدا به شما جزای خیر بدهد.

(فَقَالَ لَهُمْ يَا قَوْمُ فَإِنِّي غَدًا أُقْتَلُ وَتُقْتَلُونَ كُلُّكُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ وَاحِدٌ فَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنُصْرَتِكَ وَشَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ أَوْ لَا تَرْضَى أَنْ نَكُونَ مَعَكَ فِي دَرَجَتِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: لَهُمْ خَيْرًا)

ص: 72

در آن میان قاسم بن حسن علیه السلام گفت: عمو جان من هم از جمله کشته شدگانم؟ امام علیه السلام دلش به حال او سوخت و فرمود مرگ در نظرت چطور است؟ عرض کرد «احلی من العسل» مرگ در نظرم از عسل شیرین تر است. (1)

قاسم که به حدّ بلوغ نرسیده بود روز عاشورا از حضرت اجازه میدان خواست امام صلوات الله علیه او را در آغوش گرفت هر دو به قدری گریه کردند که بی حال شدند.

«حتی غُشیَ علیهما» قاسم به قدری دست و پای امام علیه السلام را بوسید تا اجازه میدان گرفت و به میدان رفت و در حماسه ی خود چنین گفت:

انی انا القاسم من نسل علی *** نحن و بیت الله اولی بالنبی

من شمر ذی الجوشن او ابن الدعی (2)

من قاسم بن حسن از نسل علی بن ابی طالبم به خدای کعبه قسم ما به پیامبر از همه نزدیک تریم از شمر بن ذی الجوشن و از پسر زناراده حاکم کوفه به پیامبر خدا نزدیک تریم

حمید بن مسلم گوید: ما در رو بروی خیمه ها ایستاده بودیم ناگاه نوجوانی از خیمه بیرون آمد گوئی صورتش قرص ماه بود، در دستش

ص: 73

1- نفس المهموم ص 123.

2- مناقب ج 4 ص 106.

شمشیری بود و پیراهن بلندی داشت و بند یکی از کفش هایش پاره شده بود (1) (او که مشغول جنگ بود) عمر بن سعد بن نفیل که در کنار من بود گفت بر آن جوان حمله خواهم کرد گفتم: سبّحان الله منظورت چیست؟ او را بگذار با آن ها که همه را می کشند و کسی را زنده نمی گذارند به حرف من گوش نداد و: گفت والله به او حمله خواهم کرد او رفت و به آن نوجوان حمله کرد و شمشیری بر فرقش نواخت فرقش شکافته شد و جوان به زمین افتاد و فریاد کرد: «یا عمّاه» عمو جان خودت را به من برسان حسین بن علی چنان به میدان آمد، گوئی عقابی بود برای شکار به زمین آمد مانند شیر خشمگین به عمر بن سعد بن نفیل حمله کرد و دست او را از مرفق برید او چنان فریاد کشید که همه شنیدند.

کوفیان برای نجات او به میدان آمدند، او که به زمین افتاده بود در زیر سم اسب ها سائیده و کشته شد وقتی گرد و غبار فرو نشست دیدم حسین علیه السلام بالای سر نوجوان ایستاده است و او پاهای خود را به زمین می سائید: «و هو یفحص برجلیه» و حسین علیه السلام می گفت: لعنت بر قومی که تو را کشتند جد تو رسول خدا روز قیامت خصم آن ها خواهد بود.

بعد گفت: قاسم والله به عمویت سخت است که تو او را به دادت بخوانی و او نیاید و یا بیاید و نفعی نرساند به خدا قسم دشمنان عمویت زیاد شده و یارانش کم گشته اند سپس او را در آغوش گرفت و پاهای

ص: 74

1- عبارت عربی «شع» است و آن در کفش عربی همان است که میان دو انگشت قرار می گیرد.

نوجوان در زمین کشیده می شد و او را در کنار جنازه ی پسرش علی اکبر گذاشت گفتیم: این جوان کیست؟ گفتند قاسم بن حسن برادرزاده حسین است.

(وِإِنْجَلَتْ الْعَبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحَسَدَ بَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّمَا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ وَالْحَسَدَ بَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ جَدُّكَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُ وَ اللَّهِ كَثُرَ وَتَرَوْهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى صَدْرِهِ وَ كَانَتْ أَنْظَرُ إِلَى رِجْلِي الْغُلَامِ تَخْطَانِ الْأَرْضَ فَجَاءَ بِهِ حَتَّى الْفَاقَ مَعَ ابْنِهِ عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ وَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَقِيلَ لِي هُوَ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (1)

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ، الْمَسْلُوبِ لَامَتُهُ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ... لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلٍ الْأَزْدِيَّ، وَأَصْلَاهُ جَحِيمًا وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا) (2)

13- عبدالله بن الحسن علیه السلام

او به حدّ بلوغ نرسیده بود امام صلوات الله علیه بعد از شهادت یاران و اهل بیتاش تنها ایستاده بود و دشمنان می خواستند به او حمله کنند (3) که

ص: 75

1- ارشاد مفید ص 223، مقتل ابی مخنف ص 169

2- بحارج 45 ص 67

3- مقتل ابی مخنف ص 191.

عبدالله بن الحسن از خیمه دوید و در کنار حسین علیه السلام ایستاد، زینب کبری آمد تا او را برگرداند و امام علیه السلام فرمود خواهرم نگذار او بیاید، عبدالله فریاد زد: «والله لا افارق عمی» به خدا از عمویم جدا نمی شوم در این بین ابجر بن کعب با شمشیر به امام علیه السلام حمله کرد، عبدالله فریاد کشید: پسر زن ناپاک می خواهی عویم را بکشی: «یا بن الخبیثه اتقتل عمی؟»

آن ظالم شمشیر فرود آورد عبدالله دستش را مقابل شمشیر گرفت دستش قطع شده و از پوست آویزان گردید عبدالله فریاد کشید یا اماء امام علیه السلام او را به طرف خود کشید و فرمود برادر زاده ام بر این مصیبت صبر کن.

(فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهُ قَبْلَ ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ لِتَحْسِبَهُ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : احْسِبِي يَا أُخْتِي، فَأَبَى وَامْتَنَعَ عَلَيْهَا امْتِنَاعًا شَدِيدًا، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي!؛ وَأَهْوَى أَبْجَرُ بْنُ كَعْبٍ إِلَى الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالسَّيْفِ، فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ! يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ! أَتَقْتُلُ عَمِّي؟! فَضَرَبَهُ أَبْجَرُ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ وَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ، فَإِذَا يَدُهُ مُعَلَّقَةٌ وَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَاءُ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي! إِصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ) (1)

از زیارت ناحیه ی مقدسه معلوم می شود که حرمله بن کاهل بعداً

ص: 76

تیری به اوزده و از آن تیر شهید شده است چنان که فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنِ كَاهِلٍ
الاسدی) (1)

14- ابوبکر بن الحسن علیه السلام

مرحوم مفید در ارشاد و ابوالفرج در مقاتل الطالبیین او را از شهدای کربلا شمرده و در زیارت ناحیه به قاتل او نیز اشاره کرده و فرموده
است: (السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ، الْمُرْمِيَّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ) (2) لابد او به میدان
آمده و رجز خوانده و جنگیده تا به دست آن ظالم شهید شده است.

15- محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب

مادرش زنی بود به نام خوصاء دختر حفصه بنت ثقیف که زن عبد الله بن جعفر عموزاده امام علیه السلام بود در مناقب گوید: او بعد از
عبدالرحمن بن عقیل به میدان آمد و رجز خواند و گفت:

نشكوا الى الله من العدوان *** قتال قوم في الردى عميان

قد تركوا معالم القران *** و محكم التنزيل و البيان

واظهروا الكفر مع الطغیان

آن گاه شروع به جنگ کرد و ده نفر را کشت و به دست ظالمی به نام

ص: 77

1- بحار ج 45 ص 67

2- بحار ج 45 ص 67

عامر بن نهشل تمیمی شهید گردید (1) در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ وَ التَّالِي لِأَخِيهِ، وَ وَاقِيهِ بِبَدَنِهِ. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيِّ) (2) از جمله «وواقیه ببدنه» معلوم می شود که در جنگ به برادرش «عون» که خواهد آمد یاری کرده است شیخ در رجال فرموده: (محمد بن عبدالله بن جعفر ابی طالب قتل معه (الحسین) علیه السلام).

16- عون به عبدالله بن جعفر

مادرش حضرت زینب کبری بود و پدرش عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شیخ در رجال فرموده: عون بن عبدالله بن جعفر از اصحاب حسین علیه السلام است که با او در کربلا شهید شد در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ، حَلِيفِ الْإِيمَانِ، وَمَنَازِلِ الْأَقْرَانِ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ، التَّالِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيَّ) (3)

سلام بر عون بن عبدالله بن جعفری که در بهشت ها پرواز می کند، عونی که قرین ایمان بود عونی که حریف دلیران بود، عونی که خیرخواه دین خدا بود عونی که قاری قرآن بود، خدا به قاتلش عبدالله بن قطبه لعنت

ص: 78

1- بحارج 45 ص 34.

2- بحارج 45 ص 68.

3- بحارج 45 ص 68

کند. از الفاظ زیارت به نظر می آید که سنانش از بیست بالاتر بوده است، او چون به میدان آمد و رجز خواند به جدش جعفر طیار اشاره کرد و گفت:

ان تنکروني فانا بن جعفر *** شهيد صدق في الجنان ازهر

يطير فيها بجناح اخضر *** كفى بهذا شرفاً في المحشر

او با کمال قدرت می جنگید تا سه نفر سوار را کشت... و خود به دست عبدالله بن بطه ی طائی شهید گردید. (1)

17- عبدالله بن مسلم بن عقيل

ابوالفرح گوید مادرش رقيه دختر اميرالمؤمنين عليه السلام بود (2) شيخ طوسی در رجال فرموده: (عبدالله بن مسلم بن عقيل قُتِلَ معه (الحسين) عليه السلام امه رقيه بنت علي بن ابي طالب عليه السلام) و در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَى الْقَتِيلِ بْنِ الْقَتِيلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ صَعْصَعَةَ)

آن جوان رشید چون به میدان آمد، رجز خواند و از پدرش مسلم شهید یاد کرد و به عقیده و نسب خود اشاره نمود و گفت:

اليوم القى مسلماً و هو ابي *** و فتية بادوا على دين النبي

ليسوا بقوم عرفوا بالكذب *** لكن خيار و كرام النسب

من هاشم السادات اهل الحسب

ص: 79

1- بحار ج 45 ص 34 در زیارت ابن قطبه» و در بحار «ابن بطله» و در مناقب ج 4 ص 104 «ابن قطنه» آمده است

2- مقاتل الطالبیین ص 94

او در سه حمله ی پی در پی چندین نفر از کوفیان را به خاک انداخت خود نیز به دست عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک شهید گردید (1) ولی در زیارت ناحیه چنان که گذشت قاتلش عامر بن صعصعه است.

18-محمد بن مسلم بن عقیل

او پسر بن عقیل و مادرش ام ولد بود ابوالفرج گوید: از امام باقر علیه السلام به ما روایت شده که قاتل او «ابو مَرهم ازدی» و لقیط بن ایاس جهنمی بوده است (2) در بحار از ابوالفرج «ابو جرهم» نقل شده است.

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: (اَلسَّلَامُ عَلٰی اَبِي عُبَيْدِ اللّٰهِ ابْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيْلٍ. لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عَمْرُو بْنُ الصَّبِيْحِ الصَّيْدَاوِي) (3) به نظر می آید، اسم او محمد و کنیه اش ابو عبیدالله بوده است.

19-جعفر بن عقیل بن ابی طالب

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (اَلسَّلَامُ عَلٰی جَعْفَرِ بْنِ عَقِيْلٍ، لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بِشَرِّ بْنِ حَوْطِ الْهَمْدَانِيّ) (4) و در زیارت رجبیه به قاتل او اشاره نشده و فرموده است: (اَلسَّلَامُ عَلٰی جَعْفَرِ بْنِ عَقِيْلٍ) (5)

ص: 80

1- بحار ج 45 ص 32.

2- مقاتل الطالبیین ص 94

3- بحار ج 45 ص 68.

4- بحار ج 45 ص 68

5- بحار ج 98 ص 339

در بحار نقل شده: بعد از عبدالله مسلم بن عقیل به میدان آمد و گفت:

انا الغلام الا بطحی الطالبي *** من معشر فی هاشم و غالب

و نحن حقاً سادة الذوائب *** هذا حسین اطیب الاطائب

من عترة البرّ التقی العاقب

او دو نفر از اشقیا را کشت و به دست بشر بن سوط همدانی شهید گردید (1) ابوالفرج گوید: از امام باقر علیه السلام به ما روایت شده که قاتل او عروة بن عبدالله خثعمی بود. (2) ولی در زیارت ناحیه ابن حوط آمده است و در بحار «سوط» است.

20- عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب

پسر عقیل بن ابی طالب و عموزاده ی اباعبدالله علیه السلام است، او بعد از برادرش جعفر بن عقیل به میدان آمد و رجز خواند و چنین گفت:

ابی عقیل فاعرفوا مکانی *** من هاشم و هاشم اخوانی

کهول صدق سادة الاقران *** هذا حسین شامخ البیان

وسید الشیب مع الشُّبان

او هفت نفر سوار را کشت و عثمان بن خالد جهنی او را شهید کرد (3) در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ لَعَنَ ال

ص: 81

1- بحار ج 45 ص 32.

2- مقاتل الطالبیین ص 93

3- بحار ج 45 ص 33

لَهُ قَاتِلَةٌ وَرَامِيَةٌ عُثْمَانُ بْنُ خَالِدٍ بْنُ أَشَّيْمٍ الْجُهَنِيُّ (1) و در زیارت رجیّه فرموده: «السلام علی عبدالرحمن بن عقیل» مرحوم مفید در ارشاد فرموده: (وشدّ عثمان بن خالد الهمداني علی عبدالرحمن بن عقیل فقتله) (2)

21- محمد بن ابی سعید بن عقیل

نواده ی عقیل بن ابی طالب است که لقیط بن یاسر جهنی تیری انداخت و او را شهید کرد در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلامُ عَلٰی مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ لُقَيْطَ بْنَ نَاشِرِ الْجُهَنِيِّ) (3) شیخ در رجال فرموده: او هفت سال داشت و با حسین علیه السلام کشته شد.

در تنقیح المقال از حمید بن مسلم نقل شده گوید: چون حسین (علیه السلام) کشته شد. کوفیان به خیمه ها ریختند، زنان شیون آغاز کردند پسری از خیمه بیرون آمد که وحشت زده بود به هر طرف نگاه می کرد اسب سواری به او حمله کرد و ضربتی بر او زد و کشته شد، گفتم: آن پسر چه کسی بود؟ گفتند: محمد بن ابی سعید بن عقیل که هفت سال داشت گفتم: قاتلش چه کسی بود؟ گفتند: لقیط بن یاسر جهنی

این بزرگواران که نام برده شد همه از بنی هاشم بودند، شیخ مفید در ارشاد

ص: 82

1- بحار ج 45 ص 68

2- ارشاد ص 223

3- بحار ج 45 ص 69

آن ها را با امام حسین علیه السلام هیجده نفر شمرده است در روایت ثقه ی جلیل القدر ریّان بن شیبّی آن ها را غیر از امام حسین علیه السلام هیجده نفر فرموده است: (وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا) ابوالفرج اصفهانی آن ها را با امام علیه السلام سی و یک نفر شمرده و نا مه های همه ی آن ها را آورده است جوانان بنی هاشم همه در زیر پای امام صلوات الله علیه دفن شده اند و علی اکبر به آن حضرت از همه نزدیک تر است که دو گوشه از قبر شش گوشه ی امام علیه السلام منسوب به علی اکبر است.

22- ابراهیم بن حصین آزدی

در مناقب فرموده: ابراهیم بن حصین آزدی بعد از ابو ثمامه ی صائدی به میدان آمد و رجز می خواند و عده ی زیادی را کشت و چنین می گفت:

اضرب منکم مفصلاً و ساقاً *** لیهرق الیوم دمی اهراقا

و یرزق الموت ابو اسحاقا *** اعنی بنی الفاجرة الفساقا

بعد از کشتن عده ی زیاد خودش نیز شهید شد. (1)

23- ابو الحتوف

ابو الحتوف ابن حارث بن سلمه ی انصاری، او و برادرش سعد هر دو از خوارج بودند و با عمر بن سعد به کربلا آمدند و چون یاران امام صلوات الله علیه کشته شدند و اهل بیت علیهم السلام ناله و شیون کردند و شنیدند که امام

ص: 83

1- مناقب ج 4 ص 105 نام او در اعیان الشیعه نیز آمده است چیز دیگری درباره او یافت نشد.

صلوات الله عليه «هل من ناصر» می فرماید، گفتند ما می گوئیم: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاةَ اَيْنَ حَسِين (عليه السلام)» پسر دختر پیامبر ماست و ما شفاعت جد او را انتظار داریم چطور با او بجنگیم که نه کمکی دارد و نه یاری؟!

آن وقت به طرف امام آمدند و اظهار اطاعت و انابه کردند و با اجازه ی حضرت شروع به جنگ کردند آن دو شمشیر می زدند تا عده ای را کشتند و گروهی را مجروح کردند و هر دو در یک محل شهید شدند و عاقبت به خیر گردیدند. (1)

24- ابو ثمامه ی صائدی

او عمرو بن عبدالله صائدی است در زیارت ناحیه آمده: (السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثُمَامَةَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ) (2) و از شجاعان بود و در روز عاشورا به امام علیه السلام گفت: یا ابا عبدالله روحم به فدایت می بینم که دشمنان به تو نزدیک شده اند به خدا قسم باید پیش از تو کشته شوم اما دوست دارم بعد از خواندن نماز ظهر خدا را ملاقات کنم (فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ، إِنِّي أَرَى هَؤُلَاءِ قَدْ اقْتَرَبُوا مِنْكَ وَلَا وَاللَّهِ لَا تُقْتَلُ حَتَّى اقْتَلَ دُونَكَ وَاجِبٌ أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَقَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ)

امام صلوات الله عليه سر به آسمان برداشت و فرمود: نماز را به یادم

ص: 84

1- الکن و الالقاب ابو الحتوف

2- او را نوعاً «عمرو» گفته اند، نه «عمر»

آوردی خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد آری الآن اول وقت نماز است (وَقَالَ ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا) (1) پس از آن که نماز ظهر را با حضرت خواند: گفت یا اباعبدالله من دوست دارم به یارانم ملحق شوم و خوش ندارم که بمانم و تو را کشته ببینم.

امام علیه السلام فرمود برو به میدان ما نیز بعد از ساعتی به تو ملحق خواهیم شد او در پیش آن حضرت جنگید تا شهید شد در تنقیح المقال آمده: او از شجاعان عرب و از بزرگان شیعه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ های آن حضرت حضور داشت، سپس در خدمت امام حسن علیه السلام بود و چون معاویه از دنیا رفت با شیعیان در خانه ی سلیمان بن صرد جمع شده و به امام حسین علیه السلام دعوتنامه نوشتند.

و چون مسلم بن عقیل به کوفه آمد، با دستور او از شیعه پول جمع کرده و اسلحه می خرید و چون مردم از دور مسلم بن عقیل پراکنده شدند، ابوثمame در نزد قوم خود مخفی گردید ابن زیاد به شدت او را جستجو می کرد او به طور مخفی با نافع بن هلال از کوفه خارج شده و در راه خود را به امام حسین علیه السلام رساندند و در معیت آن حضرت به کربلا آمدند (2) اسم او در زیارت ناحیه عمر بن عبدالله است و مشهور «عمرو بن عبدالله» می باشد.

ص: 85

1- نفس المهموم ص 144

2- تنقیح المقال عمرو بن عبدالله.

سیّد محسن امین در اعیان الشیعه ج 4 ص 300 او را «ابو عامر» گفته ولی در بحار ابو عمرو فرموده است مردی به نام مهران مولی بنی کاهل گوید: یا حسین علیه السلام در کربلا بودم مردی از یاران او را دیدم به شدت می جنگید و به هر فوجی که حمله می کرد عقب می راند بعد به محضر حسین علیه السلام بر می گشت و می گفت

ابشر هدیث الرشید تلقی احمداً*** فی جنة الفردوس تعلو صعداً

گفتم: این شخص کیست؟ گفتند: ابو عمر نهشلی است (به قولی خثعمی) شخصی به نام عامر بن نهشل یکی از قبیله ی «بنی اللات از ثعلبه» او را کشت و سر مبارکش را قطع کرد و ابو عمرو مردی متعجب (شب زنده دار) و کثیر الصلاة بود. (1)

26- احمد بن محمد هاشمی

در مناقب فرموده: او بعد از عمرو بن قرظه ی انصاری به میدان آمد و گفت: امروز حسب و دین خودم را به آزمایش می کشم با شمشیری که در دست دارم. روز جنگ از دین خودم دفاع می کنم.

الیوم ابلو حسبی و دینی *** بصارم تحمله یمینی

احمی به یوم الوغی عن دینی (2)

ص: 86

1- بحار ج 45 ص 30.

2- مناقب ج 4 ص 105

27- ادهم بن امیه ی عبدی

از اهل بصره و از شهداء حمله ی اول است «وكان ممن استشهد في الحملة الاولى» (1) ادهم بن امیه از شیعیان بصره، است، آن ها در خانه ی ماریه دختر منقذ در بصره جمع شده و جلسات تشکیل می دادند، عبیدالله بن زیاد لعنه الله در راه ها دیده بانان گذاشته بود ادهم با یزید بن ثبیط از بصره به مکه رفته و خود را به امام حسین علیه السلام رساندند و با آن حضرت به کربلا آمدند او در پیشاپیش اباعبدالله علیه السلام می جنگید و در حمله ی اول شهید گردید. (2)

28- اسلم ترکی (مسلم بن کثیر)

از غلامان امام حسین صلوات الله علیه است در معجم رجال الحديث فرموده: «عُدَّ من المستشهدين بين يدي الحسين عليه السلام» و در زیارت ناحیه ی مقدسه آمده است (السَّلامُ عَلَى اسْلَمَ بْنِ كَثِيرٍ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ)

اهل تاریخ گفته اند: امام حسین علیه السلام ادهم را بعد از شهادت برادرش امام حسن علیه السلام خرید و به پسرش امام سجاد علیه السلام هبه کرد، اسلم نامه نویس امام علیه السلام بود از مدینه با آن حضرت به مکه رفت و در

ص: 87

1- اعیان الشیعه - ادهم.

2- تنقیح المقال ادهم.

وقتی که در کربلا- جنگ شعله ور شد او که قاری قرآن بود از امام علیه السلام اجازه خواست، حضرت به او اجازه فرمود، او رجز می خواند و عده ای را به جهنم فرستاد و خود زخم برداشته و به زمین افتاد، امام صلوات الله علیه بالای سر او رفت و او که رمقی داشت، به حضرت اشاره کرد امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و صورت مبارکش را در صورت او گذاشت اسلم چشم باز کرد و خندید و گفت: کیست مثل من فرزند رسول الله صورت به صورت من گذاشته است و در همان حال روح از بدنش پرواز کرد «فاعتقه الحسين عليه السلام وَوَضَعَ حَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ فَتَبَسَّمَ وَقَالَ : مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاضِعٌ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي، ثُمَّ فَاضَتْ نَفْسُهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ» (1)

29- امیه بن سعد الطائي

چنان که در اعیان الشیعه فرموده است (2) او مردی شجاع و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود، در جنگ ها و مغازی خصوصاً در جنگ تاریخی صفین رشادت های او مذکور است او در کوفه زندگی می کرد و چون شنید که امام حسین علیه السلام به کربلا آمده است از کوفه با عده ای بیرون آمد در شب هشتم محرم خودش را به امام حسین علیه السلام رسانید و روز عاشورا

ص: 88

1- تنقیح المقال (اسلم)

2- اعیان الشیعه : امیه

چون جنگ شدن یافت در پیشاپیش امام صلوات الله علیه جنگید و در حمله ی اول شهید گردید: (1) «و كان ملازماً للامام الى يوم العاشر فلما شُبَّ القتال تقدّم بين يدي الحسين عليه السلام فقتل في الحملة الاولى رضوان الله عليه وَ حُشِرنا معه»

30-امّ وهب

او زوجه ی وهب بن عبدالله کلبی بود آن مظلومه بالای جنازه ی شوهرش وهب بن عبدالله نشست بود، که شمر بن ذی الجوشن به غلامش دستور داد غلام سر او را با عمودی شکافت و او را شهید کرد و او اولین زنی بود که از یاران امام شهید شد شرح حالش در «وهب بن عبدالله» خواهد آمد.

3-انس بن حارث کاهلی

او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است شیخ طوسی در رجال خویش فرموده: «انس بن الحارث قتل مع الحسين عليه السلام» ابن اثیر در «اسدالغابه» گوید: او از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود این حسین پسر من در زمینی در عراق کشته خواهد شد هر که او را درک کند او را یاری نماید، لذا با حسین رضی الله عنه کشته شد.

«انه سمع النبي صلى الله عليه وآله يقول (إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بَارِضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ فَمَنْ أَدْرَكَهُ فَلْيَنْصُرْهُ) فقتل مع الحسين رضي الله عليه» بل صلوات الله علیه

ص: 89

و در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى أَنَسِ بْنِ كَاهِلٍ الْأَسَدِيِّ) در مقتل لوط بن یحیی آمده: انس بن حارث پیرمردی بود و در جنگ «بدر» و «حنین» شرکت کرده بود چون از امام اجاره میدان گرفت با عمامه ای کمر خود را بست و بعد با دستمالی موهای ابروانش را به پیشانی بست امام علیه السلام به او نگاه می کرد و می گریست و می فرمود: «شکر الله لک یا شیخ» بعد جنگید تا شهید شد و به حدیثی که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد عمل نمود.

32- انیس بن معقل اصبحی

در مقتل خوارزمی آمده: بعد از جون غلام ابوذر غفاری، انیس بن معقل اصبحی به میدان آمد و رجز خواند و از جمله گفت:

عن الحسين الفاضل المفضل *** ابن رسول الله خير مرسل

آن گاه به اهل کوفه حمله کرد و مرتب می جنگید تا شهید شد: «ثُمَّ حَمَلَ وَلَمْ يَزَلْ يَقَامِلُ حَتَّى قُتِلَ»

33- بریر بن خضیر همدانی

او از عبادالله الصالحین و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از شیوخ قارئان قرآن و از اشراف اهل کوفه بود او کتابی داشت به نام «القضایا و الاحکام» که از امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام نقل می کرد، او چون شنید که امام حسین علیه السلام به مکه رفته است از کوفه خارج شد و در مکه به محضر امام علیه السلام رسید و با آن حضرت بود که در کربلا شهید شد.

نقل است که بریر در کربلا آن گاه که در کنار خیمه ی امام علیه السلام ایستاده بودند با عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری شوخی می کرد
امام صلوات الله علیه در خیمه مشغول استعمال تنویر بود و آن دو در کنار خیمه ایستاده بودند عبدالرحمن گفت: بریر این چه وقت شوخی
است؟ این وقت باطل گوئی نیست؟

بریر گفت: والله قوم من می دانند که من اهل باطل نبوده ام نه در جوانی و نه در پیری والله من شاد هستم از آن چه آن را ملاقات خواهیم
کرد والله فاصله ی ما با حورالعین بیشتر از آن نیست که این قوم با شمشیر به ما حمله کنند و ای کاش الآن حمله می کردند

(والله لقد علم قومی الى ما احببت الباطل شاباً و لا كهلاً و لكن والله الى لمستبشر بما نحن لاقون والله ما بیننا و بین الحور العین الا ان
یمیل هؤلاء علینا باسیافهم و لوددت أنهم قد مالوا علینا باسیافهم الساعة)

وقتی امام حسین صلوات الله علیه خطبه ی خودش را در کربلا خواند بریر گرفت، یابن رسول الله خداوند بر ما منت نهاد که در پیش روی
تو بجنگیم، در راه تو اعضاء ما قطع شود تا جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرت شفیع ما باشد رستگار نشود قومی که پسر
دختر پیامبرشان را ضایع کردند، افّ بر آن ها، فردا چه عذابی خواهند دید؟

(یابن رسول الله لقد من الله علینا ان نقاتل بین یدیک، تُقطع فیک اعضائنا ثم یكون جدک شفیعاً یوم القیامة بین ایدینا لا افلح قوم ضیعوا ابن
بنت نبیهم، افّ

لهم غداً ما يلاقون يوم ينادون بالويل والثبور في نار جهنم) (1)

بریر وقتی که وارد میدان شد و شروع به جنگ کرد می گفت: «اقتربوا مني يا قَتْلَةَ الْمُؤْمِنِينَ اقتربوا مني يا قَتْلَةَ اَوْلَادِ الْبَدْرِيِّينَ اقتربوا مني يا قَتْلَةَ عَتْرَةِ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ» (2)

شخصی به نام «یزید بن معقل» فریاد کشید و گفت ای بریر خدا با تو چگونه رفتار کرد؟ بریر گفت: خدا برای من خیر پیش آورد و برای تو شر، یزید گفت: دروغ گفתי و تا امروز کذاب نبودی آیا یادت هست که من و تو در بنی «لوزان راه می رفتیم می گفתי عثمان بن عفان بر نفس خود اسرافکاه بود و معاویه بن ابی سفیان ضال و مضل بود و امام بر حق علی بن ابی طالب است؟ بریر: گفت آری عقیده ی من همین است.

«هل تذكر و انا أما شيك في بنى لوزان و انت تقول ان عثمان بن كان على نفسه مسرفاً و ان معاوية ابى سفیان ضالّ مُضِلّ و انّ امام الهدى و الحق على بن ابى طالب (عليه السلام) فقال له برير: اشهد ان هذا رأيي وقولي»

یزید گفت: من گواهی می دهم که تو از گمراهانی، بریر گفت: حاضری با هم مباحله کنیم و از خدا بخواهیم که دروغگور را لعنت کند و باطل را بکشد؟ بعد با هم بجنگیم، آن دو مباحله کرده و بعد به جان هم افتادند یزید ضربت خفیفی بر بریر زد که کارگر نشد ولی بریر ضربتی به او

ص: 92

1- تنقيح المقال بریر

2- مقتل خوارزمی ج 2 ص 11.

زد که کلاه جنگی را بریده و فرق او را شکافت و او به زمین افتاد شمشیر بریر در سر او ماند بریر می خواست شمشیر خود را از سر او بیرون کشد که «رضی بن منقذ عبدی» بر بریر حمله ور شد و او را در آغوش گرفت و هر دو یکدیگر را به خاک می مالیدند که بریر او را به زمین زد و بر سینه اش نشست، رضی فریاد کشید: مرا یاری کنید.

کعب بن جابر بن عمرو خواست بر بریر حمله کند، رفیقش به او گفت: این بریر بن خضیر قاری قرآن است که در مسجد کوفه به ما درس قرآن می داد کعب بن جابر حرف او را قبول نکرد و با نیزه از پشت بر بریر زد بریر با دندان خود صورت و بینی رضی بن منقذ را قطع کرد و کعب بن جابر پشت او را با نیزه شکافت و با شمشیر بر سر آن پاکمرد کوبید و او را شهید کرد در مناقب: آمده او بعد از حر بن یزید شهید شد.

34- بشر بن عمر حضرمی

در زیارت ناحیه ی مقدسه آمده (السَّلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ...) در معجم رجال الحديث فرموده: (عد من المستشهدین بین یدی الحسین علیه السلام) او در ایامی که جنگ نبود محضر امام آمد و روز عاشورا که حضرت خطبه خواند به بشر خبر آوردند که پسر در سرحد ری اسیر شده است گفت او ذخیره ی من پیش خداست، خوش نداشتم که او اسیر بشود و من زنده بمانم امام صلوات الله علیه حرف او را شنید، فرمود:

خدا تو را رحمت کند تو از بیعت من رها هستی، برو و در آزاد کردن پسرت تلاش کن او قبول نکرد و به حضرت گفت: درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از تو دست بردارم و تو را با این کمی یاران تنها بگذارم و از مسافران بپرسم کار امام به کجا رسید این کار را نخواهم کرد و در زیارت ناحیه چنین آمده است: (شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الْإِنْصِرَافِ أَكَلْتَنِي إِذَا السَّبَّاعُ حَيًّا إِذَا فَارَقْتُكَ، وَأَسْأَلُ عَنْكَ الرُّكْبَانَ، وَأَخَذُكَ مَعَ قَلَّةٍ الْأَعْوَانِ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا) در زیارت ناحیه نام او «بشر بن عمر» و در جای دیگر «بشر بن عمرو» است.

35- بکر بن حی تیمی

در اعیان الشیعه ج 4 ص 299 فرموده: او از شهدای کربلاست، در تنقیح المقال آمده: بکر بن حی از قبیله «بنی تیم الله» بود اهل تاریخ گفته اند او با عمر بن سعد به جنگ امام علیه السلام آمد و چون جنگ شروع گردید، پشیمان شده و به لشکر امام علیه السلام آمد و در یاری آن حضرت جنگید تا به فیض شهادت رسید و عاقبت بخیر گردید: «ذكر اهل السیر انه کان تمن خرج مع عمر بن سعد الى حرب الحسين عليه السلام الى ان قام الحرب مال الى الحسين عليه السلام وقاتل بين يديه حتى نال شرف الشهادة رضوان الله عليه» (1)

ص: 94

در تاریخ طبری ج 5 ص 446 آمده جابر بن حارث از شهدای کربلا است و در مناقب اسم او «حباب» آمده و از شهداء حمله ی اول است.

در اعیان الشیعه ج 4 ص 299 فرموده او از شهداء کربلاست اهل تاریخ گفته اند: او مرد شجاعی بود از اهل کوفه و به مسلم بن عقیل بیعت کرده بود چون مردم از دور مسلم پراکنده شدند او در میان عشیره ی خود مخفی گردید و چون شنید که امام علیه السلام به کربلا آمده است، در معیت قشون عمر بن سعد به کربلا آمد و چون به کربلا رسید به قشون امام حسین علیه السلام ملحق شد و در خدمت آن حضرت بود تا در عاشورا در رکاب آن حضرت جنگید و به فیض شهادت رسید.

«ذكر اهل السير انه كان فارساً شجاعاً كوفياً، بايع مسلم بن عقیل و لما خذله اختفی جابر عنده قومه فلما سمع بمجيء الحسين عليه السلام الى كربلاء خرج من الكوفة في عسكر عمر بن سعد فلما وصل الى كربلاء لحق بالحسين عليه السلام و لزمه الى ان تقدم يوم الطف، و قاتل بين يديه حتى استشهد رضوان الله عليه» (1)

ص: 95

38-جبله بن علی شیبانی

در مناقب فرموده: او از شهداء حمله اول است، در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ)، از ذکر وی در زیارت معلوم می شود که در میان شیعه مقام والائی داشته است.

آن بزرگوار از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در رکاب آن حضرت در جنگ صفین حضور داشت و در حضور مسلم بن عقیل به جنگ برخاست و چون مسلم علیه السلام تنها ماند او در میان قوم خویش پنهانی می زیست و چون شنید که امام حسین علیه السلام به کربلا آمده به امام علیه السلام لاحق گردید و روز عاشورا در محضر امام علیه السلام جنگید تا به فیض شهادت رسید. (1)

39-جبله بن عبدالله

در زیارت رجبیه (2) آمده «السلام علی جبله بن عبدالله»، در معجم رجال الحدیث فرموده: (جبله عبدالله من المستشهدین بین یدی ابی عبدالله علیه السلام فی کربلا وقد وقع التسليم عليه في الزيارة الرجبیه)

ص: 96

1- تنقیح المقال - جبله بن علی

2- بحار ج 98 ص 340.

40-جُنَادَة بن حارث انصاری

در مناقب فرموده: او بعد از نافع بن هلال به میدان آمد و گفت: من جناده، پدرم حارث است، نه ترسو هستم و نه بیعت شکن، می جنگم تا وارث من به ارث من برسد خون من در این زمین خواهد ماند

انا جنادُ و انا بن الحارث *** لست بخوار ولا بناكث

عن بیعتی حتی یرثنی و ارثی *** الیوم ثاری فی الصعید ماکث

شیخ در رجال فرموده: او از اصحاب حسین علیه السلام است، اهل تاریخ گفته اند: او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، سپس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود او در جنگ صفین در محضر امام علیه السلام بود.

آن گاه که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، به دست وی بیعت کرد، و چون مسلم علیه السلام تنها ماند او در میان قوم خویش متواری می زیست و چون شنید که امام حسین صلوات الله علیه به کربلا آمده است با عمرو بن خالد و چند نفر دیگر خودش را به امام علیه السلام رسانید و در روز عاشورا شهید گردید (1) پیوستن به امام علیه السلام حاکی از اخلاص و ایمان اوست.

41-جُنَادَة بن کعب انصاری

سید در اعیان الشیعه فرموده: جناده بن کعب از شهداء کربلاست در تنقیح المقال فرموده: او از شیعیان خالص بود و در مکه با خانواده اش

ص: 97

محضر امام عليه السلام رسید و با آن حضرت به کربلا آمد و چون اهل کوفه به لشکر امام حمله کردند او وارد جنگ شد و در حمله ی اول شهید گردید.

42- جندب بن حجر کندی

او از اهل کوفه بود و از بزرگان شیعه و از اصحاب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و در جنگ صفین حضور داشت و از طرف آن حضرت فرمانده قبیله ی «کنده» و «آزد» بود و پیش از آن که «حرّ بن یزید» در راه کوفه به امام علیه السلام برسد، او خود را به آن حضرت رسانده بود و با آن حضرت به کربلا آمد و در روز عاشورا در اوائل روز به شهادت رسید (1) و در زیارت ناحیه آمده: «السلام علی جندب بن حجر الخولانی» و در زیارت رجبیه آمده «السلام علی جندب بن حجر» و در معجم رجال الحديث آمده: «عُدَّ من المستشهدین بین یدی الحسین علیه السلام وقد وقع التسليم علیه فی زیارتي الناحیه و الرجیة»

43- جون غلام ابوذر

جون بن حویّ بن قتاده غلام سیاهی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را خرید و به ابوذر داد تا او را خدمت کند او در «رَبْدَه» با ابوذر بود و چون ابوذر در سال سی و دو (32) در ربذه از دنیا رفت جون به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت سپس با امام حسن علیه السلام بود و بعد در

ص: 98

خدمت امام حسین علیه السلام بود که با او به کربلا آمد و چون در کربلا آتش جنگ شعله ور شد او از امام علیه السلام اجازه میدان خواست حضرت به او اجازه نداد و فرمود اذن دادم که بروی تو برای عافیت پیش ما بودی و برای ما خودت را گرفتار نکن او خودش را به قدم های امام علیه السلام انداخت و می بوسید و گفت: یابن رسول الله من در ایام رفاه کاسه لیس شما بودم و آیا در این روز شما را تنها گذارم؟ به خدا قسم بوی من بد است و خانواده ام پست است و رنگم سیاه است آیا بهشت را از من مضایقه می کنی که بویم خوب و نسیم شریف و رنگم سفید گردد به خدا قسم از شما جدا نمی شوم تا این خون قاطی خون شما شود.

(فَلَمَّا شُبِّ الْقِتَالُ اسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْبَرَازِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّتَ فِي أَذْنِ مَنْى فَأَتَمَّا تَبِعْتَنَا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلْ بِطَرِيقِنَا، فَوَقَعَ عَلَيَّ قَدَمِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْبَلُهُمَا وَيَقُولُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا فِي الرِّخَاءِ الْمُسْ قِصَائِكُمْ وَفِي الشَّدَةِ اخْذَلِكُمْ وَاللَّهُ إِنْ رِيحِي لَنَتْنٍ وَإِنْ حَسْبِي لَلْئِيمِ وَإِنْ لُونِي لَأَسْوَدُ فَتَنْفَسْ لِي بِالْجَنَّةِ لِيَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرَفَ حَسْبِي وَيَبْيَضَّ لُونِي وَاللَّهُ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ)

پس امام علیه السلام به او اجازه داد او به میدان آمد و چند نفر را کشت و به فیض شهادت نائل شد امام صلوات الله علیه بالای سرش آمد و دعا فرمود: خدایا چهره ی او را سفید گردان و بویش نیکو فرما او را با نیکوکاران محشور گردان میان او و محمد و آل محمد آشنائی قرار بده

(فَإِذْنُ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ بَرَزَ وَقَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ جَمْعًا ثُمَّ اسْتَشْهَدَ فَوْقَ عَلَيْهِ

الحسين عليه السلام وقال اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ) در زیارت ناحیه آمده :
(السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ حُوَيٍّ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ) و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ)

44-جوین بن مالک تمیمی

او جوین بن مالک بن قیس تمیمی است که در معیت عمر بن سعد به جنگ امام حسین علیه السلام آمد و چون دید ابن زیاد شروط امام علیه السلام را قبول نکرد و امام فرمود شما به من نامه نوشته و دعوت کردید، اگر نمی خواهید برگردم آن هم قبول واقع نشد جوین شبانگاه با چند نفر از عشیره خود به نصرت آن حضرت آمده و به او ملحق شدند و همه در رکاب حضرت شهید گردیدند. (1)

در معجم رجال الحديث فرموده: «جوین بن مالک من اصحاب الحسين عليه السلام عد من المستشهدين بين يديه عليه السلام» و در زیارت ناحیه و رجبیه به وی سلام آمده است در زیارت رجبیه آمده (السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ مَالِكٍ) ولی در زیارت ناحیه پیدا نشد.

45-حارث بن امرء القیس

سید در اعیان الشیعه فرموده او از شهداء کربلاست (2) در تنقیح المقال

ص: 100

1- تنقیح المقال

2- اعیان الشیعه ج 4 ص 299

آمده: او از شجاعان بود اهل تاریخ گویند: او در لشکر ابن سعد به کربلا آمد و چون شروط امام علیه السلام را رد کرده و او را در محاصره نداشتند، حارث با سه نفر از اهل «کنده» به پیش آن حضرت آمد و اظهار ندامت کرده و هر چهار نفر در رکاب آن حضرت به درجه شهادت رسیدند. (1)

46- حارث بن نبهان

پدرش نبهان غلام حضرت حمزه سیدالشهداء بود، بعد از دو سال از شهادت حمزه نبهان از دنیا رفت، پسرش حارث که مرد شجاعی بود به امیرالمؤمنین علیه السلام پیوست سپس در محضر امام حسن علیه السلام و بعد در محضر امام حسین علیه السلام بود و با آن حضرت از مدینه به مکه و با او از مکه به کربلا آمد و در کربلا در محضر آن حضرت به فیض شهادت رسید. (2)

47- حباب بن حارث

در مناقب فرموده حباب بن حارث از شهداء حمله اول است (3) در معجم الرجال الحديث از مناقب نقل کرده من المستشهدین بالطف في الحملة الاولى بين یدی الحسين علیه السلام»، شرح حالی درباره وی پیدا نکردم

ص: 101

1- تنقیح المقال

2- همان مصدر

3- مناقب ج 4 ص 113.

او از قبیله ی «تیم اللات» است و از شیعیان کوفه بود و با مسلم بن عقیل علیه السلام بیعت کرد و چون مردم از دور مسلم پراکنده شدند، در میان قوم خویش متواری می زیست و چون از آمدن امام به کربلا باخبر شد پنهانی از کوفه خارج گردید و در راه کوفه خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و با آن حضرت به کربلا آمده و در رکاب حضرت به شهادت رسید.

(فلما سمع بمجيء الحسين عليه السلام خرج من الكوفة مختفياً فصادف الحسين عليه السلام في الطريق فلزمه الى يوم الطف فتقدم للقتال بين يديه و نال شرف الشهادة) (1) این کار از مکتبی بودن و با بصیرت بودن او حکایت دارد تا شنید حجت خدا در راه کربلاست خود را به او رسانید و با احساس مسئولیت جنگید و شهید شد.

سید در اعیان الشیعه فرموده: او از شهداء کربلاست (2)، مرحوم سماوی در ابصار العین گوید حبشی بن قیس بن سلمه ی نهمی (که از همدان است) جماعتی گفته اند: صحابی بود که قبل از شروع جنگ در کربلا

ص: 102

1- تنقیح المقال.

2- اعیان الشیعه ج 4 ص 300.

به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و بنا به گفته ابن حجر همراه آن حضرت به شهادت رسید (1) در تنقیح المقال اسم او حبشه بن قیس نه می است: «و ذکر اهل السیر انه ممن حَضَرَ الْوَلَدَ الْوَلَدَ الْمَهَادَنَةَ وَ لَا زَمَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا شَبَّ الْقِتَالُ تَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَاهَدَ حَتَّى اسْتَشْهَدَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ» (2)

50- حبیب مظاهر اسدی

حبیب بن مظاهر اسدی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از «شرطة الخمیس» است شیخ در رجال خود او را از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرموده است او در کربلا فرمانده ساقه ی چپ لشکریان امام علیه السلام بود در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ) و در زیارت رجیبه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ)

مرحوم کشتی در رجال خویش فرموده حبیب از آن هفتاد نفر است که امام حسین علیه السلام را یاری کردند نیزه ها را با سینه های خود و شمشیرها را با چهره های خود استقبال کردند به آن ها امان داده شد و اموال پیشنهاد گردید که از یاری امام علیه السلام دست بردارند در جواب گفتند ما عذری پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهیم داشت که اگر حسین کشته شود و چشمی از ما نگاه کند: «لَا عُذْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ مِنَّا

ص: 103

1- ابصار العین (ترجمه) ص 150

2- تنقیح المقال حبشی.

حبیب از میان آن ها خندید، یزید بن حصین (سید القراء) به او می گفت برادر این چه جای خندیدن است؟ حبیب گفت: بهتر از این جا برای شادی نداریم، به خدا قسم فاصله ی ما با در آغوش گرفتن حورالعین فقط آن است که این طاغیان با شمشیر به ما حمله کنند.

«ولقد خرج حبیب بن مظاهر الاسدی و هو یضحك، فقال له: یزید بن حصین الهمدانی و كان یقال له سیّد القراء : یا اخی لیس هذه بساعة ضحك قال: فای موضع احق من هذا بالسرور، والله ما هو إلا أن تمیل علینا هذه الطغاة بسیوفهم فنعانق حورالعین» (1)

آن گاه که در ظهر عاشورا امام صلوات الله علیه فرمود به این ها بگوئید: دست بردارند تا ما نماز بخوانیم ملعونی به نام حصین بن تمیم گفت: نماز از شما قبول نیست حبیب بن مظاهر گفت: ای الاغ (2) نماز از آل رسول الله صلی الله علیه و آله قبول نیست و از تو قبول است؟ حصین بن تمیم به حبیب حمله ور شد، حبیب با شمشیر به صورت اسب او زد اسب به هوا برخاست و حصین را به زمین زد یاران حصین او را نجات داده و به کناری کشیدند، حبیب به یاران حصین حمله کرده و می گفت:

ص: 104

1- رجال کشی حبیب بن بن مظاهر

2- حمار و ختار هر دو گفته شده است

انا حبيب و ابي مظاهر *** فارس هيجاء و حرب تَسْعُرُ

انتم اعد عُدَّةً واکثر *** و نحن اوفى منكم واصر

و نحن اعلى حجة و اظهر *** حقاً و اتقى منكم و اعذر

گویند: با آن کبر سن چند نفر را کشت مردی به نام بدیل بن صریم ضربتی بر سر حبیب زد و مردی دیگر از بنی تمیم نیزه ای بر وی نواخت حبیب به زمین افتاد و خواست برخیزد که حصین بن تمیم (سابق) خود را به او رسانید و حبیب را شهید کرد، مرد تمیمی از اسب پیاده شد و سر مبارک حبیب را قطع کرد حصین بن تمیم به او گفت سرش مال تو، آن را پیش ابن زیاد ببر و جایزه بگیر اما آن را به من بده تا از گردن اسبم آویزان کنم و در میان مردم بگردم تا بدانند که من هم در قتل او شریک بوده ام آن گاه حصین سر حبیب را به گردن اسب خود آویخته و در میان مردم می گردید. این کار بر امام صلوات الله علیه مصیبت سختی شد تا فرمود: خودم و یاران خودم را در نزد خدا ذخیره می دانم و به حساب خدا می گذارم (عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي) (1)

مرحوم کشی از فضیل بن زبیر نقل کرده: روزی میثم تمار حبیب بن مظاهر را در مجلس «بنی اسد» دید و با هم صحبت کردند حبیب به میثم

ص: 105

گفت: مردی را می بینم که جلو سرش موی ندارد شکمش بزرگ است در نزد دارالرزق خریزه می فروشد می بینم که او را در راه اهل بیت پیامبرش به

دار آویخته اند و در روی دار شکم او را می شکافند.

میثم به او گفت: من هم مردی را می شناسم که رنگ او قرمز است و دو گیسو دارد، او به یاری پسر پیغمبرش می رود سر او را می برند و در کوفه می گردانند به دنبال این سخن آن ها از هم جدا شدند اهل مجلس که سخنان آن دو را شنیده بودند گفتند ما دروغگوتر از این دو نفر ندیده ایم.

هنوز اهل مجلس متفرق نشده بودند که «رُشید هَجَری» آمد و گفت حبیب و میثم کجا رفتند؟ گفتند: آن ها چنان و چنان گفتند و رفتند رشید گفت خدا میثم را رحمت کند فراموش کرده که بگوید: آن کس که سر حبیب را می آورد جایزه او را صد در هم زیاد می کنند. این را گفت و رفت اهل مجلس گفتند این از آن دو دروغگوتر است.

اهل مجلس گفتند: به خدا قسم مدتی نگذشت که دیدیم میثم را در کنار خانه ی عمرو بن حریث (خارجی معروف) به دار آویخته اند و سر حبیب بن مظاهر را از کربلا به کوفه آوردند (1) مردی سر حبیب را گرفت و از اسبش آویزان کرد و به قصر ابن زیاد آورد. (2)

ص: 106

1- رجال کشی حبیب بن مظاهر

2- مقتل ابی مخنف ص 146

آن بزرگوار همانست که نامه ی یزید بن مسعود نهشلی (نامه وفاداری و تحت فرمان بودن) را از بصره به امام حسین علیه السلام برد و در نزد آن حضرت ماند تا به فیض شهادت نائل آمد (1) و در زیارت ناحیه به سلام امام علیه السلام مشرف شده است: (السَّلَامُ عَلَی الْحَجَّاجِ بْنِ زَیْدِ السَّعْدِیِّ) بعضی گفته اند: نامه مسعود بن عمرو را در کربلا به محضر امام صلوات الله علیه آورد، در زیارت رجبیه آمده: (السَّلَامُ عَلَی الْحَجَّاجِ یَزِید) شاید منظور همان حجاج بن زید باشد در معجم رجال الحدیث هر دو را یکی دانسته است.

52- حجاج بن مسروق

حجاج بن مسروق جعفری از بزرگان شیعه و از اصحاب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بود، او از کوفه به مکه به ملاقات امام حسین علیه السلام رفت او مؤذن امام علیه السلام بود و در اوقات نماز اذان می گفت، آن حضرت او را در راه کربلا به دعوت عبیدالله بن حرّ جعفری فرستاد او در روز عاشورا از امام علیه السلام اجازه ی میدان گرفت و در دو حمله ی پی در پی چند نفر را به درک واصل کرد خودش نیز به فیض شهادت نائل گردید، (2) در هر دو زیارت ناحیه و رجبیه به سلام امام علیه السلام مشرف شده است: (السَّلَامُ عَلَی الْحَجَّاجِ

ص: 107

1- تنقیح المقال: حجاج بن زید

2- تنقیح المقال

53- حرّ بن یزید ریاحی

او همان است که برای گرفتن امام صلوات الله علیه با دو هزار نفر از کوفه به طرف امام حرکت کرد او در نفس آخرین به امام علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله آن گاه که عبیدالله بن زیاد مرا برای گرفتن تو می فرستاد از قصر کوفه خارج شدم صدائی از پشت سرمه که گفت یا حرّ بشارت باد تو را خیری که در پیش داری به پشت سرم برگشتم کسی را ندیدم گفتم این بشارت نیست من به سوی حسین بن فاطمه می روم یابن رسول هیچ به نظرم نمی رسید که من از پیروان تو خواهم بود امام فرمود به اجر و خیر رسیدی.

(أَنَّهُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَجَّهَنِي عَبْدُ اللَّهِ إِلَيْكَ خَرَجْتُ مِنَ الْقَصْرِ فَنُودِيْتُ مِنْ خَلْفِي أَبْشِرْ يَا حُرُّ بِخَيْرٍ فَالْتَفَتْتُ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا فَقُلْتُ وَ أَللَّهِ مَا هَذِهِ بَشَارَةٌ وَأَنَا أَسِيرٌ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا أُحَدِّثُ نَفْسِي بِاتِّبَاعِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْرًا وَ خَيْرًا)

در راه کوفه وقتی که حر از برگشتن امام علیه السلام مانع شد، امام به او فرمود: «شکلتک امّک ما ترید؟» مادرت به عزایت بنشیند از من چه می خواهی حرّ که باطنش نورانی بود گفت اگر غیر از تو کسی از عرب به من این کلام را گفته بود همان کلام را به او هر کس که بود بر می گرداندم اما مادر تو فاطمه است به خدا نمی توانم به او جسارت کنم و بگویم در

عزای پسرش بنشیند «قال له الحرّ: اما لو غيرك من العرب يقولها لی... ما تركتُ ذكر امه بالشكل كائناً من كان و لكن والله ما كان لی الی ذكر امك من سبیل الا باحسن ما نقدر علیه»

حرّ در روز عاشورا پیش عمر بن سعد آمد و گفت آیا می خواهی با حسین بجنگی؟ «امقاتل انت هذا الرجل؟» عمر بن سعد: گفت آری والله جنگی که در آن سرها به زمین ریزد و دست ها از تن جدا گردد، حرّ گفت: حسین می گوید من بنا به دعوت شما و در اثر نامه های شما آمده ام اگر آماده نیستید بر می گردم آیا این سخن تو را راضی نمی کند؟ ابن سعد گفت: چرا اگر اختیار دست من بود قبول می کردم ولی امیرت ابن زیاد قبول نمی کند و می گوید: اگر تسلیم شدند آن ها را پیش من بفرست و اگر تسلیم نشدند آن ها را بکش و بدن حسین را زیر سم اسبان بگذار

حرّ چیزی نگفت و از نزد ابن سعد بیرون آمد، و در محلی ایستاد و طوفان در دلش وزیدن گرفت: این من بودم که از ابن زیاد فرمان بردم و فرزند رسول خدا را در این جا نگاه داشتم تا این جریان پیش آمد مسبّب را ریخته شدن خون امام صلوات الله علیه من هستم چگونه به خدا جواب خواهم داد و چگونه در محشر با پیامبر روبرو خواهم شد مگر خداوند این خون را نادیده می گیرد؟

مردی به نام «قرّه بن قیس» از قوم حرّ با او بود حرّ به او گفت: قرّه امروز به اسب خود آب داده ای؟ گفت: نه حرّ گفت: نمی خواهی آن را

آب بدهی؟ قره گوید: به خدا قسم فکر کردم می خواهد از میدان کنار برود و چون مرا در کنار خود دید آن سؤال را کرد گفتم به اسبم آب نداده ام ولی می روم آب بدهم، حرّ از آن محل کنار رفت، به خدا قسم اگر مرا از نیت خود آگاه می کرد من هم با او به طرف حسین (علیه السلام) می رفتم.

حرّ کم کم به طرف امام علیه السلام نزدیک می شد «مهاجر بن اوس» به او گفت: حرّ می خواهی چکار کنی؟ می خواهی حمله کنی؟! حرّ جواب نداد و بدنش به شدت می لرزید مهاجر گفت: ای حر کار تو عجیب و شک آور است اگر از من می پرسیدند شجاع ترین اهل کوفه کدام است فقط تو را می گفتم من هیچ وقت تو را در چنین حالی ندیده ام هنوز نه جنگی واقع شده و نه خونی ریخته شده است این ترس و اضطراب چیست؟! حرّ گفت: خودم را میان بهشت و جهنّم می بینم به خدا قسم جز بهشت چیزی اختیار نخواهم کرد هر چند تکه تکه و سوزانده شوم (إِنِّي وَاللَّهِ أَخْيَرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَاللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِّعْتُ وَأُحْرِقْتُ)

این بگفت و بر اسبش مهمیز زد و خود را به امام علیه السلام رسانید، سر به زیر و شرمنده در محضر امام ایستاد حضرت فرمود: سرت را بلند کنای شیخ تو کیستی؟: «إِرْفَعْ رَأْسَكَ مَنْ أَنْتَ يَا شَيْخُ؟»

حرّ گفت قربانت گردم یابن رسول الله من حرّ بن یزیدم، من همان هستم که تو را از برگشتن مانع شدم و با توبه این جا آمدم و تو را در این مکان نگاه داشتم اما گمان نمی کردم که این قوم سخن تو را رد کنند و

گمان نمی کردم در دشمنی با شما به این حد رسند به خدا قسم اگر می دانستم با شما این چنین رفتار خواهند کرد، آن کار را نمی کردم که کرده ام من از گناهم به خدا توبه می کنم آیا توبه ی من قبول است امام صلوات الله علیه فرمود: آری خدا توبه ات را قبول می کند.

(قَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَسَايَرْتُكَ فِي الطَّرِيقِ وَجَعَجَعْتُ بِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ، وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَرُدُّونَ عَلَيْكَ مَا عَرَضْتَهُ عَلَيْهِمْ، وَلَا يَبْلُغُونَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّهُمْ يَنْتَهُونَ بِكَ إِلَى مَا أَرَى، مَا رَكَبْتُ مِثْلَ الَّذِي رَكَبْتُ. فَأَيُّ تَائِبٍ إِلَى اللَّهِ مِمَّا صَنَعْتُ؛ فَتَرَى لِي مِنْ ذَلِكَ تَوْبَةً؟! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ) (1)

روز عاشورا حرّ و زهیر بن قیس با هم به کوفیان حمله می کردند و هر یک آن دیگری را یاری می کرد اسب حرّ جراحات زیادی برداشت وقتی که حرّ به طرف امام علیه السلام رفت مردی بنام یزید بن سفیان گفت: اگر به وقت رفتن در کنار او میبودم کارش را با این نیزه تمام می کردم در آن گیرودار، مردی به نام حصین به یزید بن سفیان گفت این همان حرّ است که آرزو می کردی او را بکشی یزید به حرّ حمله کرد حرّ شجاع در دم او را کشت و حدود چهل سوار و پیاده را به خاک انداخت، آخرالامر اسبش را پی کردند و او پیاده ماند و مرتب می جنگید تا از کثرت جراحات به خاک افتاد رفقاییش او را در حالی که رمقی داشت محضر امام علیه السلام

ص: 111

آوردند امام صلوات الله علیه دست به صورت او می کشید و می فرمود: «نُتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ، وَأَنْتَ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ حُرٌّ فِي الْآخِرَةِ» (1) مرحوم مفید فرماید: در قتل حرّ، ایوب بن مسرّح و مردی از اهل کوفه شریک شدند. (2)

54- حَلاّس بن عمرو راسبی

ابن شهر آشوب در مناقب فرموده حَلاّس بن عمرو راسبی از شهدای حمله ی اول است، مرحوم سماوی در ابصار العین فرموده حلاّس در کوفه جزء لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام بود نویسنده ی «الحدائق» گفته: با عمر بن سعد به کربلا آمد و شبانه در کربلا به خدمت امام رسید و با آن حضرت بود که روز عاشورا شهید گردید اگر این نقل صحیح باشد او با آن وسیله خودش را به امام علیه السلام رسانده است.

55- حنظلة بن اسعد شبامی

حنظلة بن اسعد (3) شبامی از قبیله ی «همدان» و از بزرگان شیعه بود آن پیرمرد شجاع پیش روی امام صلوات الله علیه ایستاده شمشیرها و نیزه ها را به جان می خرید و از حضرت دفاع می کرد و به کوفیان فریاد می کشید:

ص: 112

1- بحار ج 45 ص 14.

2- ارشاد مفید ص 222

3- سعد و اسعد هر دو گفته شده است.

ای مردم من می ترسم بلاهای کفّاری که با پیامبران می جنگیدند بر شما نازل شود مانند بلاهای قوم نوح و قوم عاد و ثمود و دیگران.... ای مردم من می ترسم از روزی که بلاها بیاید و شما فریاد برآورید و دادرسی نداشته باشید.

(يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ، مِثْلَ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ).

ای مردم حسین بن علی را نکشید حجت پروردگار را نکشید خدا شما را در زیر عذاب می کوید دروغگو نومید است: «یا قوم لا تقتلوا حسیناً فَيَسْحِكُكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى»

امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای پسر سعد (از این ها دست بردار) این ها در وقتی مستحق عذاب شدند که تو آن ها را به راه حق دعوت کردی و آن ها شروع کردند به فحش دادن به تو و یاران تو و حالا که یاران پاک تو را کشته اند دیگر وقت گذشته است به راه حق برنمی گردند.

حنظله گفت: راست فرمودی فدایت کردم آیا به طرف پروردگار کوچ نکنیم؟ آیا به برادران شهیدمان ملحق نشویم؟ امام علیه السلام فرمود: برو به سوی آن چه از دنیا و مافیها برای تو بهتر است.

«فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ: يَا بْنَ أَسَدٍ عَدُوٍّ، رَحِمَكَ اللَّهُ! إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَنَهَضُوا إِلَيْكَ لَيْسَ تَبِيحُوكَ وَأَصْحَابُكَ، فَكَيْفَ بِهِمْ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ، قَالَ: صَدَقْتُ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى رَبِّنَا فَنُلْحَقَ

یاخواننا؟ فقال له: رُحْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا)

حنظله گفت: السلام عليك يا بن رسول الله صلوات خدا بر تو و اهل بيت تو باد خداوند در بهشت ما را با شما جمع کند، امام عليه السلام فرمود: آمین، آمین. «صلى الله عليك و على اهل بيتك و جمع الله بيننا و بينك فى جنته، قال آمین، آمین» سپس وارد میدان شد و جنگ سختی کرد، کفار حمله کرده و او را کشتند (1) در زیارت ناحیه مقدسه و در زیارت رجبیه آمده: (السَّلَامُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ سَعْدِ الشَّبَامِيِّ) و در رجبیه «اسعد» آمده است.

56- خالد بن عمرو بن خالد

او پسر عمرو بن خالد است که شرح حالش خواهد آمد در مناقب آمده: او بعد از پدرش عمرو بن خالد به میدان آمد و رجز خواند و در آخر آن به پدرش اشاره کرد و گفت:

«يا ابناه قد صرت في الجنان *** في قصر درّ حسن البنیان

فلم يزل يُقاتل حتى قُتل رضوان الله عليه» (2)

57- رافع غلام مسلم ازدی

او رافع بن عبدالله و یا رافع بن عبدالله غلام مسلم بن کثیر ازدی است سید در اعیان الشیعه فرموده: او از شهداء کربلاست. در ابصار العین

ص: 114

1- بحار ج 45 ص 23.

2- مناقب ج 4 ص 101، بحار ج 45 ص 18.

آمده : او همراه مولایش مسلم بن کثیر محضر امام حسین علیه السلام آمد و و بعد از مسلم در جنگ تن به تن بعد از نماز ظهر شهید شد، در تنقیح المقال فرموده اهل تاریخ گفته اند: او از محل خودش برای رسیدن به امام علیه السلام خارج شد و به وقت ورود آن حضرت به کربلا، خودش را به حضرت رسانید و در پیش روی آن حضرت جنگید و عده ای را کشت و خودش نیز به شرف شهادت رسید.

58- رمیث بن عمرو

در رجال شیخ آمده : رمیث بن عمرو از اصحاب حسین علیه السلام است ولی به شهادت او اشاره نشده است ولی از این که در زیارت رجبیه

آمده: (اَلْسَّلَامُ عَلٰی رُمَيْثِ بْنِ عَمْرِو) معلوم می شود که از شهداء کربلاست. (رضوان الله علیه)

59- زاهر بن عمر اسلمی

او از صحابه است و در حدیبیه در بیعت شجره حاضر بود و در جنگ خیبر شرکت داشت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده است و از یاران عمرو بن حمق خزاعی بود مردی شجاع و جنگ دیده و در محبت اهل بیت علیهم السلام معروف بود او در سال شصت هجری به حج رفت و در آن جا به خدمت امام حسین علیه السلام رسید و با آن حضرت به

کربلا آمد و به شرف شهادت رسید (1) در زیارت رجبیه آمده: (السَّلامُ عَلَی زَاهِرٍ مَوْلَی عَمْرٍو بْنِ الْحُمَاقِ) و در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَی زَاهِدٍ مَوْلَی عَمْرٍو بْنِ الْحَمَاقِ الْخَزَاعِیِّ) شاید «زاهد» از اشتباه ناسخان باشد در رجال شیخ فرموده: «حَضَرَ مَعَهُ کَرْبَلَا وَاسْتَشْهَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ» در مناقب او را از شهداء حمله ی اول فرموده است.

6- زهیر بن بشر خثعمی

ابن شهر آشوب فرموده: او از شهدای حمله ی اول است در زیارت ناحیه ی مقدسه آمده (السَّلامُ عَلَی زُهَيْرِ بْنِ بَشَرَ الْخَثْعَمِيِّ) و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلامُ عَلَی زُهَيْرِ بْنِ بَشَرَ) از آمدن سلام در هر دو زیارت معلوم می شود که آن بزرگوار از بزرگان شیعه و از رجال عظیم المنزله بوده است.

61- زهیر بن سلیم ازدی

زهیر بن سلیم بن عمرو ازدی اهل تاریخ نقل کرده اند او از کسانی است که در شب عاشورا به محضر امام علیه السلام آمد، آن گاه که دانست اهل کوفه به فکر جنگ با آن حضرت، هستند آنان که از قبیله ی «آزد» با آن حضرت بودند بدان ها پیوست. (2) در مناقب فرموده او از شهدای حمله ی اول

ص: 116

1- رجال شیخ و تنقیح المقال

2- تنقیح المقال.

است (1) او به شرف سلام حجت خدا مشرف گردیده و در زیارت ناحیه آمده است (السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمٍ الْأَزْدِيِّ).

ناگفته نماند: در زیارت رجبیه آمده (السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سَائِبٍ - السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سَلْمَانَ) در معجم رجال الحديث هر دورا به طور مستقل نقل کرده و به زیارت رجبیه استناد فرموده و می گوید: «من المستشهدین مع الحسین علیه السلام فی واقعة الطف» علی هذا باید گفت آن ها دو نفرند:

62- زهیر بن سائب

در زیارت رجبیه به او سلام آمده است شرح حال دیگری برای او پیدا نشد.

63- زهیر بن سلمان

در زیارت رجبیه فرموده السلام علی زهیر بن سلمان» در معجم رجال الحديث «سلیمان» فرموده ولی در زیارت به نقل بحار «سلمان» است.

64- زهیر بن قین

زهیر بن قین بجلی رضوان الله علیه او فرمانده میمنه لشکر امام صلوات الله علیه در کربلا- بود در شب عاشورا که امام اجازه داد اصحابش بروند

ص: 117

زهیر بن قین به امام علیه السلام گفت: به خدا قسم من دوست دارم مرا بکشند و سپس تکه تکه کنند سپس بار دیگر زنده کنند و بکشند و تکه تکه کنند و هزار بار این چنین تکرار شود در عوض خداوند کشته شدن را از تو و از این جوانان اهل بیت تو دفع کند:

(وَاللّٰهُ لَوَدِدْتُ اَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى اُقْتَلَ هَكَذَا اَلْفَ مَرَّةٍ، وَاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ، وَعَنْ اَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفَتِيَانِ مِنْ اَهْلِ بَيْتِكَ). (1)

و به نقل زیارت ناحیه چون امام علیه السلام به او اجازه ی رفتن داد (ظاهراً در روز عاشورا) گفت: نه والله این به هیچ وجه شدنی نیست که من پسر رسول خدا را در دست دشمنان اسیر بگذارم و خودم نجات یابم، خدا چنین روزی را برای من پیش نیاورد (لُقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ اُذِنَ لَهُ فِي الْاَنْصِرَافِ : لَا وَاللّٰهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ اَبَدًا، اَتَرَكُ ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَسِيْرًا فِي يَدِ الْاَعْدَاءِ وَاُنْجُو ! لَا اُرَانِيَّ اللّٰهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ) (2)

او روز عاشورا بعد از حجاج بن مسروق به میدان آمد و چنین گفت:

انا زهیر و انا بن القین *** اذودکم بالسيف عن حسین

ان حسیناً أحد السبطین *** من عترة البرّ التقی الزین

ذاک رسول الله غیر المین *** اضربکم و لا اری من شین

یا لیت نفسی قسمت قسمین

ص: 118

1- نفس المهموم ص 122

2- بحار ج 45 ص 71.

او مردم کوفه را خیلی نصیحت کرد که شاید متنبه شوند آخر الامر شمر بن ذی الجوشن تیری به او انداخت و نعره کشید ساکت باش خدا صدایت را قطع کند از بس حرف زدی خسته شدیم» «أسکت اسکن الله نأ مَتَكَ أَبْرَمَتْنَا بِكَثْرَةِ كَلَامِكَ»

زهیر جواب داد: ای پسر زنی که به پاشنه هایش می شاشید من با تو کاری ندارم تو حیوانی، به خدا قسم گمان ندارم حتی دو آیه از کتاب خدا را بلد باشی بشارت باد تو را خواری روز قیامت و عذاب الیم. (فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ : يَا بَنَ الْبَوَالِ عَلَى عَقَبِيهِ! مَا إِلَاكَ أَخَاطِبُ! إِنَّمَا أَنْتَ بِهَيْمَةٍ وَالله مَا أَظْنُكَ تُحْكِمُ مِنْ كِتَابِ اللهِ آيَتَيْنِ، فَأُبَشِّرُ بِالْخِزْيِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ)

شمر صدا زد: خدا تو را و امامت را تا ساعتی خواهد کشت زهیر جواب داد: آیا مرا با مرگ می ترسانی قسم به خدا قتل با اباعبدالله مرا از ماندن با شما خوش تر است.

بعد رو کرد به مردم و گفت: ای مردم این آدم میان تهی و احمق و امثال او، شما را از دیتان نفریبد والله شفاعت محمد صلی الله علیه و آله به قومی نمی رسد که خون های ذریه و اهل بیت او را و خون های یاران و مدافعین آن ها را ریخته اند: (فَوَالله لَا تَنَالُ شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَوْمًا هَرَأَقُوا دِمَاءَ ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَقَتَلُوا مَنْ نَصَرَهُمْ وَذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِمْ)

در آن وقت مردی ندا کرد: یا زهیر اباعبدالله علیه السلام می فرماید: برگرد به جان خودم قسم: همان طوری که مؤمن آل فرعون قوم خویش را

نصیحت نمود و در دعوت به راه حق اصرار کرد تو هم این ها را نصیحت کردی و اصرار در نصیحت نمودی اگر فایده ای بخشد.

(فناداه رجل فقال له : ان ابا عبدالله يقول لك اقبل، فلعمرى لئن كان مؤمناً آل فرعون نصّح لقومه و ابلغ في الدعاء ، لقد نصّحت لهؤلاء و ابلغت، لو نفع النصّح و الإبلّغ) (1)

آن گاه زهیر بعد از حجاج بن مسروق قدم به میدان گذاشت و با کمال قدرت عده ای از کوفیان لعین را به خاک انداخت کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی حمله کرده و زهیر را شهید کردند وقتی که زهیر به خاک افتاد امام صلوات الله علیه فرمود: (لا یبعدک الله یا زهیر و لعن الله قاتلک لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر) (2) خدا تو را از رحمت خویش دور نگرداند و خدا به قاتلت لعنت کند، لعنتی که به یهود کرد که به میمون ها و خوک ها مسخ شدند.

ناگفته نماند: زهیر بن قین، ابتدا عثمانی بود و در سال شصت هجری از حج به کوفه بر می گشت امام علیه السلام نیز به طرف کوفه می آمد، زهیر بن قین به علت عثمانی بودن نظرش آن بود که هر جا امام با لشکریانش نازل شد او حرکت کند و هر جا امام حرکت کرد او را با کسان

ص: 120

1- نفس المهموم ص 129.

2- بحار ج 45 ص 25.

ولی در یک منزل ناچار شدند در همان جا نازل شوند که آن حضرت نازل شده بود راوی گوید ما با زهیر بن قین مشغول طعام خوردن بودیم که یک نفر وارد شد و سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین مرا ابا عبدالله علیه السلام فرستاده که پیش او بیائی ما از این سخن همه مبہوت شدیم لقمه ها در دستان ماند گویی بالای سر ما مرغان لاشه خوار ایستاده و منتظر خوردن گوشت ما هستند.

فبینا نحن نتغذى من طعام لنا اذا قبل رسول الحسين عليه السلام حتى سلم ثم قال: يا زهیر بن القین ان ابا عبدالله الحسين عليه السلام يدعوك لتأثیه» زهیر در جواب عاجز ماند که چه کار کند زنش دلهم دختر عمرو (1) گفت: پسر رسول خدا به دنبال تو می فرستند و توقبول نمی کنی سبحان الله چه می شود که بروی و حرف او را بشنوی و برگردی.

به دنبال این سخن زهیر برخاست و به طرف امام علیه السلام رفت، بعد از کمی برگشت که شاد و خندان بود و دستور داد چادر و وسائل و متاعش را به طرف امام علیه السلام رفت بعد از کمی برگشت که شاد و خندان بود و دستور داد چادر و وسائل و متاعش را به طرف امام علیه السلام بردند، و به زنش گفت «انت طالق» تو را طلاق دادم من نمی خواهم از من ضرری به تو برسد من تصمیم گرفتم در محضر حسین علیه السلام باشم و خودم را فدای

ص: 121

1- نام او را دهم و دیلم هر دو گفته اند.

او کنم و با روحم او را حمایت نمایم، بعد مالی به زنش داد و او را به بعضی از عموزاده هایش سپرد که به خانواده اش برساند.

(فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ فَأَمَرَ بِنُفْسَاطِهِ وَ ثَقْلِهِ وَ رَحْلِهِ وَ مَتَاعِهِ فَقَوَّضَ وَ حُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ طَالِقُ الْحَقِّي بِأَهْلِكَ فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ بَسٌّ بِي إِلَّا خَيْرٌ... اِنِّي وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صَحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَفْدِيَةِ بِنَفْسِي وَأُفِيهِ بِرُوحِي ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا وَ سَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَى أَهْلِهَا)

زنش برخاست و گریه کرد و از زهیر خدا حافظی نمود و گفت خدا یار و و معین تو باشد خدا برای تو خیر پیش آورد مرا هم در قیامت پیش جد حسین علیه السلام یاد آور (فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَ بَكَتْ وَ دَعَتْهُ وَ قَالَتْ كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَ مُعِينًا خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

به نقل طبری: زهیر به یاران خود گفت هر کس از شما بخواهد با من بیاید و گرنه این آخرین دیدار ماست من حدیثی به شما نقل کنم، ما در جنگ های اسلامی در «بَلَنْجَر» (1) با دشمنان جنگیدیم، خداوند فتح پیش آورد و غنائم به دست آوردیم سلمان به ما :گفت آیا از این فتحی که خداوند پیش آورد و از این غنائم که به دست آمد شاد شدید؟ گفتیم : آری.

گفت اگر سید جوانان اهل بهشت را درک کردید به جنگیدن در حمایت او بیشتر از این شاد باشید من شما را به خدا می سپارم (إِنِّي سَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا غَزَوْنَا بَلَنْجَرَ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا، وَ أَصَبْنَا غَنَائِمَ فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ الْبَاهِلِيُّ...

ص: 122

1- در مرصداطلاع گوید: بلنجر (مثل غضنفر) شهری است در بلاد دریای خزر.

أَفْرَحْتُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ أَصَابْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ فَقُلْنَا نَعَمْ فَقَالَ إِذَا أَذْرَكْتُمْ سَيِّدَ بَابِ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا أَشَدَّ فَرَحًا بِقِتَالِكُمْ مَعَهُ مِمَّا أَصَابْتُمْ الْيَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ فَأَمَّا أَنَا فَأَسَدُ تَوَدُّعِكُمُ اللَّهُ (1) واقعاً عجیب است واقعاً عجیب است، واقعاً عجیب است زهیر بن حین در هر دو زیارت ناحیه و رجبیه به سلام امام علیه السلام مفتخر شده است.

65- زیاد بن عریب صائدی

سید در اعیان الشیعه فرموده او از شهدای کربلاست (2) در تنقیح المقال فرموده: زیاد بن عریب الهمدانی الصائدی اهل تاریخ گفته اند: او مردی شجاع شب زنده، دار کثیر الصلاة، معروف به عبادت بود، او در کربلا حاضر بود و با کمال رشادت جنگید و در حضور امام علیه السلام شهید شد.

66- زید بن ثبیت قیسی

در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ) چیزی درباره آن شهید بزرگوار در کتاب ها به دست نیامد ولی احتمال دارد که او همان «یزید بن ثبیت قیسی» باشد که با دو پسرش عبدالله و عبیدالله در کربلا شهید شدند و در زیارت ناحیه آمده (السَّلامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ - ابْنِیْ زَیْدَ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَیْسِیِّ) در این صورت به «یزید بن ثبیت» مستقلاً سلام

ص: 123

1- نفس المهموم ص 96

2- اعیان الشیعه ج 4 ص 300.

آمده و هکذا به دو پسرش شرح حال یزید بن ثبیت و دو پسرش در حرف یاء خواهد آمد. ناگفته نماند: در زیارت رجبیه آمده: (السَّلَامُ عَلَى بَدْرِ بْنِ رُقَيْطٍ وَابْنَيْ عَبْدِ اللَّهِ وَعُبَيْدِ اللَّهِ) آیا منظور از «بدر» هم یزید بن ثبیت است؟ الله اعلم.

67- زید بن معقل جعفی

مرحوم شیخ در رجال خویش او را از اصحاب حسین علیه السلام فرموده در زیارت ناحیه مقدسه آمده (السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ مَعْقِلِ الْجُعْفِيِّ)، احتمال دارد او «یزید بن معقل» باشد که خواهد آمد.

68- سالم غلام عامر بن مسلم

در زیارت ناحیه مقدسه آمده (السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ وَمَوْلَاهُ سَالِمٍ) در معجم رجال الحدیث فرموده: (سالم مولا عامر بن مسلم استشهد مع الحسين عليه السلام و سلم عليه في الزيارة الخارجة من الناحية المقدسة) و در تنقیح المقال فرموده: (من شهداء الطف) از زیارت ناحیه معلوم میشود از شهداء بزرگوار و اهل بصیرت است.

69- سالم مولی بنی مدینه الکلبی

در زیارت ناحیه مقدسه آمده (السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى بَنِي الْمَدِينَةِ الْكَلْبِيِّ) در تنقیح المقال فرموده سالم بن عمرو بن عبدالله مولی بنی المدینه، اهل تاریخ گفته اند او از شیعیان کوفه و مرد شجاعی بود، از یاران و

بیعت کنندگان مسلم بن عقیل بود بعد از شهادت مسلم دستگیر شد و فرار کرد و در میان قوم خود پنهانی می زیست و چون شنید اباعبدالله علیه السلام به کربلا آمده است با چند نفر از قبیله کلب از کوفه خارج شد و خودش را در کربلا به امام علیه السلام رسانید و در خدمت آن حضرت بود که در عاشورا به فیض شهادت نائل آمد (1) آمدن او به کربلا و ملحق شدن به امام علیه السلام حاکی از بصیرت و مکتبی کامل بودن اوست و زیارت ناحیه بر شرافتش افزوده است.

70- سعد بن حرث

سعد بن حرث بن سلمه انصاری او برادر ابوالحتوف است که در «ابوالحتوف» گفته شد. هر دو برادر از خوارج بودند که در قشون عمر بن سعد به کربلا آمدند و بعد هر دو مسبتصر شدند و در رکاب اباعبدالله صلوات الله علیه به فیض شهادت رسیده و عاقبت به خیر شدند به «ابوالحتوف» رجوع شود.

71- سعد بن حرث خزاعی

سعد بن حرث خزاعی غلام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بود او از صحابه است و از نیروی انتظامی آن حضرت در کوفه بود «وکان علی شرطه امیر المؤمنین بالکوفة» امام صلوات الله علیه او را حاکم آذربایجان کرد بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام در خدمت امام حسن علیه السلام بود سپس در خدمت امام حسین

ص: 125

علیه السلام آمد و با آن حضرت به مکه رفت و از مکه به کربلا آمد و در روز عاشورا بعد از جنگی سخت و اظهار رشادت ها به درجه شهادت نائل آمد در مناقب فرموده دو نفر از غلامان علی علیه السلام در کربلا شهید شدند «و مولیان من موالی امیرالمؤمنین علیه السلام» (1) یکی از آن دو نفر ظاهراً همین سعد بن حرث است.

72- سعد بن حنظله ی تمیمی

مناقب فرموده: سعد سعد بن حنظله بعد از عمرو بن خالد به میدان آمد و چنین گفت:

صبراً علی السیاف و الاسنة *** صبراً علیها لدخول الجنة

و حور عین ناعمات هنّه *** لمن یرید الفوز لا بالظنة

یا نفس للراحة فاجهدنه *** و فی طلاب الخیر فارغبنه (2)

1- بر زخم شمشیرها و نیزه ها برای رفتن به بهشت صبر می کنم

2- و برای رسیدن به حور عین نرم تن که در آن جا هستند

3- باید صبر کنم به نجاتی که یقینی است نه از روی گمان

4- ای نفس برای راحتی ابدی تلاش کن و به طلب خیر راغب باش

بعد از خواندن رجز خویش بر کفار حمله کرد و جنگ شدیدی راه

ص: 126

1- مناقب ج 4 ص 113

2- هاء در «هنّه - فاجهدنه - فارغبنه» برای سکت است «هنّه» یعنی «فی «هنا» در «فاجهدنه و فارغبنه» نون تأکید خفیفه است مناقب ج 4 ص 101، بحار ج 45 ص 18 از محمد بن ابی طالب.

انداخت و شهید شد اشعارش به ایمان و اخلاص و بصیرت کامل او دلالت دارد و این که از روی احساس وظیفه و احساس تکلیف می جنگیده است شرح حال بیشتری از وی پیدا نشد.

73- سعد بن عبد الله غلام عمرو بن خالد عبدالله

اهل تاریخ گفته اند: سعد بن عبدالله انسانی شریف و بلند همت بود که با مولای خود عمرو بن خالد به کربلا آمد و شهید شد، در زیارت ناحیه مقدسه نام او سعید آمده است (السَّلامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ السَّلامُ عَلَى سَعِيدِ مَوْلَاهُ) و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ خَلْفٍ وَ سَعِيدِ مَوْلَاهُ) در رجال شیخ آمده: «سعد بن عبدالله مولی عمرو بن خالد الاسدی... تبع مولا و اتی معه الی الحسین علیه السلام و قتل معه فی کربلا» شرح حال بیشتر آن پاکمرد در «عمرو بن خالد» خواهد آمد از جریان سلام در دو زیارت عظمت او معلوم می شود.

74- سعید بن عبدالله حنفی

همان است که در زیارت ناحیه مقدسه نام او «سعد» آمده و فرموده: (السَّلامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ) که امام صلوات الله علیه به او اجازه ی رفتن داد او در جواب عرض کرد نه به خدا قسم از تو دست نمی کشیم تا خدا بداند که ما در غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله از توبه خاطر او حمایت کرده ایم به خدا سوگند اگر بدانم که مرا می کشند بعد زنده می می کنند و بعد

می سوزانند و بعد خاکسترم را به باد می دهند و هفتاد بار آن را درباره من تکرار می کنند باز از تو جدا نمی شوم تا در مقابل تو کشته شوم... حال آن که این یک مُردن و یا کشته شدن است و بعد از آن کرامت و بهشتی است که پایان ندارد.

(السَّلامُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَدْ أذِنَ لَهُ فِي الانْصِرَافِ: لَا وَاللَّهِ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ، وَاللَّهُ لَوْ أَعْلَمَ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أَحْيِي ثُمَّ أَحْرِقُ ثُمَّ أَذْرِي وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ، حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ، وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا. (1)

وقتی امام حسین صلوات الله علیه نماز ظهر را خواند جنگ سختی ما بین یاران آن حضرت و اهل کوفه در گرفت دشمنان به امام علیه السلام نزدیک شدند سعید بن عبدالله در جلو آن حضرت ایستاد و هدف دشمن قرار گرفت از هر طرف تیری به سوی او می آمد و او همچنان در جلو امام علیه السلام ایستاده تیرها را به چهره و سینه و پهلوی دست می خرید و نمی گذاشت چیزی از آن ها به حضرت برسد تا در اثر کثرت جراحات به زمین افتاد و می گفت:

خدایا این ها را لعنت کن چنان که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی خدایا از من به پیامبرت سلام برسان و او را از درد زخم های من واقف

ص: 128

گردان من در یاری فرزند پیغمبر ثواب تو را می خواهم.

آن گاه به طرف امام صلوات الله علیه برگشت و گفت: یابن رسول الله آیا به وظیفه ی خود عمل کردم؟ امام علیه السلام فرمود: آری تو در بهشت هم پیش روی من خواهی بود و در آن دم روح از بدنش پرواز کرد.

(لما صلى الحسين عليه السلام الظهر صلوة الخوف اقتتلوا بعد الظهر فاشتد القتال و لما قرب الاعداء من الحسين عليه السلام و هو قائم بمكانه استقدم سعيد بن عبدالله الحنفی امام الحسين عليه السلام فاستهدف لهم يرمونه بالنبل يميناً و شمالاً و هو قائم بين يدي الحسين عليه السلام يقيه السهام طوراً بوجهه و طوراً بصدرة و طوراً بيده و طوراً بجنبه فلم يكذ يصل الى الحسين عليه السلام شيء من ذلك حتى سقط الحنفی الى الارض و هو يقول :

(اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنٌ عَادٍ وَ تُمُودَ اللَّهُمَّ أَبْلُغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ ، وَ أَبْلُغْهُ مَا لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الْجِرَاحِ ، فَإِنِّي أَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصْرِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ ثُمَّ التفت الى الحسين فقال: اوفيت يابن رسول الله؟ قال: نعم انت امامي في الجنة ثم فاضت نفسه النفيسة (1) در بدن او سیزده تیر بود غیر از زخم شمشیر و طعن نیزه (2) و در زیارت رجبیه اولین کسی که به او سلام آمده سعید بن عبدالله حنفی است.

ص: 129

1- تنقيح المقال، بحارج 45 ص 21

2- همان مصدر

سید در اعیان الشیعه فرموده از جمله شهدای کربلا سلمان بن مُضارب بجلی است (1) در معجم رجال الحدیث فرماید: عموزاده ی زهیر بن قین است گویند او با زهیر بن قین در کربلا شهید شد، او در سال شصت هجری با زهیر بن قین به مکه رفته بود چون زهیر به طرف امام علیه السلام برگشت او نیز با زهیر به آن حضرت ملحق شد و در کربلا به شهادت رسید. «کان مع زهیر، فلَمَّا عَدَلَ زهیر الی الحسین علیه السلام عَدَلَ معه و قتل يوم الطف» (2) رضوان الله علیه

76- سلیم غلام امام حسین علیه السلام

شیخ در رجال خویش فرموده سلیم غلام امام حسین علیه السلام بود که در کربلا در رکاب آن حضرت شهید شد در مناقب فرموده ده نفر از غلامان امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند، (3) سلیم از غلامان آن حضرت غیر از «سلیمان و قارب و منجج» است که خواهند آمد.

77- سلیمان غلام امام حسین علیه السلام

در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ عَوْفٍ الْحَضْرَمِيَّ) در معجم

ص: 130

1- اعیان الشیعه، ج 4 ص 300.

2- تنقیح المقال

3- مناقب ج 4 ص 113.

الرجال نیز عبارت زیارت را آورده است در تنقیح المقال فرموده امام حسین علیه السلام نامه ای به اشراف اهل بصره نوشت و آن را توسط غلام خودش سلیمان به بصره فرستاد منذر بن جارود عبدی او را گرفت و تحویل ابن زیاد داد و ابن زیاد دستور کشتن او را داد و سلیمان بن عوف او را شهید کرد (1) ولی ظهور زیارت ناحیه آن است که او در کربلا شهید شده است.

78-سوار بن منعم نهمی

در مناقب فرموده او از شهداء حمله ی اول است (2) اهل تاریخ گفته اند او از کسانی است که در وقت مهاده محضر امام علیه السلام آمد و تا تا روز

عاشورا در خدمت آن حضرت بود و چون جنگ شروع شد او مشغول جنگ گردید و در حمله اول زخمی شد و اسیر گردید او را پیش عمر بن سعد آوردند عمر خواست او را بکشد کسانی که در آن جا بودند شفاعت کردند و او تا شش ماه به صورت زخمی زندگی کرد و بعد در اثر زخم ها شهید شد. (3) در زیارت ناحیه آمده: (السَّلامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ) سلام بر آن زخم‌داری که اسیر شد که سوار بن ابی حمیر است.

ص: 131

1- تنقیح المقال

2- مناقب ج 4 ص 113

3- رجال شیخ و تنقیح المقال.

شیخ در رجال خویش فرموده سويد در کربلا حاضر بود و با حسين عليه السلام کشته شد «سويد هذا حَضَرَ الطَّف و قتل مع الحسين عليه السلام» در بحار از سيد بن طاووس نقل کرده: سويد بن عمرو مردی بزرگوار و کثیر الصلاة بود مانند شیران جنگید و در آن استقامت به خرج داد آن گاه با بدن مجروح میان کشتگان افتاد همان طور بی حرکت مانده بود که شنید کفار می گویند: حسين کشته شد او به زحمت از جای برخاست و از چکمه ی خود کاردی بیرون آورد و با آن کارد جنگید تا شهید شد. (1) رضوان الله عليه

80-سیف بن الحارث

در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ) او و مالک بن عبدالله که دو عموزاده بودند در وقتی که هنوز جنگی واقع نشده بود، به کربلا آمد و داخل قشون آن حضرت شدند آن دو در روز عاشورا در حالی که به وضع حضرت گریه می کردند محضر امام آمده و اجازه خواستند و گفتند (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ) امام صلوات الله عليه فرمود: «و عليكم السلام» آن گاه وارد میدان شده جنگیدند و شهید شدند (2) رضوان الله عليهما، مؤمن این طور می شود دینش را بر دنیا ترجیح می دهد قتل در راه خدا را بر

ص: 132

1- بحار ج 45 ص 24.

2- بحار ج 45 ص 31

حدیث مرد مؤمن با تو گویم *** که چون مرگش رسد خندان بمیرد

81- سیف بن مالک عبدی

در زیارت ناحیه مقدسه بر او سلام آمده: (السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ) و آن دلیل عظمت و جلالت قدر و ایمان خالص اوست در مناقب او را سیف بن مالک نمیری خوانده و از شهداء حمله اول است (1) او از شیعیان بصره و جزء تشکیلات شیعی در آن دیار بود او چون شنید که امام علیه السلام به مکه تشریف برده است با عده ای به مکه رفته و در خدمت امام ماندند و به کربلا آمدند و در رکاب و در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نائل آمدند، (2) رفتن به مکه و آمدن با آن حضرت به کربلا و به خون غلطیدن در محضر آن حضرت حکایت از حقایق دارد که «یدرک و لا یوصف» است.

82- شیب بن عبدالله نهشلی

در رجال شیخ آمده: شیب بن عبدالله نهشلی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس از اصحاب امام مجتبی علیه السلام و سپس از اصحاب اباعبدالله علیه السلام بود او در همه ی جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام (جمل، صفین، نهروان) حضور داشت و با امام حسین علیه السلام به مکه رفت

ص: 133

1- مناقب ج 4 ص 113

2- تنقیح المقال.

و در رکاب وی از مکه به کربلا آمد و در حمله ی اول به فیض شهادت نائل آمد (1) و کافی است در شأن او که مشرف به سلام در زیارت ناحیه مقدسه شده است چنان که فرموده: (السَّلَامُ عَلَى شَبِيبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ) گوارا باد بر او بهشت پروردگار

83- شوزب آزاد کرده ی شاکر

در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى شَوْذَبِ مَوْلَى شَاكِرٍ) او شوزب بن عبدالله همدانی شاکری، است او از رجال شیعه بود و از شاعران نامی به شمار می رفت و حافظ حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام بود، او برای نقل حدیث جلسات تشکیل می داد و مردم برای شنیدن حدیث پیش او می آمدند آن گاه که مسلم بن عقیل در کوفه شهید شد، او به مکه رفت و به خدمت امام صلوات الله علیه رسید و با آن حضرت به کربلا آمد و روز عاشورا عده زیادی را کشت و به شهادت رسید. (2)

روز عاشورا عابس بن ابی شیب که شوزب آزاد کرده آن ها بود به شوزب گفت: ای شوزب می خواهی چه کار کنی؟ گفت می خواهم در بیعت تو و یاری پسر پیامبر بجنگم تا شهید شوم عابس گفت: من هم نظرم درباره ی تو همین است پس برو پیش اباعبدالله علیه السلام تا تو را به حساب

ص: 134

1- رجال شیخ و تنقیح المقال.

2- رجال شیخ و تنقیح المقال.

آورد چنان که یاران دیگرش را به حساب می آورد و اگر دوستی غیر از تو داشتم خوش می داشتم که در پیش من شهید شود این روزی است که در حد توانایی باید در طلب اجر باشیم، شذب به محضر امام آمد، سلام کرد و رفت و شهید شد. (1)

84- ضرغامه بن مالک

او در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه به سلام حضرت حجه صلوات الله علیه شرف است که در هر دو فرموده (السَّلامُ عَلَى ضَرْغَامِهِ بْنِ مَالِكٍ) و آن حکایت از ولایت و اخلاص و ایمان کامل او دارد.

اهل تاریخ گفته اند، او از شیعیانی بود که به محض ورود مسلم بن عقیل به کوفه به مسلم بیعت کرد و بعد از شهادت او فرار کرد، آن گاه در قشون عمر بن سعد به کربلا آمد و به محض ورود به کربلا به طرف آن حضرت آمد و به او ملحق شد و در روز عاشورا عده زیادی را کشت خودش نیز به فیض شهادت رسید. (2) در ابصار العین آمده بعد از نماز ظهر در جنگ تن به تن به قتل رسید و در مناقب از شهدای حمله اول است.

85- عائد بن مجمل عائدی

سید در اعیان الشیعه فرموده عائد بن مجمل بن عبدالله عائدی از

ص: 135

1- نفس المهموم ص 150.

2- تنقیح المقال ضرغامه

شهدای کربلاست، مرحوم سماوی در ابصار العین فرموده: عائد با پدرش مجمّع در منزل «عذیب الهجانات» به محضر امام صلوات الله علیه رسیدند (جریان در آن در عمروبن خالد و مجمع خواهد آمد) صاحب حدائق فرموده: عائد در حمله اول کشته شد دیگران گفته اند: با پدرش در آغاز جنگ قبل از حمله اول کشته شدند (1) از این که با پدرش از محل خویش حرکت کرده و خود را در راه کربلا- به امام رسانده و با وی به کربلا آمده و شهید شده است، بصیرت و ایمان و اهل ولایت و هدفدار بودن او کاملاً روشن می شود «لقد مات علی بصيرة من دینه رضوان الله علیه»

86-عابس بن ابی شیب شاکری

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَی عَابِسِ بْنِ ابِی شَیْبِ الشَّاکِرِیِّ) و در زیارت رجبیه آمده: (السَّلامُ عَلَی عَابِسِ بْنِ شَیْبِ) بدون «ابی» در معجم رجال الحدیث «عابس بن شیب» را ترجیح داده است ولی شیخ در رجال عابس بن ابی شیب گفته است.

اهل تاریخ گفته اند: عابس بن شیب از رجال شیعه بود، رئیس و شجاع و خطیب و اهل عبادت و شب زنده دار بود و «بنوشاکر» در دوستی اهل بیت و خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام از مخلصین بودند و آن حضرت در صفین درباره ی آن ها: فرمود اگر بنی شاکر هزار نفر بودند، خداوند در

ص: 136

روی زمین به حق عبادت می شد: «لوتّم عدّتهم الفاعبد الله حق عبادته» همه اهل شجاعت و از بزرگان عرب بودند و آن ها را «فتیان الصباح» می گفتند.

آن گاه که مسلم بن عقیل به کوفه آمد و مردم به او بیعت می کردند عابس برخاست و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مسلم بن عقیل من با شما از طرف مردم سخن نمی گویم و مافی الضمیر آن ها را نمی دانم... و لیکن من به خدا قسم از آن چه در دل دارم می گویم به خدا قسم اگر مرا بخوانید اجابت می کنم و با دشمنان می جنگم و با این شمشیرم تا رسیدن به خدا می جنگم و جز پاداش خداوند مقصودی ندارم. (1)

و او در روز عاشورا به امام صلوات الله علیه گفت: یا اباعبدالله به خدا قسم در روی زمین عزیز از تو بر من و محبوب تر از تو بر من کسی نیست نه نزدیک و نه دور و اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جانم و خونم از تو دفاع کنم حتماً می کردم سلام بر تو یا اباعبدالله شهادت می دهم که من در دین تو و دین پدرت هستم.

«فسلم علی الحسین علیه السلام وقال: یا اباعبدالله اما والله ما أمسی علی وجه الارض قریب ولا بعيد اعزّ علیّ ولا احب الی منک و لو قدرت علی ان ادفع لفعلتُ السلام علیک یا اباعبدالله اشهد أنّی علی هداک و هدی اییک عنک الضمیم او القتل بشيء اعزّ علی من نفسی و دمی

این بگفت و شمشیر بدست به میدان آمد «ربیع بن تمیم» گوید: من

ص: 137

او را در جنگ ها دیده بودم و او شجاع ترین مردم بود چون دیدم وارد میدان شد گفتم ایها الناس این شیر شیران است. این عابس بن شیب است کسی به جنگ او نرود، عابس فریاد می زد حریفی نیست حریفی نیست؟

(فَقُلْتُ أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الْأَسَدُ الْأَسْوَدُ، هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبٍ لَا يَخْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْكُمْ. فَأَخَذَ يُنَادِي: أَلَا رَجُلٌ لِرَجُلٍ؟)

عمر بن سعد گفت: او را سنگباران کنید عابس چون چنین دید زره اش و کلاه جنگی اش را کنار انداخت و به کوفیان حمله ور شد به خدا قسم بیشتر از دویست نفر را در جلوش می راند (و از او فرار می کردند) سپس از هر طرف به او حمله کرده و او را شهید کردند سر بریده اش را در دست عده ای از کوفیان دیدم که هر یک می گفت: من او را کشتم، عمر بن سعد گفت: دعوا نکنید یک نفر نمی توانست او را بکشد همگی او را کشته اید و با این گفته میانشان صلح داد: «فَرَأَيْتَ رَأْسَهُ فِي أَيْدِي رِجَالٍ ذَوِي عُدَّةٍ هَذَا يَقُولُ: أَنَا قَتَلْتَهُ وَالْآخِرُ يَقُولُ كَذَلِكَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: لَا تَحْتَصِمُوا هَذَا لَمْ يَقْتُلْهُ إِنْسَانٌ وَاحِدٌ حَتَّى فَرَّقَ بَيْنَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ» (1) و او یکی از نامه های اهل کوفه را به مکه محضر امام علیه السلام برد و در محضر آن حضرت ماند و با وی به کربلا آمد

ص: 138

87- عامر بن حسان بن شریح

نجاشی در ترجمه ی عبدالله بن احمد بن عامر فرموده: عامر بن حسان از شهداء کربلاست: «و هو الذی قتل مع الحسین علیه السلام بکربلا» علی الظاهر: این همان عمار بن حسان است که در زیارت ناحیه ی مقدسه و رجبیه با سلام امام علیه السلام مشرف شده است مرحوم آیت الله خوئی در معجم رجال الحدیث چنین احتمال داده است در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلامُ عَلَی عَمَّارِ بْنِ حَسَّانٍ) و در زیارت ناحیه: (السَّلامُ عَلَی عَمَّارِ بْنِ حَسَّانِ بْنِ شَرِیحِ الطَّائِیِّ)

ناگفته نماند: پدر عمار که حسان باشد از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جمل و صفین در رکاب آن حضرت بود و در صفین شهید شد و خود عمار از شیعیان خالص و دلیر و شجاع و بنام بود، او از مکه در رکاب اباعبدالله علیه السلام بود و با او به کربلا آمد و چون روز عاشورا جنگ در گرفت پیش روی امام علیه السلام شهید شد (1) در مناقب فرموده از شهدای حمله ی اول است (2) شیخ نیز در رجال او را عمار گفته است.

88- عامر بن مسلم عبدی

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَی عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ) و در

ص: 139

1- رجال نجاشی، تنقیح المقال.

2- مناقب ج 4 ص 113.

رجبیه فرمود: (السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ مَوْلَاهُ مُسْلِمٍ) شیخ در رجال خویش فرموده: او از اصحاب حسین علیه السلام است و پدرش مسلم پسر حسان بن شریح است که در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.

اهل تاریخ گفته اند: عامر از شیعیان بصره بود، چون شنید که اباعبدالله علیه السلام به مکه رفته است او و غلامش سالم (یا مسلم) و یزید بن ثبیط عبدی به مکه رفتند و در خدمت آن حضرت بودند و با وی به کربلا آمدند و چون جنگ در گرفت در رکاب امام علیه السلام جنگیدند و شهید شدند (1) در مناقب او را از شهدای حمله ی اول گفته است (2) او مانند شهیدان دیگر از بصیرت کامل و احساس وظیفه و ولایت برخوردار بود و سلام دو زیارت فوق عظمت و بزرگواری او را به اوج رسانده است.

89- عباد بن مهاجر جهنی

سید امین در اعیان الشیعه فرموده: عباد بن مهاجر از شهدای عباد بن کربلاست (3) در تنقیح المقال فرموده: اهل تاریخ گفته اند: عباد بن مهاجر بن ابی مهاجر الجهنی از اهل «میه جهنی» در اطراف مدینه بود عده ای از آن ها

ص: 140

1- تنقیح المقال

2- مناقب ج 4 ص 113

3- اعیان الشیعه ج 4 ص 301

به امام علیه السلام پیوسته بودند و چون آن حضرت به منزل «زباله» رسید آن ها از حضرت جدا شده و رفتند (ظاهراً در آن وقت که خبر شهادت مسلم به حضرت رسید) ولی مهاجر فرصت را غنیمت شمرده و با آن بزرگوار ماند تا به کربلا، آمد و در کربلا شهادت را بر زنده ماندن ترجیح داد و در حضور اباعبدالله علیه السلام به خون غلطید و به خیل شهداء پیوست. رضوان الله علیه

90- عبد الاعلی بن یزید کلبی

سید محسن امین در اعیان الشیعه فرموده: عبد الاعلی از شهداء کربلاست (1) در تنقیح المقال آمده: اهل تاریخ گفته اند: عبد الاعلی مردی شجاع و از قارئان قرآن و از شیعیان کوفه بود به مسلم بن عقیل رضوان الله علیه پیوست و از مردم برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفت بعد از مسلم بن عقیل دستگیر و زندانی شد و به دستور ابن زیاد علیه لعائن الله گردن زده شد رضوان الله علیه که در پای عقیده ی خود قربانی شده است.

91- عبد الرحمن بن عبدالله ارجبی

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْكَدَرِ الْأُزْحَمِيِّ) در رجال شیخ فرموده او از اصحاب حسین علیه السلام است و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ) در

ص: 141

معجم رجال الحديث احتمال داده که منظور از آن همان «ارحبی» است و «بنوارحب» شعبه ای است از قبیله ی همدان از یمن.

به هر حال: عبدالرحمن بن عبدالله از تابعین است و مردی شجاع و دلیر بود و او یکی از آن چهار نفر است که نامه های اهل کوفه را به مکه محضر امام علیه السلام بردند، تعداد حدود پنجاه و سه (53) نامه بود آن ها در دوازدهم ماه رمضان وارد مکه معظمه شدند امام حسین صلوات الله علیه، که خواست مسلم بن عقیل را به کوفه بفرستد، عبدالرحمن و قیس بن مسهر و عماره بن عبید را با مسلم به کوفه فرستاد.

بعد از شهادت مسلم بن عقیل رضوان الله علیه، عبدالرحمن به مکه بازگشت و در و در خدمت امام علیه السلام بود و با وی به کربلا آمد (1) و در روز عاشورا در حمله ی اول به شهادت رسید (2) رضوان الله علیه و گوارا باد بر او رحمت و رضوان و بهشت خداوند

92-عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری

سید در اعیان الشیعه فرموده او از شهدای کربلاست (3) شیخ در رجال خویش فرموده: عبدالرحمن بن عبد ربه خزر جی از اصحاب حسین علیه السلام

ص: 142

1- تنقیح المقال

2- مناقب ج 4 ص 113

3- اعیان الشیعه ج 4 ص 301

است عبدالرحمن بن عبد ربه از صحابه است و از مخلصان اميرالمؤمنين عليه السلام بود، حضرت به او قرآن را آموخته و تربيت کرده بود (1) و او از جمله راويان حديث مبارك غدیر است.

ابن اثیر در اُسد الغابه (3347) او را عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری گفته نه «عبد ربّه» و از اصبع بن نباته نقل کرده: روزی اميرالمؤمنين عليه السلام در ميدان کوفه به مردم فرمود: هر کس جريان غدیر را از رسول خدا صلی الله عليه و آله شنیده برخیزد و شهادت دهد ولی هر کس که آن جا بوده، نه این که از ديگران شنیده باشد، دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند و آن ها عبارت بودند از:

ابو ایوب انصاری

ابو عمره بن عمرو بن محصن

ابو زینب

سهل بن حنیف

خزیمه بن ثابت

عبدالله بن ثابت انصاری

حبشی بن جناده ی سلولی

عبید بن عازب انصاری

ص: 143

نعمان بن عجلان انصاری

ثابت بن ودیعه ی انصاری

ابو فضاله ی انصاری

عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری

آن ها گفتند: «نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه (و آله) يقول (إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلِيٌّ وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ، أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ ، وَأَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ ، وَأَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ) ابن حجر در

الاصابه ج 2 ص 408 (5154) در حالات عبدالرحمن بن عبد ربّ الانصاری آن را از اصبع بن نباته نقل کرده و گوید: عده ای برخاسته و شهادت دادند از جمله عبدالرحمن بن عبد رب انصاری بود.

به هر حال : عبدالرحمن با امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا آمد و ملازم آن حضرت بود و روز عاشورا در راه ایمان و عقیده خود در حضور امام صلوات الله علیه به شهادت رسید (1) بعضی ها گفته اند: در حمله ی اول شهید شد ولی در مناقب او را از شهداء حمله ی اول نگفته است.

گویند او در کوفه برای امام علیه السلام از مردم بیعت می گرفت و او همانست که با بریر بن خضیر در مقابل خیمه ای که امام حسین علیه السلام در آن «نوره» مصرف می کرد ایستاده و منتظر بودند بعد از آن حضرت «نوره»

ص: 144

مصرف کنند و بریر با او شوخی می کرد و در حالات «بریر» گذشت این ها همه حاکی از شخصیت بزرگ و بصیرت نافذ آن بزرگوار است.

93-عبدالرحمن بن عروه ی غفاری

*عبدالرحمن بن عروه ی غفاری (1)

در زیارت ناحیه و در زیارت رجبیه به او و برادرش عبدالله سلام آمده است در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَيْ عُرْوَةَ بْنِ حِرَاقٍ الْغِفَارِيِّينَ) و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَيْ عُرْوَةَ)، از این دو سلام جلالت و عظمت آن ها کاملاً معلوم می شود که در صف اول و رتبه ی اول یاران ابا عبد الله علیه السلام بوده اند.

این دو برادر از اشراف کوفه و از شجاعان آن دیار بودند و نیز صاحب خدم و حشم بوده و جدشان «حراق» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب آن حضرت شرکت کرده بود.

آن دو در روز عاشورا محضر امام صلوات الله علیه آمدند و گفتند: یا ابا عبدالله السلام علیک ما آمدیم تا در پیش روی شما کشته شویم و از شما دفاع کنیم امام فرمود به به بر شما نزدیک من بیائید، آن ها در حالی که گریه می کردند به آن حضرت نزدیک می شدند امام علیه السلام فرموده پسران برادرم

ص: 145

1- این اسم را بعضی «عزره» (مثل نرمه) و بعضی «عروه» (مثل شبهه) گفته اند ولی در هر دو زیارت «عروه» آمده و آن صحیح است.

چرا گریه می کنید به خدا قسم امیدوارم بعد از ساعتی چشم شما (با دیدار پاداش حق) روشن شود گفتند: خدا ما را فدایت کند واللّه برای خود گریه نمی کنیم و برای تو گریه می کنیم می بینیم که دشمن تو را در میان گرفته و ما نمی توانیم به شما نفعی رسانیم.

امام فرمود: پسران برادرم خدا در مقابل این اندوه شما و این مواسات که مرا با وجود خود یاری می کنید پاداش اهل تقوی بدهد: «فقالا یا ابا عبد الله السلام عليك اِنَّه جئنا لنقتل بين يديك و ندفع عنك، فقال: مرحباً بكما اذنوا منّي، فدنوا منه، و هما يبكيان. فقال: يا ابني اخي ما يُبكيكما؟ فوالله الى لارجو ان تكونا بعد ساعة قريري العين.

فقالا جعلنا الله فداك و الله ما على انفسنا نبكي ولكن نبكي عليك نراك قد احيط يك و لانقدر على ان ننفعك فقال: جزاكم الله يا ابني اخي بوجدكما من ذلك و مواساتكما آياي بانفسكما احسن جزاء المتقين

آن وقت هر دو به امام سلام داده و امام علیه السلام به آن دو جواب فرموده و هر دو جنگیده و شهید شدند «ثم استقدما و قالوا: السلام عليك يا بن رسول الله فقال: وعليكما السلام و رحمة الله و بركاته فقاتلا حتى قتلا» (1)

ص: 146

ناگفته نماند : خوارزمی و دیگران که مرحوم مجلسی نیز از آن ها نقل کرده، غیر از این دو برادر یک نفر دیگری به نام عبدالرحمن بن عروه نقل می کنند که بعد از عمرو بن جُناده به میدان آمد و رجز خواند و گفت:

قد علمت حقاً بنو غفار *** و خندف بعد بنی نزار

لنضربنّ معشر الفجار *** بكلّ عَضْبٍ دُكِرَ بتار

یا قوم ذودوا عن بنی الاخیار *** بالمشرفیّ والقنا الخطّار

سپس وارد میدان شد و جنگید و شهید شد آیا این عبدالرحمن غیر از آن عبدالرحمن است؟ در مقتل ابو مخنف که از تاریخ طبری جمع آوری شده است آمده که در وقت جنگ یکی از آن دو برادر این رجز را خواند عبارت چنین است فجعلنا یقاتلان قریباً منه (امام علیه السلام) و احدهما یقول: قد عملت حقاً بنو غفار و خندف بعد بنی نزار» (1) علی هذا یکی از آن دو برادر بوده است.

94-عبدالرحمن بن عبدالله یَزَنی

*عبدالرحمن بن عبدالله یَزَنی (2)

در بحار و مناقب و مقتل خوارزمی آمده: سپس عبدالرحمن بن عبدالله یَزَنی به میدان آمد و رجز خواند و در حماسه اش به اعتقادش اشاره کرد و گفت:

انا بن عبدالله من آل یَزَن *** دینی علی دین حسین و حسن

ص: 147

1- مقتل ابی مخنف ص 151

2- یزن مثل شرف شعبه ای از قبیله ی حمیر است

اضربکم ضرب فتی من الیمین *** از جو بذاک الفوز عند المؤتمن (1)

من پسر عبدالله از آل یَزَن هستم دین من همان دین حسن و حسین علیهما السلام است شما را که جوانی یمنی هستم به شمشیر می کشم منظورم از این جهاد نجات در پیشگاه خداست در معجم رجال الحدیث فرموده: «عبدالرحمن بن عبدالله الیزنی من المقتولین بین یدی الحسین علیه السلام فی واقعة الطف و هو المبارز التاسع من اصحابه و کان یرتجز و یقول :

انا بن عبدالله من آل یَزَن *** دینی علی دین حسین و حسن

محمد مهدی شمس الدین در کتاب انصار الحسین احتمال داده که مراد از سلام در زیارت رجبیه (السَّلَامُ عَلَی عبدالرحمن بن عبدالله الْأَزْدِیِّ) او باشد رجز و حماسه ی عالیش مبین شخصیت و عظمت و ایمان و اخلاص او است چیزی از این زیادت در باره ی او یافت نشد.

95- عبدالرحمن ابن مسعود تیمی

سید در اعیان الشیعه فرموده او از شهدای کربلاست (2) در تنقیح المقال فرموده عبدالرحمن بن مسعود تیمی شیعه ی معروف و شجاع و مرد معروف و بنامی بود، روز هفتم محرم با پدرش مسعود بن حجاج به کربلا آمدند و هر دو در خدمت امام علیه السلام ماندند و در روز عاشورا به شهادت

ص: 148

1- بحار ج 45 ص 22، مناقب ج 2 ص 102

2- اعیان الشیعه ج 4 ص 301

رسیدند، در عظمت و جلالت او کافی است که در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَابْنِهِ) منظور از «ابنه» همان عبدالرحمن است و در زیارت رجبیه فقط به مسعود سلام آمده که خواهد آمد این که پدر و پسر بشنوند که حجت پروردگار به کربلا آمده و هر دو با اختیار به کربلا آیند و در رکاب امام شهید شوند از یک دنیا شجاعت و اخلاص و ایمان حکایت دارد از این جا معلوم می شود آن هائی که در رکاب امام جمع شده و حماسه ی عاشورا را به وجود آوردند چه کسانی بوده اند.

96-عبدالله بن ابی بکر بن ابی قحافه

سید امین در اعیان الشیعه ج 4 ص 301 از کتاب حیوان جاحظ نقل کرده: او از شهدای کربلاست اگر این نقل درست باشد مانعی ندارد چون یک پسر ابوبکر نیز محمد بن ابی بکر تربیت شده امیرالمؤمنین علیه السلام و انسان کاملی بود.

97-عبد الله بن بشر خثعمی

سید محسن امین در اعیان الشیعه فرموده عبدالله بشر از شهدای کربلاست (1) در تنقیح المقال آمده اهل تاریخ گفته اند: عبدالله و پدرش بشر از دلیران و ناموران میدان های جنگ، بودند و عبدالله با عمر بن سعد به کربلا

ص: 149

آمده بود، و قبل از شروع جنگ به قشون امام علیه السلام پیوست و در روز عاشورا در رکاب آن حضرت شربت شهادت نوشید: «و انه كان ممن خرج مع عمر بن سعد الى كربلاء، فلحق بالحسين عليه السلام في كربلاء قبل الحرب و لازمه حتى استشهد بين يديه يوم الطف» و به نقل بعضی: او از شهدای حمله ی اول است.

98- عبدالله بن عروه غفاری

شرح حال او در «عبدالرحمن بن عروه» گذشت در زیارت ناحیه آمده «السَّلامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَيْ حِراقٍ» و حراق از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بود و در جمل و صفین و نهروان ملازم آن حضرت بود.

99- عبد الله بن عمير كلبی

در زیارت ناحیه فرموده: «السَّلامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرٍ الْكَلْبِيِّ شَيْخٍ مَرْحُومٍ فِي رِجَالِ خُوَيْشٍ» او را از اصحاب امیرالمؤمنین و نیز از اصحاب امام حسین علیه السلام شمرده است به نام «عبدالله بن عمیره»

عبدالله بن عمیر در کوفه ساکن بود و زنی داشت به نام ام وهب او دید در کوفه مردم سرشماری می شوند تا به جنگ امام حسین علیه السلام بروند از آن ها پرسید اراده کجا را دارید؟ گفتند: می روند به سوی حسین بن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله گفت: والله من حریص بودم که با مشرکان جنگ کنم و من فکر می کنم جنگ با اینان که می خواهند

با پسر دختر پیامبرشان جنگ کنند ثوابش کمتر از جنگ با مشرکان نباشد.

او پیش زنش آمد و جریان را خبر داد و گفت می خواهم به کربلا بروم زنش گفت فکر صحیحی است خداوند خیر پیش بیاورد، مرا هم با خودت ببر او شب هنگام با زنش به کربلا آمده و به امام علیه السلام ملحق شدند روز عاشورا عمر بن سعد تیری به طرف امام علیه السلام انداخت و جنگ شروع شد.

یسار غلام زیاد بن ابی سفیان و سالم غلام عبیدالله بن زیاد به میدان آمده و حریف خواستند: «فَقَالَا: مَنْ يُبَارِزُ؟ لِيُخْرِجَ إِلَيْنَا بَعْضَ كُفٍّ» حبيب بن مظاهر و بریر بن خضیر حرکت کردند امام علیه السلام به آن دو فرمود بنشینید. عبدالله بن عمیر برخاست و گفت: یا ابا عبدالله به من اجازه بده به جنگ با آن دو بروم امام علیه السلام دید: او مردی است قد بلند چهارشانه با بازوان ستبر فرمود فکر می کنم تو قاتل حریفان باشی اگر خواستی برو.

عبدالله پیش یسار و سالم آمد گفتند: تو کیستی؟ او گفت: من عبدالله بن عمیر کلبی گفتند: ما تو را نمی شناسیم زهیر بن قین یا حبيب بن مظاهر و یا بریر بن خضیر بیاید عبدالله به یسار گفت پسر زن زناکار «یا بن الزانیة» تو از مبارزه با حریف خودداری می کنی هر کسی به جنگ تو بیاید بهتر از تو خواهد بود سپس حمله کرد و یسار را به خاک انداخت هنوز مشغول کشتن او بود که سالم به وی حمله کرد و انگشتان دست چپ

عبدالله بریده شد عبدالله برگشت سالم را نیز کشت و آن وقت گفت:

ان تکروني فانا بن کلب *** حسی بی‌تی فی علیم حسی

اَنتی امرء ذومرّة و عصب *** و لست بالخوّار عند النکب

انی زعیّم لک یا ام وهب *** بالطعن فیهم مقدماً والضرب

ضرب غلام مؤمن بالرّب

زنش ام وهب ستون خیمه را به دست گرفت و به یاری شوهرش آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد در کنار پاکان از ذریه محمد صلی الله علیه و آله بجنگ عبدالله خواست او را به نزد زنان برگرداند ولی او از لباس شوهرش گرفت و حاضر نشد و گفت: باید با تو بمیرم امام صلوات الله علیه به او فرمود خدا به شما جزای خیر بدهد برگرد و با زنان باش بر زنان جهاد واجب نیست ام وهب برگشت (1) جنگ شدیدی درگرفت عبدالله کلبی چند نفر را نیز کشت و خودش به دست دو نفر از کوفیان به نام هانی بن ثبیت و بکیر بن حی تمیمی به شهادت رسید.

100- عبدالله بن یزید بن ثبیت

*عبدالله بن یزید بن ثبیت (2)

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ) در مناقب فرموده: هر دو برادر از شهدای حمله اول هستند ولی نام پدرشان در مناقب «یزید» است نه «یزید» و در زیارت رجبیه آمده

ص: 152

1- مقتل ابی مخنف ص 123 نفس المهموم ص 137.

2- ثبیت و ثبیط هر دو گفته شده ولی در زیارت ناحیه «ثبیت» است.

(السَّلَامُ عَلَى بَدْرِ بْنِ زُقَيْطٍ وَابْنَيْهِ عَبْدِ اللَّهِ وَغُيَيْدِ اللَّهِ) این دو بزرگوار با پدرشان یزید بن ثبیت از بصره به مکه رفته و در رکاب امام سلام الله علیه به کربلا آمده و شهید شدند، شرح حال آن ها در یزید بن ثبیت خواهد آمد، سلام زیارت از عظمت و اخلاص و ایمان آندو حکایت دارد.

101- عبید الله یزید بن ثبیت

برادر عبدالله فوق است که گفته شد و از شهدای حمله اول است

102- عقبه بن سمعان

شیخ در رجال خویش فرموده او از اصحاب حسین علیه السلام است در زیارت رجبیه آمده: (السَّلَامُ عَلَى عُقْبَةَ بْنِ سَمْعَانَ) در معجم رجال الحدیث فرموده: «واستشهد بین یدی الحسین علیه السلام» در تنقیح المقال و غیره و غیره آمده: عقبه غلام رباب زن حضرت اباعبدالله علیه السلام بود، آن گاه که امام علیه السلام در راه کوفه با یاران حر بن یزید صحبت کرد و فرموده: من در جواب نامه و فرستاده های شما آمده ام حر بن یزید: گفت والله من نمی دانم این نامه ها چیست و فرستاده ها کدامند؟ امام علیه السلام فرمود یا عقبه بن سمعان آن دو تا خورجین را که نامه های کوفیان در آن است بیاور عقبه دو تا خورجین را آورد که از نامه بودند و آن ها را به زمین ریخت حر گفت: ما از

ص: 153

باز نقل شده که در روز عاشورا چون امام علیه السلام شهید شد، عقبه بر اسبی سوار شده و فرار کرد کوفیان او را گرفته و بعد آزاد کردند و او بعداً جریان کربلا را نقل می کرد و مردم از او یاد می گرفتند (2) ولی سلام زیارت این نقل را تضعیف می کند والله العالم و در روز عاشورا امام علیه السلام بعد از خطبه خواندن چون از اسب پیاده شد فرمود: «عقبه آن را عقال کن»

103- عقبه بن صلت جهنی

سید در اعیان الشیعه فرموده او از شهدای کربلاست (3) در تنقیح المقال فرموده عقبه یک روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و آن وقت که امام حسین علیه السلام به عراق می رفت به آن حضرت ملحق شد و با آن بزرگوار بود که در کربلا شهید گردید

104- عمار بن حسان طائی

در مناقب فرموده عمار بن حسان طائی از شهدای حمله ی اول است (4) در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانِ بْنِ شَرِیحٍ

ص: 154

1- ارشاد مفید ص 207

2- رجال شیخ، تنقیح المقال

3- اعیان الشیعه ج 4 ص 301

4- مناقب ج 4 ص 113.

الطائفي) و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانٍ) شیخ در رجال فرموده او از اصحاب حسین علیه السلام است.

در تنقیح المقال فرموده: او از شیعیان خالص اهل بیت علیهم السلام و از شجاعان معروف بود، در مکه به خدمت امام صلوات الله علیه رسید و با آن حضرت به کربلا آمد و در روز عاشورا چون جنگ شدن یافت به میدان رفت و به شهادت رسید، (1) سلام در دو زیارت و هکذا آمدن وی با آن حضرت به کربلا دلیل اخلاص و ایمان و هدفدار و مکتبی بودن اوست مرحوم سماوی در «ابصار العین» فرمود: حسان پدر عمار از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است در جمل شرکت داشت و در صفین به شهادت رسید.

105-عمار بن ابی سلامه دالانی

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده (السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ) در مناقب فرموده از شهدای حمله ی اول است (2) در رجال شیخ آمده : عمار بن ابی سلامه ی دالانی از اصحاب حسین علیه السلام است، ابن حجر در «الاصابه» گوید: عمار بن ابی سلامه از صحابه است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و در همه جنگ های علی علیه السلام حضور داشته و با حسین بن علی در کربلا کشته شده است: «عمار بن ابی سلامه بن

ص: 155

1- تنقیح المقال عمار بن حسان

2- مناقب ج 4 ص 113.

کرد و به او پیوست و با او بر ابن زیاد خروج کرد، بعد از شهادت مسلم از کوفه بیرون آمد و خود را در راه کوفه به امام حسین صلوات الله علیه رسانید و در خدمت آن حضرت به کربلا آمد و در روز عاشورا به شرف شهادت نائل گردید رحمت و رضوان خدا بر او باد.

109- عمرو بن جناده انصاری

او با پدرش جناده بن کعب از مکه در خدمت اباعبدالله علیه السلام به کربلا آمدند مادرش نیز با آن ها بود و او یازده سال داشت، پس از آن که پدرش جناده شهید شد مادرش به او گفت پسر عزیزم برخیز در محضر پسر رسول الله جهاد کن او محضر امام صلوات الله علیه آمد و اجازه میدان خواست.

امام علیه السلام فرمود این جوان پدرش شهید شده شاید مادرش راضی نباشد جوان گفت، مادرم به من امر کرده و لباس جنگ به من پوشانده است او با گریه و زاری از امام علیه السلام اجازه گرفت و به میدان آمد و رجز خواند و گفت :

امیری حسین و نعم الامیر *** سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمة والداه *** فهل تعلمون له من نظیر

له طلعة مثل شمس الضحی *** له غرة مثل بدر منیر

امیر من حسین است و چه نیکو امیری است، او مایه ی شادی قلب رسول خداست علی و فاطمه پدر و مادر او هستند آیا کسی را مانند او

قیافه اش مانند آفتاب عالمتاب و نورانیت چهره اش مانند ماه شب چهارده است او جنگید تا به شهادت رسید سرش را قطع کرده و به طرف قشون امام علیه السلام انداختند مادرش سرش را برداشت و به آغوش کشید و گفت: خوب شهید شدی ای پسر عزیزم ای سرور دلم و ای روشنی چشمم (فَحَمَلْتُ أُمَّهُ رَأْسَهُ وَقَالَتْ: أَحْسَنْتَ يَا بُنَيَّ! يَا سُرُورَ قَلْبِي وَيَا قُرَّةَ عَيْنِي).

آن گاه مادرش ستون خیمه را برگرفت و به میدان آمد و رجز خواند و دو نفر را کشت امام صلوات الله علیه به او دستور داد که به خیمه بازگردد. (1)

110- عمرو بن خالد ازدی

مرحوم مجلسی در بحار فرموده: بعد از وهب بن عبدالله عمرو بن خالد ازدی به میدان آمد و در پیش اشقیای کوفه رجز خواند و با جرئت و صلابت تمام گفت:

ایک یا نفس الی الرحمن *** فابشری بالروح و الريحان

الیوم تجزین علی الاحسان *** قد کان منك غابر الزمان

ما خُطَّ باللوح لَدَى الدِّیَانِ *** لا تجزعی فکلّ حی فان

والصبر احظی لك بالزمان *** با معشر الأزد بنی قحطان

ای نفس بشتاب به سوی خدای رحمن مژده باد تو را روح و

ص: 159

ریحان خداوندی (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ)

امروز احسان خداوندی را جزا داده می شوی شهادت تو در زمان گذشته در لوح محفوظ خداوند نوشته شده بود ناراحت مباش همه خواهند مرد، یا قوم آزد بنی قحطان استقامت برای تو بهتر است، پس شروع به جنگ کرد و شهید شد.

ابن شهر آشوب در مناقب و خوارزمی نیز در مقتل الحسین چنین گفته اند و رجز فوق را با کمی تفاوت آورده اند و هر سه گفته اند: بعد از او پسرش خالد بن عمرو به میدان آمد و شهید شد و در رجز خود از قحطان نام برد و به پدرش اشاره کرد و گفت:

صبراً علی الموت بنی قحطان *** کیما تکون فی رضی الرحمان

ذی المجد والعزة و البرهان *** یا ابتاه قد صرت فی الجنان

علی هذا این «عمرو بن خالد ازدی» غیر از «عمر بن خالد صیداوی» است که خواهد آمد.

111- عمرو بن صبیعه ی ضَبَعِی

در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَی عَمْرِو بْنِ صُبَيْعَةَ الضَّبْعِيِّ) و در زیارت رجبیه به عکس آمده: (السَّلَامُ عَلَی صُبَيْعَةَ بْنِ عَمْرٍو) ظاهراً از اشتباه ناسخان باشد شیخ طوسی در رجال خویش فرموده: او از اصحاب حسین علیه السلام است ابن شهر آشوب فرموده: «عمرو بن مشیعه» از شهدای حمله ی اول است ظاهراً همان ضبیعه باشد که اشتباه شده است.

در تنقیح المقال آمده: او از شجاعان معروف و مشهور و زبانزد مردم بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و صحابی است، او با عمر بن سعد به کربلا آمد و چون اباعبدالله علیه السلام فرمود به من نامه نوشته و مرا خواسته اند اگر حاضر نیستید بر می گردم و عمر بن سعد (علیه لعائن الله) نپذیرفت عمرو بن ضبیعه به سوی امام صلوات الله علیه برگشت و در یاری آن حضرت شربت شهادت نوشید سلام زیارت ناحیه نشان می دهد که به طور کلی عوض شده و با احساس تکلیف در محضر حضرت ولی الله جان باخته است رضوان الله علیه برگشتن به طرف امام علیه السلام و گذشتن از جان در دفاع از وی روشن کننده این حقیقت است.

112- عمرو بن عبدالله جندعی

در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى الْمُزْتَنِّ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَنْدَعِيُّ) یعنی: سلام بر کسی که به طور مجروح (با سوار بن ابی حمیر) از معرکه بیرون برده شد از این کلام معلوم می شود که «عمرو بن عبدالله» مجروح شده و از میدان بیرون رفته است در مناقب فرموده عمرو جندعی از شهدای حمله ی اوّل است. (1)

در ابصار العین و تنقیح المقال: آمده عمرو بن عبدالله قبل از عاشورا در کربلا به خدمت امام صلوات الله علیه رسید و روز عاشورا به میدان آمد و

ص: 161

جراحات سختی بر پیکر او وارد شد و ضربتی بر سرش زدند که او را از کار انداخت و به زمین افتاد عموزادگانش او را از معرکه بیرون بردند او یکسال تمام با آن زخم در رختخواب ماند و بعد از یکسال شهید شد (1) و او آخرین کس در زیارت ناحیه مقدسه است که فرموده: (السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ الْهَمْدَانِيِّ، السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَثِّ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَنْدَعِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ)

113- عمرو بن قرظة بن كعب انصاری

در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى عَمْرٍو بْنِ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ) سلام زیارت حاکی از اخلاص و ایمان اوست که در راه عقیده و با احساس تکلیف جنگیده و شهید شده است.

پدرش قرظة بن کعب از صحابه و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام است، قرظہ از مدینه به کوفه آمد و در کوفه ساکن شد و در جنگ های علی علیه السلام همراه او بود امام صلوات الله علیه او را به حکومت فارس منصوب کرد فرزندانی از او ماند که مشهورترین آن ها عمرو و علی بود.

عمرو بن قرظہ پیش از عاشورا در کربلا به خدمت امام علیه السلام رسید و میان آن حضرت و عمر بن سعد رابط بود مطالب آن دورا به یکدیگر می رساند و با آمدن شمر به کربلا آن مذاکرات قطع شد، او در روز

ص: 162

1- تنقیح المقال و ابصار العین عمرو بن عبدالله.

عاشورا از امام صلوات الله علیه اجازه گرفت و به میدان آمد و با صلابت تمام جنگید و در حماسه ی خود چنین گفت:

قد علمت کتابة الانصار *** ان سوف احمى حوزة الدمار

ضرب غلام غیرنکس شار *** دون حسین مهجتي و داری

قوم انصار می دانند که من مدافعم آن چه که حمایتش بر من لازم است حمله ی مردی که جانباز است و فرار نکن جان می دهم در راه حسین که خون من و مال من است. (1)

سپس مدتی جنگید و برای حفظ جان امام علیه السلام از جنگ برگشت و پیش روی آن حضرت ایستاد تیری که به سوی امام انداخته می شد با دست جلوش را می گرفت و هر شمشیری که می آمد به جان می خرید به قدری از امام دفاع کرد که تا به زمین نیفتاده بود نگذاشت صدمه ای به آن حضرت برسد ولی از کثرت جراحات به زمین غلتید و رو کرد به امام علیه السلام و گفت:

یابن رسول الله به عهد خود وفا کردم؟ فرمود: آری تو در بهشت در جلو من خواهی بود از من به جدم رسول خدا سلام برسان و بگو: پسرت حسین نیز بعد از من می آید. (وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ، حَتَّى أُثْنِ بِالجِرَاحِ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْفَيْتُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، أَنْتَ؟ أَمَامِي فِي

ص: 163

114- عمرو بن مطاع جعفی

در بحار از مناقب نقل: کرده بعد از مالک بن انس کاهلی عمرو بن مطاع جعفی به میدان آمد و در رجز و حماسه با صلابت خود چنین گفت:

انا بن جعفر و ابي مطاع *** وفي يميني مرهف قطاع

و اسمر في رأسه لماع *** يري له من ضوئه شعاع

اليوم قد طاب لنا الفراغ *** دون حسين الضرب و السطاع (2)

يُرجى بذاك الفوز و الدفاع *** عن حرّ نار حين لا انقطاع

من پسر قبیله ی جعفم و پدرم مطاع است در دستم شمشیر برنده ای هست و در برم نیزه ای که سر نیزه اش براق است و برقش آشکار است.

امروز کشتن سران کوفه و امروز شمشیر به کار بردن و آن را به صدا درآوردن برای دفاع از حسین علیه السلام، بر ما مباح است.

با این حمایت امید نجات دارم از آتشی که پایان ندارد آن گاه حمله کرد و تا رسیدن به شهادت جنگید این شهادت و فداکاری در مناقب و مقتل خوارزمی نیز آمده است. (3)

ص: 164

1- بحار ج 45 ص 22.

2- فراع جمع فرع یعنی بزرگ قوم سطاع: صدای شمشیر و تیر.

3- بحار ج 45 ص 25، مناقب ج 4 ص 102، مقتل خوارزمی ج 2 ص 14.

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ الصَّيْدَاوِيِّ) در معجم رجال الحديث فرموده: «عمر بن ... خالد الصیداوی من المستشهدین بین یدی الحسین علیه السلام و قد وقع التسليم عليه في الزيارة الناحية المقدسة» در کتاب انصار الحسین احتمال داده که مراد از زیارت رجبیه: (السَّلامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ خَلْفٍ) او باشد و تصحیف شده است.

عمر بن خالد از محترمین کوفه و از شیعیان با اخلاص بود که همراه مسلم بن عقیل قیام کرد و پس از شهادت مسلم متواری شد و چون شنید قیس بن مسهر فرستاده ی امام علیه السلام را کشته اند و او به مردم خبر داده بود که امام علیه السلام در منزل «حاجر» است عمر بن خالد از کوفه بیرون آمد و با غلامش سعد و مجّع بن عائذ و پسرش و جناده بن حرث سلمان و غلام نافع بجلی از کوفه خارج شدند و طرمّاح بن عدی طائی راهنمای آن ها بود.

طرمّاح آن ها را از بیراهه برد تا این که در «عذیب الهجانات» به خدمت امام صلوات الله علیه رسیدند و سلام کردند و اشعاری خواندند امام فرمود: به خدا قسم من امیدوارم که سرانجام ما - خواه شهادت و یا پیروزی - ختم به خیر شود.

چون حرّ بن یزید آن چند نفر را دید به امام علیه السلام گفت: این چند نفر از کوفه هستند و جزو همراهان شما نیستند و من آن ها را زندانی می کنم

و یا بر می گردانم امام فرمود: من از آن ها مانند جان خودم دفاع می کنم زیرا آنان یاران من هستند و توبه ما قول داده ای که تا آمدن نامه ابن زیاد متعرض ما نشوی.

حرّ گفت: درست است ولی اینان همراه شما نیامده اند، امام فرمود: این ها یاران من هستند و در حکم افرادی هستند که با من آمده اند و اگر به قوت عمل نکنی من با تو می جنگم حرّ چون چنین دید کوتاه آمد و از آن ها دست برداشت.

آن ها با آن حضرت به کربلا آمدند و همگی به دشمن حمله کردند اهل کوفه آنان را محاصره نمودند امام علیه السلام برادرش عباس را به کمک آنان فرستاد عباس علیه السلام محاصره را شکافت و آن ها را نجات داد و آن ها مجروح شده بودند و در برگشت مورد حمله ی مجدد واقع شدند و میان عباس علیه السلام و آن ها فاصله شده بود و همگی به شهادت رسیدند. (1)

سید بن طاووس فرموده: عمر ... بن خالد پیش امام علیه السلام آمد و گفت: یا ابا عبدالله می خواهم پیش رفقایم بروم و ناراحتم از این که زنده بمانم و تو را تنها و مقتول ببینم. امام علیه السلام فرمود قدم پیش بگذار ما هم بعد از ساعتی پیش تو خواهیم آمد (ثم برز عمر ... خالد الصيدای فقال للحسین علیه السلام یا ابا عبدالله قد هممت أن الحق بأصحابی، وکریهت أن أتخلف فأراک وحیداً فریداً بین أهلیک قتیلاً، فقال له الحسین علیه السلام: تقدّم فإنّا لا حقون بک عن

ص: 166

سَاعِهِ . فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ (1) ناگفته نماند : عمر بن عبدالله صائدی در «ابو ثمامه» گذشت.

116- عمیر بن عبدالله المذحجی

در معجم رجال الحديث آمده: عمیر بن عبدالله المذحجی از شهید شدگان در محضر اباعبدالله علیه السلام است در مناقب نیز حال او آمده، است مجلسی رحمه الله در بحار فرموده بعد از سعد بن حنظله، تمیمی عمیر بن عبدالله مذحجی به میدان آمد و چنین گفت:

قَدْ عَلِمْتُ سَعْدٌ وَحِيٌّ مَذْحِجٍ *** أَنِّي لَدَى الْهَيْجَاءِ لَيْثٌ مُحَرَّجٌ

اعْلَوْ بِسَيْفِي هَامَةَ الْمَذْحِجِ *** وَأَتْرُكُ الْقُرْنَ لَدَى التَّعْرِجِ

فَرِيسَةُ الضَّبُعِ الْأَذَلِّ الْأَعْرَجِ

قوم سعد و قوم مذحج می دانند که من در جنگ به تنگی نمی افتم سر حریف زره پوشیده را از تنش می اندازم و حریف را در حال دست و پا زدن طعمه ی درنده ی ذلیل و پاشکسته می گردانم او مرتب می جنگید تا به دست دو ستمگر بنام های مسلم ضبائی و عبد الله بجلی شهید شد. (2) رضوان الله علیه

ص: 167

1- بحار ج 45 ص 23 مقتل خوارزمی ج 2 ص 24.

2- بحار ج 45 ص 18

117- غلام ترکی از غلامان امام علیه السلام

مرحوم مجلسی در بحار فرموده: بعد از عبدالله و عبیدالله غفاری غلام امام علیه السلام است که ترک بود به میدان آمد او قاری قرآن بود و می جنگید و می گفت

البحر من ضربی و طعنی یصطلي *** والجوّ من سهمی و نبلی یمتلی

إذا حسامي في يميني ینجلي *** یَشَقُّ قلب الحاسد المبجلي

دریا از ضرب و نیزه زدن من به جوش می آید و هوا از تیرهای من تاریک می گردد

آن گاه که شمشیر در کفم برق زند قلب بدخواه بزرگ پاره می شود

او عده ای را کشت و سپس به زمین افتاد امام صلوات الله علیه، به بالین او، آمد، گریست و صورت به صورت او گذاشت او چشم باز کرد و امام را دید و تبسم و بعد به شهادت رسید: (فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ فَفَتَحَ عَيْنَهُ فَرَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ صَارَ إِلَى رَبِّهِ رَضَى اللَّهُ عَنْهُ) (1)

118- غلام ترک حر بن یزید

در مناقب فرموده: روایت شده که غلام حر بن یزید که ترک بود به میدان آمد و آن وقت اشعاری را که از غلام حسین علیه السلام نقل شد، به او نسبت داده است. (2)

ص: 168

1- بحار ج 45 ص 30

2- مناقب ج 4 ص 104

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده (السَّلامُ عَلَى قَارِبِ مَوْلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ) (1) در تنقیح المقال فرموده: قارب بن عبدالله دثلی غلام امام صلوات الله علیه بود قارب با آن حضرت از مدینه به مکه رفت و از مکه به کربلا آمد و در حمله ی اول یک ساعت به ظهر مانده شهید شد سلامی که در زیارت ناحیه آمده بیانگر عظمت و شخصیت و ایمان اوست در معجم رجال الحديث آمده:

قارب مولى الحسين بن على عليه السلام من المستشهدين بين یدی الحسين عليه السلام وقد وقع التسليم عليه في زيارة الناحية المقدسه»

120- قاسط بن زهير تغلبی

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَى قَاسِطٍ وَكَرِشٍ ابْنَيْ ظَهْرِ التَّغْلِبِيِّينَ) سلام بر قاسط و کرش و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلامُ عَلَى قَاسِطٍ وَكَرِشٍ ابْنَيْ ظَهْرِ) (2) ابن شهر آشوب قاسط را از شهدای حمله اول گفته است در تنقیح الرجال و ابصار العین سماوی آمده: قاسط بن ... ظهیر و دو برادرش کردوس و مقسط از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و در جنگ های آن حضرت شرکت داشتند سپس با امام حسن علیه السلام بودند و

ص: 169

1- بحار ج 45 ص 69

2- ظهیر و زهیر هر دو آمده است.

چون آن حضرت به مدینه تشریف برد آن ها در کوفه ماندند و چون مطلع شدند که امام حسین علیه السلام به کربلا آمده دست از جان شسته و شب عاشورا خود را به امام علیه السلام رساندند و روز عاشورا هر سه برادر در حمله ی اول شهید شدند. (1)

121- قاسم بن حبیب آزدی

در زیارت ناحیه مقدّسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبٍ الْأَزْدِيِّ) (2) و در زیارت رجبیه بدون «الازدی» است، (3) شیخ در رجال فرموده: او از اصحاب حسین علیه السلام است و به شهادت او اشاره نکرده است.

قاسم بن حبیب از شیعیان نامدار کوفه و از شجاعان به نام روزگار خود بود او خودش را از قشوی عمر بن سعد نشان داد و با آن ها به کربلا آمد و چون به کربلا رسید به امام حسین علیه السلام ملحق شد و در پیشگاه امام صلوات الله علیه به فیض شهادت رسید. (4)

122- قره بن ابی قره ی غفاری

در بحار نقل کرده: بعد از یحیی بن سلیم مازنی قره بن ابی قره ی

ص: 170

1- تنقیح المقال قاسط.

2- بحار ج 45 ص 73.

3- بحار ج 98 ص 341

4- تنقیح المقال: قاسم بن حبیب

غفاری به میدان آمد و در رجز و در حماسه ی خود چنین گفت:

قد علمت حقاً بنو غفار *** و خندف بعد بنی نزار (1)

بانی الليث لدى الغيار *** لأضربنّ معشر الفجار

بكلّ غضب ذكر بتار *** ضرباً وجيعاً عن بني الاخيار

رهط النبى السادة الابرار

بنی غفار و بنی خندف و بنی نزار دانسته اند که من در وقت حمیت و دفاع شیرم گروه فاجران را با شمشیر بر آن می زنم در حمایت از پاکزادگان که اهل بیت پیامبراند می جنگم بعد حمله کرد و جنگید و شهید شد (2) همین مطلب را ابن شهر آشوب در مناقب و خوارزمی در مقتل الحسین نقل کرده است (3) چیز دیگری درباره ی او رحمة الله عليه پیدا نکردم در معجم رجال الحديث فرموده: (قُرَّةُ بْنُ أَبِي قُرَّةَ الْغِفَارِيُّ قَالَ بَنَ شَهْرَ أَشُوبَ فِي الْمَنَاقِبِ... شَهِدَ وَقَعَةَ الطَّفِّ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقُتِلَ)

123- قعنب بن عمرو نمیری

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: (السَّلَامُ عَلَى قَعْنَبِ بْنِ عَمْرِو التَّمَرِيِّ) (عوض نمری یا نمیری) سلام زیارت حاکی از عظمت و بزرگواری و

ص: 171

1- خندف : نام زنی است غیار شاید به معنی حمیت و غیرت باشد. غضب و بتار : شمشیر بران. وجیع: درد آور.

2- بحار ج 45 ص 24.

3- مناقب ج 4 ص 102، مقتل الحسین ج 2 ص 18.

اخلاص و ایمان اوست اهل تاریخ گفته اند: او از شیعیان بصره بود، چون شنید که اباعبدالله علیه السلام به کربلا آمده است خودش را در کربلا به امام علیه السلام رسانید و در خدمت آن بزرگوار ماند و در روز عاشورا جام شهادت به سر کشید رضوان الله علیه

124- کردوس (گَرش) بن زهیر

شرح حال او در ذکر برادرش قاسط بن زهیر گذشت و گفتیم که در زیارت ناحیه به هر دو سلام آمده است.

125- کنانه بن عتیق تغلبی

در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى كِنَانَةَ بْنِ عَتِيقٍ) (1) در رجبیه نیز چنین است، (2) شیخ در رجال فرموده: او از اصحاب حسین علیه السلام است در مناقب فرموده: او در حمله ی اول شهید گردید. (3)

در تنقیح المقال آمده: او دلیری از دلیران و عابدی از عابدان و قارئی از قارئان قرآن بود در کربلا به خدمت امام علیه السلام رسید که هنوز جنگ شروع نشده بود و در روز عاشورا در رکاب حجت پروردگار شهید شد

ص: 172

1- بحار ج 45 ص 71.

2- بحار ج 98 ص 340.

3- مناقب ج 4 ص 113.

باید برای از جان گذشتگی باب دیگری باز کرد انسان بداند که امام معصوم علیه السلام بجائی آمده فوراً جان بکف خود را به او رساند و در راه وظیفه از جان بگذرد و در راه عقیده طعمه شمشیر شود این امر اخلاص کامل و ایمان قوی لازم دارد مخصوصاً تسلیم در دوزیارت از عظمت مقام و شدت اخلاص و ایمان او حکایت دارد

126- مالک بن انس کاهلی

در مناقب فرموده: بعد از قره بن ابی قره مالک بن انس کاهلی به میدان آمد و گفت:

آل علي شيعة الرحمن *** آل زياد شيعة الشيطان

او چند نفر را کشت و شهید گردید. (1) در بحار برای او چهار بیت نقل کرده و از جمله فرموده:

بانّ قومی آفة الاقران *** لدى الوغى وسادة الاقران

مباشر الموت بطعن آن *** لسنا نرى العجز عن الطعان

آل علیّ شيعة الرحمن *** آب زياد شيعة الشيطان (2)

خوارزمی در مقتل الحسين از او نام برده و از او دو بیت غیر از آن چه نقل شد نقل کرده است. (3)

ص: 173

1- مناقب ج 4 ص 102.

2- بحار ج 45 ص 24.

3- مقتل خوارزمی ج 2 ص 18.

در مناقب گوید: بعد از غلام حرّ بن یزید مالک بن دودان به میدان آمد و رجز خواند و گفت:

اليكم من مالک الضرعام *** ضرب فتى يُحمى عن الكرام

یرجو ثواب الله ذی الانعام

128- مالک بن عبد بن سریع جابری

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ سُرَيْعٍ) و در رجبیه آمده (السلام علی مالک بن عبدالله الحایری)

در بحار فرموده: سیف بن ... سُرَیع و مالک بن عبدالله بن سُرَیع از بنو جابر بودند محضر امام صلوات الله علیه آمدند گفتند: (السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ؛ فَقَالَ: وَ عَلَیْكُمْ السَّلَامُ) آن گاه وارد جنگ شده و شهید گردیدند. (1) در مقتل خوارزمی نیز چنین است و در سیف بن حارث بن سریع به او اشاره گردید و تسلیم دوزیارت از مقام شامخ و اخلاص و ایمان او حکایت دارد.

129- مُجَمَّعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَائِذِي مَذْحِجِي

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى مُجَمَّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِيِّ)

ص: 174

در زیارت رجبیه نیز چنین است (1) در مناقب فرموده: مجمع العائذی از شهدای حمله اول است در ابصار العین فرموده مجمع بن عبدالله از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود مجمع و پسرش و عمرو بن خالد صیداوی به محضر امام علیه السلام آمدند حر بن یزید خواست آن ها را برگرداند امام علیه السلام به حر فرمود: اگر مانع این ها شوی با تو جنگ می کنم لذا حر کوتاه آمد.

امام حسین صلوات الله علیه از مجمع اوضاع کوفه را پرسید گفت: اشراف ناس رشوه های کلان گرفته و جوال هایشان پر شده است و با تمام وجود طرفدار حکومت ، هستند بقیه دل هایشان با شماست و فردا شمشیرهایشان بر علیه شما خواهد بود.

امام فرمود: از فرستاده ی من به سوی مردم خبر داری؟ گفت او کیست؟ فرمود قیس بن مسهر گفت: بلی حصین بن نمیر او را گرفت و پیش ابن زیاد فرستاد... و ابن زیاد او را از بام قصر به زمین انداخت و شهید شد... مجمع با یارانش در روز عاشورا یکجا شهید شدند. (2)

130- مسعود بن الحجاج و پسرش

در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ

ص: 175

1- بحار ج 98 ص 340.

2- ابصار العین مجمع

ابنه) سلام بر مسعود بن حجاج و پسرش و در زیارت رجبیه فقط به خودش سلام آمده (السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ) (1) ابن شهر آشوب در مناقب فرموده: مسعود بن الحجاج از شهدای حمله ی اول است. (2)

مسعود و پسرش از شیعیان خالص و از شجاعان بنام بودند روز هفتم محرم به کربلا آمدند و در رکاب امام شهید شدند. (3) بعضی گفته اند که با عمر بن سعد به کربلا آمده و به امام علیه السلام ملحق شدند، زیارت ناحیه و رجبیه بلندی مقام و ایمان و اخلاص او را می رساند.

131- مسلم بن عوسجه

او اولین شهید بعد از حمله ی اول است و از شخصیت های بزرگ کوفه بود و او از صحابه است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده است و از مردم برای امام صلوات الله علیه بیعت می گرفت و مسلم بن عقیل آن گاه که به قصر کوفه حمله کرد او را به قسمتی فرمانده کرده بود. (4) حضرت مهدی صلوات الله علیه (5) در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ) وقتی که حسین علیه السلام به او اجازه ی

ص: 176

1- بحار ج 98 ص 341.

2- مناقب ج 4 ص 113.

3- تنقیح المقال مسعود.

4- انصار الحسین مسلم بن عوسجه.

5- بنا بر آن که زیارت ناحیه از آن حضرت باشد نه از امام عسکری علیه السلام

آیا ما تو را تنها بگذاریم؟ پس چه عذری در پیشگاه خدا در ادای حق تو خواهیم آورد نه بخدا قسم نمی روم تا این نیزه ام را در سینه های اهل کوفه بشکنم و با شمشیرم تا قبضه اش در دست من است آن ها را می زنم و از تو جدا نمی شوم و اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ با آن ها می جنگم و از تو کنار نمی شوم تا با تو بمیرم.

و تو اولین کسی بودی (بعد از حمله ی اول) که وجود خودت را در راه خدا فروختی و اولین شهید بودی که برای خدا شهید شد و جان باخت به خدای کعبه قسم که نجات یافتی خداوند جزای خیر بدهد به پیش رفتن و مواسات تو به امامت

امامت حسین علیه السلام بالای سر تو آمد در حالی که تو به زمین افتاده بودی و فرمود خدا به تو رحمت کند ای مسلم بن عوسجه و این آیه را خواند (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) خدا لعنت کند به آنان که تو را کشتند: (السَّلَامُ عَلَىٰ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لَهُ فِي الْإِنصِافِ: أَنَحْنُ نُخْلِي عَنْكَ؟ وَبِمَ نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ؟ لَا وَاللَّهِ حَتَّى لَا أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي هَذَا وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَلَا أَفَارِقُكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ ذَفَعْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَلَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ...) (1)

ص: 177

در بحار فرموده (بعد از حمله ی اوّل) عمرو بن الحجاج لعنه الله به یاران امام علیه السلام حمله کرد مدتی جنگیدند تا مسلم بن عوسجه به زمین

افتاد کفار برگشتند و گرد و غباری نشست دیدند مسلم بن عوسجه به زمین افتاده است امام صلوات الله علیه با حبیب بن مظاهر بالای سرش رفتند امام فرمود (رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا)

بعد حبیب بن مظاهر به نزد او نشست و گفت: ای مسلم این حالت بر من سنگین است بشارت باد تو را بهشت مسلم با صدای ضعیف گفت: «بشرك الله بخير» خدا خیر را به تو بشارت دهد حبیب گفت: اگر من بعد از تو شهید نمی شدم خوش داشتم هر وصیتی که داشتی به من بکنی مسلم گفت حسین علیه السلام را به تو وصیت می کنم سعی کن در راه او شهید شوی حبیب گفت: چنین خواهم کرد بعد از این کلام روح از بدن مسلم بن عوسجه پرواز کرد.

(وَأَنْصَرَفَ عَمْرُو وَأَصْحَابُهُ، وَانْقَطَعَتِ الْعَبْرَةُ، فَإِذَا مُسْلِمٌ بِنِ عَوْسَجَةَ صَرِيحٌ... فَسَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا)

ثم دنا منه حبیب فقال : يعزّ علی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة فقال له قولاً

ضعيفاً: بشرك الله بخير، فقال له حبيب لولا اعلم اني في الاثر لاحببت ان توصى الى بكل ما اهمك فقال مسلم: فأتى اوصيك بهذا و اشار الى الحسين عليه السلام فقاتل دُونَهُ حتى تموت فقال حبيب: لانعمتك عيناً ثم مات رضوان الله عليه»

... ياران عمر بن سعد با شادی فریاد می کشیدند مسلم بن عوسجه را کشتیم در آن وقت شبث بن ربعی (العين) به اطرافیانش گفت: مادران به عزایان بنشینند شما خودتان را می کشید و عزت خود را به ذلت مبدل می کنید آیا به کشتن مسلم بن عوسجه شادی می کنید به خدا قسم او بسیار موقف های محترمی دارد من در جنگ آذربایجان دیدم او شش نفر از مشرکان را کشت که هنوز سواران مسلمان به یک جا جمع نشده بودند. (1)

132- مسلم بن کثیر آزدي

شیخ طوسی در رجال خویش فرموده: مسلم بن کثیر اعرج از اصحاب حسین علیه السلام است در مناقب فرموده مسلم بن کثیر در حمله ی اول شهید گردید (2) در زیارت ناحیه مقدسه آمده: (السَّلَامُ عَلٰی اُسْلَمَ بْنِ کَثِيرٍ الْاَزْدِيِّ الْاَعْرَجِ) (3) در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلَامُ عَلٰی سُلَيْمَانَ بْنِ كَثِيرٍ) (4) محققین فرموده اند: ظاهراً مراد از هر دو همان مسلم بن کثیر است.

ص: 179

1- بحار ج 45 ص 20

2- مناقب ج 4 ص 113.

3- بحار ج 45 ص 72.

4- بحار ج 89 ص 341

آمدن نام وی در زیارت نشان می دهد او از متقدمین شیعه و از اهل تقوی و اخلاص و ایمان بوده است تا حدی که با پای خود به کربلا آمده و در راه عقیده و امام خود از جان خود گذشته است.

در تنقیح المقال فرموده: اهل تاریخ گفته اند او صحابی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است در جنگ جمل تیری به پایش خورد و پایش لنگ گردید او آن گاه خودش را به کربلا رسانید که امام علیه السلام می خواست در کربلا پیاده شود و در خدمت آن حضرت بود تا روز عاشورا در حمله ی اول به شهادت نائل آمد. (1)

133- منجیح بن سهم غلام امام حسین علیه السلام

شیخ طوسی در رجال فرموده: منجیح غلام حسین علیه السلام است که با او شهید گردید «منجیح مولى الحسين علیه السلام قتل معه علیه السلام» در زیارت ناحیه ی مقدسه فرموده: (السَّلامُ عَلَى مَنْجِحٍ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ) (2) در زیارت رجبیه نیز چنین است. (3)

از ربیع الابرار زمخشری نقل شده: حسینه: کنیز امام حسین علیه السلام بود و او را از نوفل بن حارث خریده بود شخصی به نام «سهم» با او

ص: 180

1- تنقیح المقال مسلم بن کثیر.

2- بحار ج 45 ص 69

3- بحار ج 98 ص 341

ازدواج کرد و از آن دو «منجج» بدنیا آمد و آن گاه که امام صلوات الله علیه به عراق آمد آن کنیز با پسرش «منجج» به کربلا آمد و منجج در روز عاشورا مردانه جنگید و به خیل شهیدان پیوست. (1) زیارت ناحیه و رجبیه حاکی از اخلاص و ایمان و فداکاری اوست

134- نافع بن هلال جَمَلی

در زیارت ناحیه «تجلی» آمده ولی «جَمَلی» صحیح است و «جمل ابن سعد عشیره ای است از قبیله «مذجح» (السَّلَامُ عَلٰی نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ) (2) و در زیارت رجبیه فرموده: (السَّلَامُ عَلٰی نَافِعِ بْنِ هِلَالِ)

نافع بن هلال از بزرگان کوفه و مردی شجاع و از اصحاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و در جنگ های جمل و صفین و نهروان شرکت

کرده بود و او از کاتبان حدیث به شمار می رود او از کوفه برای رسیدن به امام علیه السلام خارج شد و در منزل عذیب الهجانات خود را به آن حضرت رسانید.

و چون حر بن یزید در راه کوفه امام علیه السلام را به فشار گذاشت او خطبه ی مفصلی خواند و از آن حضرت دفاع نمود و گفت به هر کجا روی شرق با غرب ما با شما خواهیم بود.

ص: 181

1- تنقیح المقال منجج

2- بحار ج 45 ص 71.

آن گاه که امام علیه السلام در شب عاشورا بیست نفر را با برادرش عباس برای آوردن آب فرستاد پرچمدار آن ها نافع بن هلال بود، و چون یاران عمر بن سعد مانع شدند، او با ابوالفضل علیه السلام حمله کرده و آن ها را متفرق نمودند تا دیگران مشک ها را پر از آب کرده و به خیمه آوردند. (1)

او تیرانداز ماهری بود نام خود را بر تیرهای خود نوشته بود و همه زهرآلود بودند او روز عاشورا حمله می کرد و می گفت:

انا بن هلال الجملی *** انا علی دین علی

من پسر هلال جملی هستم و من بر دین علی بن ابی طالبم مردی به نام مزاحم بن حریث جلو آمد و گفت: «انا علی دین عثمان» نافع فریاد کشید و گفت: «انت علی دین الشیطان» و سپس حمله کرد و او را به خاک انداخت

آن مرد دلیر و بی باک دوازده نفر از یاران عمر بن سعد را کشت و چند نفر را مجروح کرد در اثر کثرت جنگ بازوهایش شکست و از کار افتاد او را دستگیر کرده پیش عمر بن سعد آوردند ابن سعد گفت چرا این کار را کردی؟

نافع در حالی که خون از ریشش می چکید گفت: خدا از نیت من در کاری که کرده ام آگاه است به خدا قسم دوازده نفر از شما را کشته ام و کسانی را هم زخمی کرده ام و از کار خود پشیمان نیستم و خود را ملامت

ص: 182

نمی‌کنم و اگر بازوهایم نشکسته بود نمی‌توانستید مرا دستگیر کنید.

شمر چون خواست او را بکشد گفت: والله اگر از مسلمانان بودی بر تو گران بود که خدا را با خون‌های ما ملاقات کنی حمد خدا را که قتل ما را در دست بدترین خلق خود قرار داد: «فانتصی شمر سیفه لیقتله فقال له نافع: والله لو كنت من المسلمين لعظم عليك ان تلقى الله بدمائنا فالحمد لله الذي جعل منایانا علی ایدی شرار خلقه» آن‌گاه شمر او را شهید کرد. (1)

135- نعمان بن عمرو راسبی

در زیارت رجبیه فرموده: (اَلسَّلَامُ عَلَیْ نُعْمَانَ بْنِ عَمْرٍو) (2) شیخ رجال خود فرموده نعمان بن عمرو از اصحاب حسین علیه السلام است، ابن شهر آشوب در مناقب فرموده: نعمان بن عمرو از شهدای حمله اول است. (3)

اهل تاریخ گفته‌اند: نعمان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از حاضران در جنگ صفین بود و از او در جنگ‌ها رشادت‌ها نقل شده است، او بعد از آن که از آمدن امام علیه السلام به کربلا مطلع شد در هشتم محرم به کربلا آمد و در روز عاشورا در خدمت آن حضرت به شهادت نائل آمد (4)، و ذکر او در زیارت از شهرت و از اخلاص و ایمان او حکایت دارد.

ص: 183

1- تاریخ کامل ابن اثیر ج 3 ص 292، ارشاد مفید ص 221

2- بحار ج 89 ص 341.

3- مناقب ج 4 ص 113.

4- تنقیح المقالی

در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ الْأَنْصَارِيِّ) (1) در زیارت رجبیه: (السَّلَامُ عَلَى نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ) (2) شیخ در رجال فرموده او از اصحاب حسین علیه السلام است در مناقب فرموده: نعیم بن عجلان از شهدای حمله ی اول است.

نَظَر و نعمان و نعیم بن عجلان هر سه برادر از اصحاب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بودند نعمان از طرف آن حضرت به ولایت «بحرین» منصوب گردید نَظَر و نَعْمَان در خلافت امام حسن علیه السلام از دنیا رفتند، اما نعیم در کوفه ماند و چون امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، خودش را به امام علیه السلام رسانید و با او بود تا در روز عاشورا قبل از ظهر در حمله ی اول به شهادت رسید و به سلام حضرت حجة بن الحسن علیه السلام مشرف گردید.

در بحار و غیره آمده بعد از بریر بن خضیر، وهب بن عبدالله بن حباب کلبی به میدان آمد مادرش در کربلا با او بود گفت: پسر عزیزم برخیز و فرزند دختر پیامبر را یاری کن: گفت آری مادر در این کار کوتاهی نخواهم کرد او چون به میدان آمد رجز حماسی خود را چنین

ص: 184

1- بحار ج 45 ص 70

2- بحار ج 89 ص 340.

خواند:

ان تنكروني انا ابن الكلب *** سوف تروني و ترون ضربی

و حملتی وصولتی فی الحرب *** ادرك ثاری بعد ثار صحبی

و ادفع الكرب امام الكرب *** لیس جهادی فی الوغی باللعب

اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر کلب هستم بزودی مرا و ضرب و شصت مرا خواهید دید

هجوم مرا صولت مرا در جنگ خواهید شناخت هم انتقام خون خودم و هم انتقام خون یارانم را از شما خواهم گرفت.

گرفتاری را با گرفتاری کنار می زنم جنگ من در میدان جنگ شوخی نیست.

او با شهادت تمام جنگید و عده ای را به خاک انداخت سپس پیش مادر و زنش آمد و گفت مادرم از من راضی شدی مادرش گفت نه آن وقت از تو راضی می شوم که در رکاب اباعبدالله کشته شوی، زنش از دوباره به میدان رفتن او مانع شد مادرش گفت به حرف زنت گوش ،نده برگرد در پیشاپیش فرزند رسول الله جهاد کن تا جدش فردای قیامت در پیش خدا شفاعت گر تو باشد.

«فقاتل بین یدی ابن رسول الله فیکون غداً فی القيامة شفیعاً لك بین یدی الله» او بار دیگر به میدان رفت و جنگید هر دو دستش بریده شد و

به

ص: 185

138- یحیی بن سلیم مازنی

در مناقب فرموده: بعد از شهادت عبدالرحمن یزنی یحیی بن سلیم مازنی به میدان آمد و گفت:

لأُضْرَبَنَّ اليومَ ضرباً فيصلاً*** ضرباً شديداً في العدا معجلاً

لا عاجزاً فيها ولا مؤلداً*** ولا اخاف اليوم موتاً مقبلاً

آن گاه جنگید و شهید شد (2) در معجم رجال الحديث همه آن چه را که از مناقب نقل کردیم آورده است. (3)

139- یزید بن حصین همدانی

شیخ در رجال خویش فرموده یزید بن حصین المشرقی از اصحاب

حسین علیه السلام است در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السلام على يزيد بن حصين الهمداني المشرقي القاري المجدل بالمشرقي) (4) سلام بر یزید بن حصین همدانی... که با شمشیر مشرفی شهید گردید.

در تنقیح المقال فرموده او دلیری از دلیران کوفه و مردی بزرگوار و

ص: 186

1- بحار ج 45 ص 16 و 17.

2- مناقب ج 4 ص 102 مقتل الحسين ج 2 ص 18.

3- معجم رجال الحديث یحیی بن سلیم

4- بحار ج 45 ص 70.

اهل عبادت بود او در جنگ ها زبانزد مردم و از بزرگان شیعه بود او با مسلم در کوفه بیعت کرده بود بعد از شهادت مسلم بن عقیل خودش را به امام علیه السلام رسانید در روز هفتم محرم که آب را بستند از امام علیه السلام اجازه گرفت و برای حل مسئله آب نزد عمر بن سعد رفت، ولی ابن سعد قبول نکرد او به خدمت امام علیه السلام بازگشت و از کسانی بود که در روز عاشورا قبل از ظهر به شهادت رسیدند زیارت ناحیه مقدسه حاکی از عظمت و بزرگواری اوست

140-یزید بن زیاد بن مهاصر ابوالشعشاء

*یزید بن زیاد بن مهاصر ابوالشعشاء (1)

در زیارت ناحیه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادَ بْنِ مُهَاصِرٍ الْكِنْدِيِّ) این سلام حکایت از عظمت و نامداری و اخلاص او دارد و این که مرد معروف و زبانزدی بوده است.

یزید بن زیاد مرد بزرگوار و شریفی بود و از شیعیان خالص به شمار می رفت او از کوفه به پیشواز امام صلوات الله علیه رفت و قبل از آمدن حر بن یزید به خدمت آن حضرت رسیده، بود و چون مالک بن نسیر نامه ابن زیاد را به حر بن یزید رسانید یزید بن زیاد او را شناخت و گفت تو مالک بن نسیر هستی؟ گفت آری (او از بنی کنده هم قبیله یزید بود) یزید به او گفت مادرت به عزایت بنشیند این چه دستوری است آورده ای؟ او در

ص: 187

1- شعشاء: زن مو پریشان - شعشاء: بلند، قامت هر دو را درباره ی او گفته اند.

جواب گفت: انجام وظیفه کرده ام و به بیعت خود به یزید و ابن زیاد وفا کرده ام یزید گفت: پروردگارت را معصیت کرده و از پیشوایت در هلاکت

خود اطاعت کرده ای و عار و نار بدست آورده ای خداوند فرموده: (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ) (1)

یزید تیرانداز ماهری بود روز عاشورا در محضر امام علیه السلام زانو به زمین زد و صد تا تیر انداخت و هر تیری که می انداخت می گفت: «انا بن بهدلة فرسان العرجلة» من از قبیله بهدله هستم که سواران بنامند و چون تیرها را انداخت برخاست و گفت فقط پنج تیر به خطا رفت، بقیه همه به دشمن اصابت کرد و پنج نفر کشته شد و به وقت تیر انداختن امام صلوات الله علیه می فرمود: خدایا تیراندازی او را استوار کن و ثوابش را بهشت قرار بده: (اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ، وَ اجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ) (2) و او این چنین رجز می خواند:

انا یزید و ابی مہاصر *** کائن لیث بغیل خادر (3)

یا ربّ انی للحسین ناصر *** ولا بن سعد تارک و هاجر (4)

من یزید هستم، پدرم مہاصر است من مانند شیری هستم که در بیشه پنهان شده است خدایا من به حسین بن علی یارم و از ابن سعد

ص: 188

1- مقتل ابی مخنف از تاریخ طبری ص 93

2- نفس المهموم ص 151

3- غیل: جنگل و پیشه، خادر: پنهان شونده

4- بحار ج 45 ص 30.

او بعد از تمام شدن تیرهایش با شمشیر به دشمن حمله کرد گویند نوزده نفر را کشت و به شهادت رسید. (1)

141-یزید بن مغفل جعفی

یزید بن مغفل یکی از دلیران شیعه و از شعرای توانا بود در تنقیح المقال آمده: او از صحابه است و زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است او در زمان عمر الخطاب در جنگ قادسیه شرکت کرد و از اصحاب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بود و در صفین در رکاب آن حضرت می جنگید، و بعد از صفین در جریان خوارج حضرت او را تحت فرماندهی معقل بن قیس به سرکوبی، خریّت بن راشد (خوارجی معروف) فرستاد و آن گاه که خریّت کشته شد او در ساقه ی راست قشون امام علیه السلام بود.

او بعد از امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام به امام حسین علیه السلام پیوست و امام در راه کربلا او را با حجاج جعفی پیش عبیدالله بن الحرّ فرستاد، او که با آن حضرت از مکه آمده بود در روز عاشورا از امام علیه السلام اجازه ی میدان گرفت و بعد از کشتن گروهی خود نیز به شهادت رسید.

ص: 189

شیخ در رجال فرموده: یزید بن ثبیط از اصحاب حسین علیه السلام است ولی به شهادت او اشاره نکرده و در زیارت ناحیه مقدسه فرموده: (السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ) آن ظاهراً یزید بوده که ناسخان باشتباه زید نوشته اند چون بعد از آن آمده (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنَيْ زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ) و در گذشته معلوم شد که او با دو پسرش به کربلا آمده بود و «ثبیط» را «ثبیت» نوشتن نیز شاید از اشتباه ناسخان باشد.

او از شیعیان بصره است که بعد از رسیدن نامه امام صلوات الله علیه به بصره با دو پسرش به مکه آمده و بعد در خدمت آن حضرت به کربلا آمد و در زیارت رجبیه آمده (السَّلَامُ عَلَى بَدْرِ بْنِ رُقَيْطٍ وَابْنَيْهِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ) شاید منظور از آن همان «یزید بن ثبیط» باشد.

به هر حال او از بزرگان شیعه و از اصحاب ابوالاسود دثلی است و او ده تا پسر داشت آن ها را به یاری امام علیه السلام خواند، دو نفر عبدالله و عبیدالله و چند نفر از شیعیان با او از بصره بیرون آمدند و آن وقت راه ها بسته بود آن ها به مکه آمدند یزید چند روز استراحت کرد آن گاه به دیدار امام علیه السلام رفت امام هم چون شنید که یزید به مکه آمده به دیدار او تشریف برد، یزید امام علیه السلام را در منزلش نیافت و شنید که به دیدار او تشریف برده است فوری خودش را به منزل رسانید و دید امام صلوات الله علیه در منزل او منتظر اوست.

و چون آن حضرت را دید گفت «بَفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا السَّلامَ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ» آن گاه نشست و علت آمدنش را گفت حضرت برای او دعای خیر کرد سپس یزید به جمع امام علیه السَّلام پیوست و با آن حضرت به کربلا آمد خودش در جنگ تن به تن شهید شد، پسرانش عبدالله و عبیدالله در حمله اول به شهادت رسیدند. [\(1\)](#)

ص: 191

1- تنقیح المقال یزید بن ثبیط

آنان که بر جسد شریف امام علیه السلام اسب ناخند

روز تاسوعا، شمر بن ذی الجوشن نامه ای از ابن زیاد علیه لعنة الله عمر بن سعد آورد که در آن نوشته بود: من تو را به کربلا نفرستاده ام که امروز و فردا کنی و برای حسین سلامت و بقا بخواهی و پیش من برای او شفاعت نمائی ببین اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آن ها را پیش من بفرست و اگر امتناع کردند به آن ها حمله کن تا آن ها را بکشی و تکه تکه کنی که آن ها به این نوع کشته شدن سزاوارند.

و اگر حسین کشته شود سینه و پشت او را زیر سم اسبان لگدمال کن که او عاق و ظلوم است می دانم که لگد مال شدن بعد از مرگ اثری ندارد ولی این امر سخنی که بر زبان رانده ام که اگر او را بکشم با او چنان کنم.

(وَأَنَّ قَتْلَ الْحُسَيْنِ فَأَوْطِيءَ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَانْهَ عَاقَ ظُلُومٍ وَلَسْتُ أَرَى أَنَّ هَذَا بَصْرٌ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئاً وَلَكِنْ عَلَى قَوْلٍ قَدِ قُلْتَهُ أَنَّ لَوْ قَتَلْتُهُ لَفَعَلْتَ ذَلِكَ بِهِ) (1)

پس از آن که اباعبدالله صلوات الله علیه شهید، گردید عمر بن سعد در میان کوفیان فریاد کشید: کیست که برود و بر بدن حسین اسب بتازد و پشت و سینه ی او را با سم اسبان لگد مال نماید؟ ده نفر از اشقیا به این کار

ص: 192

آماده شده و بر بدن پاک امام صلوات الله علیه اسب تاختند و استخوان های پشت و سینه آن حضرت را در هم شکستند (فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ مِنْهُمْ... فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُّوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ) (1) نام های آن زنزاده ها به قرار ذیل است.

1. اسحاق بن حوبه و او همان بود که پیراهن امام علیه السلام را از بدنش کند

2. اخنس بن مرثد

3. حکیم حکیم بن طفیل سُنسی

4. عُمَر بن صُبیح صیداوی

5. رجاء بن منقذ عبدی

6. سالم بن خِثمه ی جعفی

7. واحظ بن ناعم

8. صالح بن وهب جعفی

9. هانی بن ثبیت الحضرمی (2)

10. أُسَید بن مالک

ابو عمرو زاهد گوید: تحقیق کردیم معلوم شد همه ی آن ده نفر

ص: 193

1- لهوف ص 162

2- احتمال دارد «ثبیت» باشد که در زیارت ناحیه آمده است.

زنزاده بوده اند مختار بن ابی عبيده ثقفی آن ها را گرفت و دست و پایشان بست و زیر سم ستوران انداختند و آن قدر بر آن ها تاختند که همه به جهنم رفتند. (1) [ای مختار بن ابی عبيده من درباره ی توقضاوت نمی کنم ولی می گویم : خدا به تو جزای خیر بدهد که قلب فاطمه سلام الله عليها را با این عمل شاد کردی]

بعضی از خشکه مقدس ها بر زیارت عاشورا ایراد می گیرند که این همه «لعن» برای چیست؟ شما را به خدا قسم می دهم اگر انسان به چنین اشخاصی لعنت نکند پس چه کند؟! زیارت عاشورا را امام باقر علیه السلام به «علقمة بن محمد حضرمی» یاد داده که اباعبدالله علیه السلام را شیعیان با آن زیارت یاد کنند گواراترین چیز از آن زیارت سلام بر امام علیه السلام و لعن بر قاتلان اوست.

ص: 194

1- قیس بن مسهر صیداوی

جوانی بود از اهل کوفه از اشراف بنی اسد او نامه های اهل کوفه را در مکه به محضر امام علیه السلام برد و آن گاه که امام مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد، در معیت مسلم به کوفه آمد و آن گاه که مردم بدست مسلم بر امام علیه السلام بیعت کردند نامه ی مسلم بن عقیل را به امام حسین علیه السلام برد که به کوفه تشریف بیاورد او در خدمت امام علیه السلام به طرف کوفه آمد و چون آن حضرت به منزل «حاجز» رسید نامه ای توسط قیس بن مسهر به کوفه فرستاد. (1)

این نامه از آن حضرت خطاب به سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و جمع دیگری از شیعیان کوفه بود، قیس چون به کوفه نزدیک شد حصین بن نمیر فرمانده ابن زیاد او را گرفت و خواست او را تقتیش کند، قیس نامه بیرون آورد و پاره پاره و محو کرد، حصین بن نمیر او را پیش ابن زیاد فرستاد.

ابن زیاد به او گفت: تو کیستی؟

گفت من یک نفر از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و پسر او حسین هستم.

ص: 195

ابن زیاد گفت: نامه را چرا پاره کردی؟

گفت: خواستم ندانی در آن چه نوشته شده است

ابن زیاد گفت: نامه از چه کسی و به چه کسی بود؟

قیس گفت: از حسین علیه السلام بود به جماعتی از اهل کوفه که نام آن ها را نمی دانم.

ابن زیاد در غضب شد و گفت: والله از تو دست بر نمی دارم تا نام آن ها را بگوئی و یا بالای منبر رفته و به حسین و پدرش و برادرش ناسزا گوئی.

قیس گفت نام آن ها را نمی گویم ولی به حسین و پدرش و برادرش ناسزا می گویم. ابن زیاد گفت: او را ببرید تا بالای منبر رفته و این کار را بکند.

قیس چون بالای منبر رفت خدا را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد و آن چه می توانست به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام رحمت فرستاد و تعریف کرد و بر ابن زیاد و پدرش لعنت فرستاد و ظالمان بنی امیه را لعنت کرد

«فَصَّ عَدَ الْمُنْبَرِ فَحَمْدُ اللَّهِ اثْنِي عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ أَكْثَرُ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَ أَبَاهُ وَ لَعَنَ عَتَاةَ بَنِي أُمِيَّةٍ عَنْ آخِرِهِمْ»

بعد گفت: مردم من فرستاده امام حسین هستم و او در فلان محل

است به طرف او و یاری او بروید ابن زیاد از این کار با خبر شد دستور داد او را از بام دارالامارة به زمین انداختند و شهید شد چون امام صلوات الله علیه شهادت او را شنید گریه کرد و فرمود: (اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنْزِلًا كَرِيمًا، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسَدِّ تَقَرُّ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (1) وقتی که این جنایت را یاد می آوریم آیا نگویم خدایا به ابن زیاد لعنت کن؟ کو آن خشکه مقدسی که بر لعن های زیارت عاشورا ایراد می گیرد؟!

2- عبدالله بن یقطر

او برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بود از این جهت ابن حجر در «الاصابة» او را صحابی شمرده و گوید او از مکه از جانب حسین (علیه السلام) نامه ای به مسلم بن عقیل در کوفه می آورد حصین بن نمیر او را در قادسیه گرفت و پیش ابن زیاد فرستاد. (2)

عبدالله بن زیاد از او سئوالاتی کرد و او چیزی نگفت، عبیدالله گفت: بالای دارالاماره برو و کذاب بن کذاب را لعن کن بعد پائین بیا تا ببینیم درباره ی تو چه تصمیمی خواهیم گرفت عبدالله بالای قصر رفت، وقتی که مردم او را خوب می دیدند گفت: ای مردم من فرستاده ی حسین بن فاطمه دختر رسول خدا صلوات الله علیهم به سوی شما هستم تا او را یاری

ص: 197

1- لهوف ص 96 و 97

2- انصار الحسین ص 123 از تاریخ طبری

کنید و با او همدست شده و علیه پسر مرجانه و پسر سمیه ی حرامزاده قیام کنید، ابن زیاد چون حرف او را شنید دستور داد او را از بام دارالاماره به زمین انداختند استخوان هایش درهم شکست و او را رمق مانده بود که عبدالملک بن عمیر لخمی سر او را با کارد برید گفتند چرا آن کار را کردی؟ گفت: خواستم راحتش کنم. (1)

3- مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام

آن بزرگوار از طرف امام حسین علیه السلام به کوفه آمد و از مردم برای آن حضرت بیعت گرفت و به امام صلوات الله علیه نوشت که به کوفه تشریف بیاورید که مهبای شماس در آن بین ابن زیاد علیه لعائن الله از بصره به کوفه آمد و هانی بن عروه را که مسلم در منزل او بود گرفت و گفت: باید مسلم را تحویل دهی هانی امتناع کرد ابن زیاد او را به زندان انداخت.

حضرت مسلم چون این قضیه را دانست با یاران خود دارالاماره را محاصره کرد آن ها مقداری با یاران ابن زیاد درگیر شدند اشخاص زیادی از بالای دارالاماره مردم را تهدید می کردند که لشکریان شام در راه اند و چون به کوفه آیند به کسی امان داده نخواهد شد دارالاماره تا شب در محاصره بود و چون شب رسید یاران مسلم به تدریج متفرق شدند و با او فقط ده

ص: 198

نفر ماند، مسلم برای ادای نماز وارد مسجد شد بعد از نماز دیگر کسی با او نبود.

[این مطلب برای نگارنده جای حیرت است که چه طور آن ها متفرق شدند و مسلم را تنها گذاشتند؟ چون عده ی زیادی از آن ها اهل تکلیف و دارای بصیرت بودند مدت هاست که این فکر مرا مشغول کرده و تا به حال جوابی پیدا نکرده ام]

مسلم علیه السلام تنها در کوچه های کوفه می گردید تا در در خانه زنی به نام «طوعه» ایستاد و از او آب خواست بعد از خوردن آب از زن خواست او را پناه دهد زن او را در خانه خودش جای داد مسلم علیه السلام شب در منزل او ماند آن زن پسری داشت که ابن زیاد را از جای مسلم باخبر کرد.

ابن زیاد، محمد بن اشعث را مأمور کرد با عده ای رفته و مسلم را دستگیر کنند مسلم چون صدای اسبان را شنید زره پوشیده و شمشیر بدست با آن ها به جنگ پرداخت و عده ای را کشت محمد بن اشعث گفت: ای مسلم تو را امان می دهم دست از جنگ بردار مسلم فرمود حيله گران و بدکاران به امان خود اهمیت نمی دهند او به جنگ ادامه می داد و می گفت

أقسمت لا أقتلُ الا حراً*** و ان رأيتُ الموت شيناً نكراً

اكره أن أخدعَ أو أغرأ*** أو أخلط البارد سخناً مرأً

كل امرء يوماً يُلاقى شراً*** اضربكم و لا اخاف ضراً

سوگند خورده ام که فقط به آزادی کشته شوم هر چند که مرگ چیز دوست داشتنی نیست دوست ندارم مورد حيله و فریب واقع شوم (که با من خدعه کنند و اسیر نمایند) و دوست ندارم آب خنک را با آب گرم و تلخ مخلوط کنم (از رشادت و شجاعت دست بکشم و دست در دست دشمن بگذارم)

هر کس در زندگی روزی با شرّ روبرو خواهد شد من با شمشیر خود شما را می زنم و از هیچ شری و ضرری باک ندارم مردان ابن زیاد فریاد زدند ای مسلم محمد بن اشعث تو را فریب نمی دهد و دروغ نمی گوید (تو در امان هستی) مسلم رضوان الله علیه اهمیت نداد و همچنان می جنگید اشقیا از هر طرف حمله کردند و او را از کثرت زخم ناتوان نمودند ظالمی نیزه ای از پشت به او زد مسلم به زمین افتاد، او را گرفتند و با آن حالت پیش ابن زیاد بردند چون وارد شد به ابن زیاد سلام نکرد.

دربان گفت به امیر سلام کن. فرمود: خفه شو به خدا او امیر من نیست ابن زیاد گفت: اشکالی نیست سلام بدهی و یا ندهی تو کشته خواهی شد: «فلما أدخل علی عبید الله لم یسلم علیه، فقال له الخرس: سلّم علی الامیر فقال له: اسکت و یحک واللّه ما هو لی بامیر فقال ابن زیاد: لا علیک سلّم ام لم تسلّم فانک مقتول»

مسلم گفت اگر مرا بکشی مطلب بزرگی نیست زیرا کسان ناپاکتر از تو اشخاص بهتر از مرا کشته اند گذشته از این تو در با وضع فجیع کشتن

و در «مثله» کردن و بدجنس بودن و در وقت غلبه پستی نشان دادن از دیگران بالاتری و نظیری نداری

ابن زیاد گفت ای طاغی ای آشوب طلب بر امامت (یزید) خروج کردی و اختلاف انداختی و امنیت مردم را بهم زدی و فتنه برپا کردی.

مسلم گفت: پسر زیاد دروغ گفتی معاویه بود و یزید است که شق عصای مسلمین کرده اند فتنه را تو و پدرت زیاد بر پا کرده اید پدرت زیاد که پسر عبید بود عبیدی که غلام بنی علاج از قبیله ی ثقیف بود. من امیدوارم خداوند با دست بدترین خلقتش به من شهادت نصیب فرماید

ابن زیاد گفت: آرزوی مقامی کردی و برای آن تلاش نمودی ولی خدا آن را از تو برگردانید و به اهلش واگذار کرد.

مسلم گفت یابن مرجانه اهل خلافت کیست؟

گفت: یزید بن معاویه

مسلم گفت: الحمد لله راضی هستیم که خدا میان ما و شما حَکَم باشد ابن زیاد گفت گمان می داری که در خلافت تو را حقی هست؟

مسلم فرمود گمان نیست بلکه یقین دارم که در خلافت حق دارم

ابن زیاد گفت: بگو ببینم چرا به این دیار آمدی و آرامش مردم را بهم زدی؟

مسلم فرمود: برای بهم زدن آرامش نیامده ام، بلکه شما منکر را ظاهر و معروف را کشتید و به زور بر مردم حکومت کردید و مردم را به غیر

آن چه خدا فرموده و ادار نمودید و مانند کار قیصر و کسری کردید ما آمدیم، امر به معروف و نهی از منکر نمائیم و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر بخوانیم و ما اهل این کار هستیم چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است.

ابن زیاد شروع کرد به ناسزا گفتن به مسلم و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام.

مسلم فرمود: تو و پدرت به ناسزا شایسته اید دشمن خدا هر چه می خواهی بکن

ابن زیاد به بکیر بن حمران (که مسلم او را زخمی کرده بود) گفت او را ببر و بر پشت بام دارالامارة بکش مسلم مرتب تسیح می گفت و استغفار می کرد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات می فرستاد که قاتلش او را شهید کرد بدن و سر او را از بام قصر به زمین انداخت.

قاتلش بکیر بن حمران به پائین آمد ولی مضطرب بود ابن زیاد گفت: چرا مضطرب شدی؟ گفت ای امیر موقعی که مسلم را می کشتم مرد سیاه روی و بدچهره ای را دیدم که برابر من ایستاده و انگشت خود به دندان می گزد و یا لب های خود را می گزد و من از دیدن او به قدری ترسیدم که تا به حال چنان ترسی به دلم راه نیافته بود ابن زیاد گفت: شاید از کشتن مسلم تو را وحشت گرفته است. (1)

ص: 202

او از بزرگان کوفه و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب آن حضرت جنگیده بود و از ارکان حرکت و قیام حجر بن عدی به شمار می رفت و چون ابن زیاد به کوفه آمد، مسلم بن عقیل به خانه ی او منتقل شد ابن زیاد او را گرفت و به زندان انداخت و بعد از شهادت مسلم دستور قتل او را صادر کرد و عمرش نود سال بود. (1) ابن زیاد به محمد بن اشعث وعده کرده بود که هانی بن عروه را آزاد کند ولی برخلاف وعده اش گفت: هانی را ببرید و در بازار کوفه گردن بزنید او را به بازار گوسفند فروشان آوردند هانی دید کسی به فریادش نیامد در این بین با فشار طناب را از دستش پاره کرد و فریاد کشید آیا عصائی یا کاردی یا سنگی یا استخوانی هست که با آن از خودم دفاع کنم : (أَمَّا مِنْ عَصَا أَوْ سِكِّينٍ أَوْ حَجَرٍ أَوْ عَظْمٍ يَحَاجِزُ بِهِ رَجُلٌ عَنْ نَفْسِهِ) اشقیا هجوم کرده بار دیگر دست های او را بستند، گفتند: گردنت را دراز کن گفت: من به دادن سرم سخی نیستم و در کشته شدنم شما را یاری نمی کنم غلام ترک ابن زیاد شمشیری به او زد که کارگر نشد هانی گفت «إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اَللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ» غلام خبیث شمشیر دیگری به او زد و شهیدش کرد و آن وقت چند روز می ماند که امام صلوات الله علیه به کربلا برسد.

ص: 203

زیارت ناحیه مقدّسه همان است که در آن نام هشتاد و یک نفر از شهداء نقل شده و به آن ها سلام داده شده است نگارنده اطمینان دارم که منظور از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام است نه امام عسکری علیه السلام زیرا کلمه ی «ناحیه» فقط در امام عصر علیه السلام متداول بوده است. (1)

بهر حال مرحوم مجلسی در بحار فرماید: در این جا زیارتی نقل می کنیم که مرحوم سید بن طاووس آن را در کتاب اقبال نقل کرده و آن زیارت شامل اسماء شهداء و بعضی احوال و نام های قاتلان آن هاست.

سید بن طاووس گوید: با سند خودم از جدم شیخ طوسی به من روایت شده از محمد بن عیاش از ابی منصور بن عبدالمنعم که گوید در سال دویست و پنجاه و دو از ناحیه مقدسه خبری بیرون آمد توسط شیخ محمد بن غالب اصفهانی و آن در وقت وفات پدرم بود و من جوان تازه جوان بودم به محمد بن غالب نوشته و از او اجازه ی زیارت مولایم امام حسین علیه السلام و دیگر شهداء رضوان الله علیهم را خواستم از او چنین جواب آمد: بسم الله الرحمن الرحیم چون خواستی شهداء رضوان الله علیهم را زیارت کنی در

ص: 204

1- در گذشته گفته شد که تاریخ صدور زیارت 252 هجری است و آن وقت به ولادت امام زمان علیه السلام حدود چهار سال مانده بود که ولادت آن بزرگوار در سال 255 است مجلسی رحمه الله فرموده: شاید آن 262 بوده است که اشتباهاً 252 نوشته شده و یا آن از ناحیه ی امام عسکری علیه السلام است (بحار ج 98 ص 274) به نظرم احتمال اول حتمی است و آن از طرف امام عصر علیه السلام است.

پائین پای اباعبدالله علیه السلام بیايست و آن جاقبر علی بن الحسین علیه السلام (علی اکبر) است روبرو به قبله باش که آن جا محل دفن شهداء است و اشاره کن به علی بن الحسین علیه السلام و بگو:

السلام عليك يا أول قتيل من نسل خير سليل، من سلالة إبراهيم الخليل، صلى الله عليك و على أبيك إذ قال فيك : قتل الله قوما قتلوك يا بني ما أجراهم على الرحمن و على انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعد العفا. كاني بك بين يديك ماثلاً و للكافرين قاتلاً قاتلاً

أنا على بن الحسين بن علي *** نحن و بيت الله أولى بالنبي

أطعنكم بالرمح حتى ينثني *** أضربكم بالسيف أحمى عن أبي

ضرب غلام هاشمي عربي *** و الله لا يحكم فينا ابن الدعي

حَتَّى قَضَيْتَ نَحْبَكَ ، وَ لَقِيتَ رَبَّكَ ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ ، وَ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ وَ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ أَمِينِهِ ، حَكَمَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ مُرَّةً بِنِ مُنْقِذِ
بْنِ التُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ لَعْنَهُ اللَّهُ وَ أَخْزَاهُ ، وَ مَنْ شَرِكُهُ فِي قَتْلِكَ وَ كَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيْرًا ، وَ أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا

وَ جَعَلَنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ وَ مُرَافِقِي جَدِّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَمَّكَ وَ أَخِيكَ وَ أُمَّكَ الْمَظْلُومَةِ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أُولَى الْجُحُودِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ
رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرَّضِيِّ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيحِ الْمُتَشَحِّطِ دَمًا الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجَرِ أَبِيهِ لَعَنَ
اللَّهُ رَامِيَهُ حَرَمَلَةً بَنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَ ذَوِيهِ

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُبْلِىِ الْبَلَاءِ وَالْمُنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءِ الْمَصْدَرُوبِ مُقْبِلًا وَ مُدْبِرًا لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِئَ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ

السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ الْأَخِيذِ لِعَدِيدِهِ مِنْ أُمَمِهِ الْفَادِي لَهُ الْوَاقِي السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَانِهِ، الْمُقْطُوعَةِ يَدَاهُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيهِ يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ، وَ حَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِي.

لَسَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا وَ النَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا الْمُسْتَسَدِّ لِمِ الْفِتَالِ الْمُسَدِّ تَقْدِيمَ لِلنَّزَالِ الْمَكْثُورِ بِالرَّجَالِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِئَ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَمِيِّ عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ الْإِيَادِيَّ وَالْأَبَانِيَّ الدَّارِيَّ (1)

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَتِيلِ الْأَبَانِيَّ الدَّارِيَّ (2) لَعَنَهُ اللَّهُ وَ ضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ

السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ

السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَصْدَرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ الْمَسْلُوبِ لَا مَتَّهِ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ فَجَلَّى عَلَيْهِ عَمَّهُ كَالصَّقْرِ وَ هُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ وَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ

ص: 206

1- يريد رجلاً من بني ابان بن دارم

2- همان مصدر

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَ أَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ هَذَا وَ اللَّهُ يَوْمَ كَثُرَ وَاتِرُهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ جَعَلَنِي
اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمْعِكُمْ وَ بَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ [عُرْوَةَ بْنِ] نُفَيْلٍ الْأَزْدِيُّ وَ أَصْلَاهُ جَحِيمًا وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا

السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ حَلِيفِ الْإِيمَانِ وَ مُنَازِلِ الْأَقْرَانِ النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ التَّالِي لِلْمَثَانِي وَ الْقُرْآنِ لَعَنَ اللَّهُ
قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيَّ

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ وَ التَّالِي لِأَخِيهِ وَ وَاقِيهِ بِدَنِهِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيَّ

السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ بِشَرِّ بْنِ حَوْطٍ الْهَمْدَانِيَّ

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ عُثْمَانُ بْنُ خَالِدِ بْنِ أَشِيمِ الْجُهَنِيَّ

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ صَعْصَعَةَ [وَقِيلَ أَسَدَ بْنَ مَالِكٍ]

السَّلَامُ عَلَى أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيَّ

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ لَقِيْطُ بْنُ نَاشِرِ الْجُهَنِيَّ

السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ عَوْفٍ الْحَضْرَمِيَّ

السَّلَامُ عَلَى قَارِبِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

السَّلَامُ عَلَى مُنَجِّحِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَدِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ أَنْحُنُ نُخْلِي عَنْكَ وَبِمَ نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي هَذَا وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَلَا أَفَارِقُكَ وَلَا لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَفَدَقْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَلَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ

وَ كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ وَأَوَّلَ شَهِيدٍ شَهِدَ لِلَّهِ وَقَضَى نَحْبَهُ فُفُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ شَكَرَ اللَّهُ اسْتِفْدَامَكَ وَمُوَاسَاتِكَ إِمَامَكَ إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَأَنْتَ صَدْرِي فَقَالَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَرَأَ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ فِي قَتْلِكَ عَبْدَ اللَّهِ الضَّبَّابِيَّ

السَّلَامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَدِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ لَا وَاللَّهِ لَا نُخْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذْرَى وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتُهُ أَوْ قَتْلُهُ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا

فَقَدْ لَقِيتَ حِمَامَكَ وَوَسَّيْتَ إِمَامَكَ وَلَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ حَسَّ رَنَّا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ

السَّلَامُ عَلَى بِشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضَرِيِّ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَدِنَ لَكَ فِي الْإِنْصِرَافِ أَكَلْتَنِي إِذْ السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ وَأَسْأَلُ عَنْكَ الرُّكْبَانَ وَأَخَذْتُكَ مَعَ قِلَّةِ الْأَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدِ بْنِ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ الْقَارِي الْمَجْدَلِ بِالْمَشْرِفِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ كَعْبٍ الْأَنْصَارِيِّ

السَّلامُ عَلَى نُعَيْمِ بْنِ عَجَلَانَ الْأَنْصَارِيِّ.

السَّلامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحَسَنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنصِافِ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا أَتَرَكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأَنْجُو لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ

السَّلامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ

السَّلامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ

السَّلامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ الرِّيَّاحِيِّ

السَّلامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ

السَّلامُ عَلَى نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ (1)

السَّلامُ عَلَى أَنَسِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ

السَّلامُ عَلَى قَيْسِ بْنِ مُسْهَرِ الصَّيْدَاوِيِّ (2)

السَّلامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَيْ عُروَةَ بْنِ حَرَّاقِ الْغِفَارِيِّينَ

السَّلامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ حُوَيٍّ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ

السَّلامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ التَّهْسَلِيِّ

السَّلامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ زَيْدِ السَّعْدِيِّ

السَّلامُ عَلَى قَاسِطٍ وَ كَرِشٍ (3) ابْنَيْ ظَهْرٍ التَّغْلِبِيِّينَ

ص: 209

1- در تاریخ طبری ج 6 ص 253 و کامل ابن اثیر ج 4 ص 29... «جملی» است حاشیه ی بحار ج 45 ص 71

2- برادر رضاعی امام حسین علیه السلام است که در کوفه شهید شد نامه آن حضرت را به کوفه آورده بود.

3- کردوس هم گفته شده - کرش (مثل شرف)

السَّلَامُ عَلَى كِنَانَةَ بْنِ عَتِيقٍ

السَّلَامُ عَلَى ضِرْغَامَةَ بْنِ مَالِكٍ

السَّلَامُ عَلَى حُوَيِّ بْنِ مَالِكِ الضُّبَيْعِيِّ (1)

السَّلَامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ ضُبَيْعَةَ [الضُّبَيْعِيِّ]

السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعُبَيْدِ اللَّهِ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ

السَّلَامُ عَلَى قَعْنَبِ بْنِ عَمْرِو التَّمَرِيِّ

السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ

السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ بَشْرِ الْحُثَمِيِّ

السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ مَعْقِلِ الْجُعْفِيِّ

السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الْجُعْفِيِّ

السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَابْنِهِ

السَّلَامُ عَلَى مُجَمِّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَانِدِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانَ بْنِ شُرَيْحِ الطَّائِي

السَّلَامُ عَلَى حُبَابِ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيِّ الْأَزْدِيِّ

السَّلَامُ عَلَى جُنْدَبِ بْنِ حُجْرٍ الْخَوْلَانِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ

السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ مَوْلَاهُ

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ مُهَاصِرِ الْكِنْدِيِّ

السَّلَامُ عَلَى زَاهِدِ مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخَزَاعِيِّ

السَّلَامُ عَلَى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ

السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى بَنِي الْمَدَنِيَّةِ الْكَلْبِيِّ

السَّلَامُ عَلَى أَسْلَمَ بْنِ كُثَيْرِ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ الْأَزْدِيِّ.

السَّلَامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الْأَزْدِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ جُنْدَبِ الْحَضْرَمِيِّ

السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثُمَامَةَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ

السَّلَامُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ سَعْدِ الشَّبَامِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدِيرِ الْأَرْحَبِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ

السَّلَامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ أَبِي شَيْبِ الشَّاكِرِيِّ

السَّلَامُ عَلَى شَوْذَبِ مَوْلَى شَاكِرٍ

السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيعٍ

السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ سَرِيعٍ

السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْشُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرِ الْهَمْدَانِيِّ

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَبِ مَعَهُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيِّ

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارِ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ بَوَّأَكُمْ اللَّهُ مَبَوَّأَ الْأَبْرَارِ أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغَطَاءَ وَ

مَهَّدَ لَكُمْ الْوِطَاءَ وَأَجْزَلَ لَكُمْ الْعَطَاءَ وَكُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَاطِلٍ وَأَنْتُمْ لَنَا فُرْطَاءٌ وَنَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءٌ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» (1)

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين.

اروميه سيد على اكبر قرشى

83/12/15

ص: 212

1- بحارج 45 ص 64-71

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

